

لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ
مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ

میرزا آمل سنت

محمد قطب
مشرقی جہانگیر ولد بیگی

عنوان کتاب:	لا اله الا الله روح زندگی
عنوان اصلی:	لا إله إلا الله عقيدة وشريعة ومنهج حياة
نوشته:	محمد قطب
برگرداننده:	جهانگیر ولدییگی
موضوع:	مجموعه عقاید اسلامی - توحید و الهیات
نوبت انتشار:	اول (کاغذی) / (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	فروردین (حمل) ۱۳۹۵ شمسی، جمادی الآخر ۱۴۳۷ هجری
منبع:	سایت قطب www.ghotb.net



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

سید قطب



مرکز نشر افکار و اندیشه های سید قطب و محمد قطب

www.ghotb.net

Email: ghotb.net@gmail.com

«فهرست مطالب»

مقدمه مؤلف	۱
پیشگفتار	۱۰
مقتضیات «لااله الاالله» در رسالت محمدی	۲۶
مقتضیات ایمانی «لااله الاالله»	۴۵
مقتضیات تعبدی «لااله الاالله»	۵۶
مقتضیات تشریحی «لااله الاالله»	۶۷
مقتضیات اخلاقی «لااله الاالله»	۸۰
مقتضیات فکری و عقیدتی «لااله الاالله»	۹۴
مقتضیات فرهنگی «لااله الاالله»	۱۰۴
مقتضیات بیانی و گفتاری «لااله الاالله»	۱۱۳
انحرافات وارد شده بر مفهوم «لااله الاالله»	۱۲۲
نواقض «لااله الاالله»	۱۳۹
وظایف بیداری اسلامی	۱۵۵

مقدمه ی مؤلف:

پیش از این، بارها و بارها در زمینه ی «لااله الا الله» مطالبی را نوشته ام، در این باره نوشته ام که:

مدلول واقعی خداوند از این جمله چیست؟

نسل های تربیت یافته ی مدرسه ی رسول خدا ﷺ، چگونه مفهوم واقعی این جمله را درک کردند؟

مفهوم این جمله در طی نسل های بعدی، چگونه و به چه کیفیتی بیان شد که نسل های متأخر تنها درکی که از آن دارند گفتنش با زبان است!

و این که راه و روش برگرداندن معنا و مفهوم واقعی و شامل و کامل این جمله چیست!، تا امت اسلامی با چنان برگشتی، به حقیقت و واقعیت اصیل اسلامی خود پی برده و اهداف رسالت هایی را که خداوند پیامبران را به منظور تحقق آن مبعوث کرد، محقق شوند و با این کار وعده های الهی جامه ی عمل بپوشانند؟

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (آل عمران: ۱۱۰)

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسان ها آفریده شده اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید، و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند برای ایشان بهتر است، از آنان کسانی هستند مؤمن و بیشترشان فاسقند».

﴿وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره: ۱۴۳)

«بی گمان شما را ملت میانه روی قرار دادیم، تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر نیز بر شما گواه باشد».

﴿وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ (نور: ۵۵)

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده می دهد که آنها را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آیین ایشان را که برای آنان می پسندد، حتماً پابرجا خواهد ساخت، و نیز خوف آنان را به امن مبدل می سازد (آنچنان که بدون دغدغه) مرا می پرستیدند و چیزی را انبازم نمی گردانند».

پیش از این در کتاب هایی چون «هل نحل مسلمون»، «واقعنا المعاصر»، مطالبی را در این زمینه نوشته ام. اما همچنان علاقمندم در این زمینه مطالب بیشتری را بنویسم و بگویم، زیرا همه ی مطالب نوشته شده، تمام آن چیزی نیست که درباره ی مدلول و مقتضیات «لااله الا الله» درصدد بیانش بوده ام و گمان نمی کنم این چند صفحه نیز تمام آن چیزی باشد که شایسته ی گفتن و نوشتن در این زمینه باشد.

باب سخن در این زمینه همچنان باز است و تا ابد نیز برای هر آن که خداوند او را به تفکر و سخن گفتن در این موضوع بسیار مهم توفیق دهد، باز خواهد ماند.

در این چند صفحه (در این کتاب) به نکات بسیار مهمی که قبلاً کمتر مورد توجه قرار گرفته می‌پردازم و بیشتر جوانی را بررسی خواهم کرد که قبلاً بیان نکرده‌ام.

آن چه مرا به دوباره نوشتن مطالبی در این زمینه واداشت، موضع بسیاری از داعیان دین و جوانان شتابزده و علاوه بر این موضع بی‌دینانی بود که تظاهر به مسلمانی و دفاع از حقوق مسلمانان می‌کنند اما در خلال این دفاع افکاری را رواج می‌دهند که سبب گمراهی مردم می‌شود و آنها را بیشتر و بیشتر از مسیر اصیل اسلامی خود دور می‌گرداند.

(حقیقت این است که) سکولارها هرگاه بخواهند خود را مسلمان نشان دهند موضعشان روشن و مشخص است، خواه آنهایی که بخواهند دین را در مسایل اعتقادی محض محدود کنند، یا آنهایی که به ناچار اجازه می‌دهند که برخی از شعائر تعبّدی، در کنار اعتقادات درونی، در محدوده‌ای مشخص، انجام گیرد، به شرطی که به امور زندگی، به ویژه سیاسی، سرایت نکند؛ زیرا سیاست اساسی‌ترین چیزی است که باید با دین فاصله داشته باشد تا از افراط‌گرایی (بنیادگرایی) و اصولی که خداوند نازل فرموده تا بندگانش بدان‌ها ملتزم باشند، جلوگیری به عمل آید.

اما بسیاری از داعیان و به ویژه جوانان شتابزده، سرگرم منازعه و مبارزه‌ی فکری بین خود و لائیک شده‌اند به گونه‌ای که بیش از حد به مسئله‌ی حاکمیت دین توجه دارند گویی که تنها چیزی که جوامع بشری در مسیر اسلامی شدن از آن بی‌بهره‌اند همین مسئله است. حتی بسیاری از آنان دین را تنها و تنها منحصر به تطبیق و اجرا شدن حدودات آن می‌دانند و به وسعت و شمولیت آن در مسایل دیگر توجه نمی‌کنند. همین دید باعث شده است که چنین معتقد باشند که مردم به مجرد تطبیق حدودات شرعی و وظایف خود را به انجام رسانده و با این کار در یک زندگی کاملاً اسلامی به سر می‌برند، گرچه جوانب دیگر زندگی بر اساس و در چارچوبی حرکت کند که امروز قرار دارد. یا چنین معتقدند که با اصلاحات جزئی که رنگ و بوی اسلامی داشته باشد، جامعه به سرعت به سمت و سوی گرایش پیدا می‌کند که حاکمیت از آن اعتقادات و عبادات آنان است. به عبارت دیگر چنین جوانانی به مسئله‌ی شرک در زمینه‌ی قانونگذاری بسیار اهمیت می‌دهند و به سادگی از کنار شرک در زمینه‌های عبادی و اعتقادی می‌گذرند، در حالی که تمام این مسائل سه گانه (اعتقادی، عبادی، تشریحی) با تمام جزئیاتشان در مفهوم «لااله الا الله» گرد آمده و مشکلات و خلل موجود در زندگی مسلمانان امروزی به همین مسئله برمی‌گردد.

اهمیت دادن به جنبه‌ای از جوانب امر (دین) در میان جامعه‌ی اسلامی بر هیچ مفکر و مصلحی پوشیده نیست. این نوع توجه امری بشری است که از طرف برخی از داعیان و مفکرین بدون هیچ هدفی (غیر عمد) صورت گرفته است. علت چنین امری تنها و تنها به مشکلاتی برمی‌گردد که آنها در خود با آن روبرو بوده و بیشتر از سایر مشکلات جلب توجه کرده است. آنها در صدد حل آن مشکلات و دعوت مردم به سوی اوامر خداوند بوده‌اند، در نتیجه بیش از موارد دیگر به آن اهمیت داده‌اند؛ مثلاً: ابن تیمیه **رحمته** بر مسئله‌ی «صفات خدا» تأکید بسیار می‌ورزید، زیرا بسیاری در این زمینه دچار انحراف شده و مشکل عصر او به شمار می‌آمد، اما با این وجود از قسمت‌های دیگر غافل نبود و در کتابها و فتاوايش به آن پرداخته است.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه بیشتر به مسئله‌ی قبور و ضرایح تأکید ورزیده، زیرا بحران عصرش بود، اما با این وجود در کتابهایش به مسایل دیگری نیز پرداخته و حق آنها را اداء کرده است.

سید قطب رحمته الله علیه نیز بیشتر به مسئله‌ی حاکمیت دین بر جامعه اهتمام ورزید، زیرا بحران و مشکل اصلی عصرش بود. اما با این وجود حق مسائل دیگر را به ویژه در تفسیر «فی الظلال» و کتاب‌های «خصائص التصور الاسلامی» و «مقومات التصور الاسلامی» ی خود، ادا کرده است و...

اما کسانی که از افکار چنین بزرگانی تلمذ کردند، از روش آنها غافل شدند. بسیاری از شاگردان ابن تیمیه رحمته الله علیه، تنها به مسئله‌ی صفات پرداخته، گویی که عقیده تنها عبارت است از صفات خدا و بحث در این زمینه. بسیاری از شاگردان ابن عبدالوهاب رحمته الله علیه، تنها به مسئله‌ی قبور و شرک در این زمینه پرداخته، گویی که شرک تنها عبارت است از این مسئله، بسیاری از شاگردان سید قطب رحمته الله علیه نیز بر مسئله‌ی حاکمیت دین پرداخته، گویی که اصل دین این است و بس. اصل این است که شاگردان این بزرگواران باید به جوانب مختلف افکار استادانشان توجه کنند و تنها به آن جنبه از جوانب امر دین اکتفا نکنند که در زمان آن بزرگواران مشکل اصلی به شمار می‌آمد (زیرا زمان در حال تغییر و تحول است).

آنچه مدنظر است و در صدد ارائه‌ی آن در این چند صفحه می‌باشم عبارت است از: عدم انحصار «لااله الا الله» در مسائلی که تاکنون به آنها عادت کرده‌ایم، این مسائل خواه مسائلی اعتقادی باشند یا شعایر عبادی و یا تحکیم قوانین دین بر ادارات و... با تمام اهمیتی که خداوند به این سه مسئله می‌دهد و نقض آنها یا یکی از آنها را نقض در اصل «لااله الا الله» می‌شمارد، می‌خواهم بگویم:

این جمله در بردارنده‌ی تمام جوانب زندگی است، کوچک یا بزرگ، نهان یا آشکار و... و این آیه به تنهایی دلیلی روشن بر این مطلب است:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ (انعام: ۱۶۳-۱۶۲)

«بگو: بی‌گمان نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست...»

اگر اعتقادی صحیح داشته باشیم و از شرک در عبادت در امان بوده و دوایر و مراکز ما براساس شریعت و اوامر خداوند، حکم کنند، اما همچنان در زمینه‌های علمی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی دچار انحراف باشیم و در مقابل این انحرافات سکوت کنیم و هیچ تلاش و کوششی در جهت حل آنها از خود نشان ندهیم، نمی‌توانیم بگویم حق «لااله-لااله» را به طور کامل ادا کرده‌ایم، زیرا همه‌ی این امور از مقتضیات «لااله الا الله» هستند و خداوند و پیامبرش صلی الله علیه و آله در این

زمینه تعالیم واضح و روشنی را بیان کرده‌اند که التزام به آنها وظیفه‌ی هر مسلمانی است؛ این تعالیم خواه فرض عین باشند یا فرض کفایه، زیرا این مسائل واجب نامیده شده‌اند و از مقتضیات «لااله الا الله» به شمار می‌آیند.^۱

بسیاری از مسلمانان از من می‌پرسند:

بحث در مورد «لااله الا الله» تاکی باید ادامه داشته باشد؟

آیا امروز زمان انتقال از مرحله‌ی گفتار به مرحله کردار نرسیده است؟

چه بسا چنین سوالاتی انگیزه‌ای برای نوشتن این کتاب بوده باشند؛ اما باید بگوییم:

۱- مسئله؛ مسئله‌ی بحث از «لااله الا الله» به تنهایی نیست، بلکه مسئله، مسئله‌ی بحث از «لااله الا الله» و مقتضیات آن به عنوان نخستین گام در یک مسیر طولانی است، مسیری که پیش از این رسول خدا ﷺ و بعد از ایشان مصلحان دین آن را پیموده‌اند، و امت اسلامی نیز براساس آن تربیت یافته است.

بحث در این زمینه سرآغازی خواهد بود برای تربیتی اساسی، تربیتی که نمونه و الگویی والا برای سایرین می‌گردد تا در پرتو آن راه یابند و هدایت شوند.

این همان راه و روشی است که پیامبر ﷺ در طی سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه آن را پیمود و بر مصلحان بعد از ایشان ﷺ واجب است آن را در پیش گیرند. این امری است پایان ناپذیر و تحققش نیاز به زمان طولانی دارد. تلاش و کوشش جدی در پرداختن به این مسئله و بحث و سخن از مقتضیات «لااله الا الله» در خلال تربیت، جاودانه و مستمر خواهد بود، زیرا قرآن در تمام مراحل تربیت، سخن از «لااله الا الله» را قطع نکرده است. رسول خدا ﷺ نیز تا زمان لقایش به حضرت حق ادامه دهنده این راه و روش بوده‌اند.

۲- مسئله‌ی رسیدن زمان انتقال از بحث و سخن به عمل چیز مستقل و خارج از دایره و چارچوب «لااله الا الله» نیست تا نیاز به آن احساس شود. عمل به مقتضیات «لااله الا الله» در متن بحث از آن قرار دارد. بحث و هدف و مسیر به هر سو و سمتی که باشد، از این چارچوب و دایره، یعنی دایره‌ی «لااله الا الله»، خارج نیست؛ زیرا غیر از این چارچوب و دایره، دایره‌ی دیگری در دین خدا و واقعیت حیات و نیز چیزی در زندگی خارج از نماز و عبادت و زیستن و مردن که مشخصاً در دایره‌ی «لااله الا الله» قرار دارند، متصور نیست.

آنچه در زندگی واقعی قابل بحث است، انتقال از بخشی از «لااله الا الله» به بخش دیگر و از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر است، آنگونه که گروه نخست یعنی یاران بزرگوار پیامبر ﷺ از مرحله‌ی ضعف در مکه به مرحله‌ی دولتی فراگیر در شبه جزیره‌ی عرب و بعد از آن به دولتی فراگیرتر در زمین انتقال یافتند. و نیز از مرحله‌ی نفوذ عقیده در دل‌ها به مرحله قیام و برپایی جامعه‌ای متحرک و سپس به مرحله‌ی مقابله با جوامع جاهلی اطراف و اکنافش و بعد از آن به مرحله‌ی اجرای عملی برنامه‌ی ربّانی در تمام مراحل مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، و در عرصه‌های مختلف داخلی و خارجی، و در مراحل گوناگون صلح و جنگ و ... انتقال یافتند.

۱- بسیار تعجب آور است که امام غزالی رحمته الله علیه در قرن پنجم از فرض عین و کفایه و ارتباط آنها با اصل دین بحث کرده‌اند، اما ما در قرن ۱۵ در مورد شمولیت «لااله الا الله» در زمینه‌های علمی، فرهنگی، نظامی، ... و این که چه ارتباطی با دین و اصول آن دارد، با هم مجادله و منازعه می‌کنیم.

تمام این نقل و انتقالات در چارچوب و دایره‌ی «لااله الاالله» انجام گرفت و هیچ انتقالی به خارج از این دایره صورت نگرفت و هیچگاه بحث از توقف و ایستایی در یکی از مقتضیات «لااله الاالله» مطرح نبوده و نخواهد بود. در عصر حاضر چنین بر احساسات و ادراک بسیاری از مردم غالب است که مسائل علمی، فرهنگی، تکنولوژی، ادبی، فکری، اجتماعی و سیاسی موجود، مسائلی محض و تخصصی هستند و خارج از چارچوب دین و بی‌ارتباط با آن می‌باشند، و مؤمن و کافر در این زمینه‌ها با هم یکسانند، و چنانچه امت اسلامی بخواهد در این زمینه‌ها به پیشرفت‌هایی دست یابد، بر اوست که برخوردی موضوعی با آنها داشته و آنها را با مسائل عقیدتی و دینی خود ارتباط ندهد. وظیفه‌ی امت اسلامی تنها از بین بردن اختلاف و کم کردن فاصله‌ی خود با چرخ تمدن و سعی و تلاش در ایجاد دولتی جدید و هماهنگ کردن خود و زندگی با زندگی و عصری است که در آن به سر می‌برد.

علت چنین برداشت و درکی به دو یا سه عامل اساسی برمی‌گردد:

۱- تأثیری است که جنگ فکری بر مسلمانان معاصر گذاشته است.

اروپایی که مسلمان امروز آن را هادی و راهنمای خود در تمام مسائل علمی، فرهنگی و تکنولوژی قلمداد می‌کند، دین را تنها در مسائل فکری محض خلاصه کرده و روح بی‌دینی را در بقیه‌ی مسائل و امورات زندگی دمیده و آنها را از چارچوب و دایره‌ی دین خدا خارج کرده است.

۲- امت اسلامی در اثر عقب‌ماندگی عقیدتی و فکری، از مفهوم واقعی «لااله الاالله» چنان فاصله گرفته که این کلام را در تلفظ زبانی آن خلاصه کرده یا حداکثر آن را به یک کلام درونی یا یک شعار دینی محض تبدیل کرده است. چنین اُفت و فاصله‌ای با حقیقت، بعید است نقش «لااله الاالله» را در زندگی واقعی و عملی محقق گرداند. با متأثر شدن از جنگ فکری معاصر از یک سو، و عقب‌ماندگی عقیدتی از سوی دیگر، امور و مسائل علمی، فرهنگی، تکنولوژی و... را در خارج از قلمرو دایره‌ی «لااله الاالله» و بی‌ارتباط با آن تصور می‌کنیم. اما واقعیت این است که اگر خواهان پیشرفت در این زمینه‌ها هستیم، نیازمند انتقال احساسات و ادراک مردم از فهمی که از «لااله الاالله» دارند، به فهم واقعی و حقیقی آن باشیم.

۳- اما سومین عامل که در حقیقت نتیجه و ثمره‌ی دو عامل پیشین است، وهم و خیال نسبت به تبدیل جهان به یک روستا و دهکده‌ی واحد و کوچک در اثر انقلاب صنعتی است، وهم و خیالی که در افکار مردم در جولان است. اینان چنین تصور می‌کنند که بر ساکنین این روستای کوچک است که با یک مفاهیم یا حداقل مفاهیمی نزدیک به هم زندگی کنند تا بتوانند در کنار هم و با هم زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند، زیرا تنها در این صورت است که پیشرفت‌های علمی، صنعتی و فرهنگی در قالب و حجم و شکل و مضمون خاصی محقق می‌شود؛ همان پیشرفت‌هایی که غرب به دست آورده و جهان سوم امروز آنها را وارد کرده و مصرف می‌کند. بنابراین هیچ راه‌گریز و چاره‌ای جز پیوستن به این روستای واحد جهانی نیست و وجود ندارد!

تمام موارد مذکور اوهم و خیالاتی بیش نیستند.

برخورد غلط غرب نسبت به دین، الگو و نمونه‌ای نیست که شایسته‌ی تقلید و تبعیت از آن باشد؛ زیرا نیمی از جاهلیت معاصر در اثر دشمنی با دین نابود شده و نصف دیگر در راه نابودی به سر می‌برد. پس دست به دامن نمونه‌ای که در حال فروپاشی است اضمحلالش را با چشم خود می‌بینیم، چیزی جز حماقت نیست.

اگر تا روز قیامت هم به همین شکل پابرجا باشد نباید این را فراموش کرد که خداوند نابودی و خسران اُخرویشان را، به سبب کفرشان، به ما خبر داده، پس واقعیت امر این است که در دنیا نابود و زیانمندند. خداوند به خاطر نشان دادن علائم فروپاشی و نابودیشان بر ما منت نهاده و می‌فرماید:

﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُظْرِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ﴾ (عنکبوت: ۴۳)

«اینها مثالهایی هستند که ما برای مردم می‌زنیم و جز فرزندگان آنها را فهم نمی‌کنند»

این عقب ماندگی که مسلمانان دچار آن شده‌اند سبب شده که آنها برخی از واجبات کفایی و نیز عینی را خارج از دایره‌ی «لااله الا الله» تصور کنند، پس بر بیداری اسلامی است که در راه تصحیح آن گام بردارد، بنابراین شایسته‌ی مسلمانان نیست که از سخن گفتن درباره‌ی آن احساس ناراحتی کنند، زیرا تمام جوانب زندگی را شامل می‌شود. مسلمانان باید این را بدانند که این امر (سخن از «لااله الا الله») تا زمانی که در زندگی آنان واقعیتی ملموس پیدا نکند و عقب ماندگی امت اسلامی جبران نشود، باید همچنان استمرار یابد، عقب ماندگی‌ای که تمام جوانب زندگی را در بر گرفته، از جنبه‌ی فرهنگی گرفته تا جنبه‌ی علمی، تکنولوژی، فکری، اخلاقی و...

(این را فراموش نکنیم که) خداوند در کتابش به ما یاد داده که سخن از «لااله الا الله» تا ابد ادامه دارد و نباید پایان پذیرد، گرچه تمام جوانب و مقتضیات آن واقعیتی ملموس نیز پیدا کرده باشد.

خداوند در «مدینه»، بعد از برپایی جامعه و حکومت اسلامی و تحقق منهج ربّانی، این آیه را نازل می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ﴾ (نساء: ۱۳۶)

«ای مؤمنین! به خدا و پیغمبرش و کتابی که بر پیغمبرش نازل کرده است، ایمان بیاورید».

این آیه دلیلی واضح و روشن بر این مطلب است که سخن از «لااله الا الله» تا ابد ادامه دارد و جاودانه خواهد بود، گرچه تمام عناصر و مقتضیات آن واقعیتی عملی یافته باشند، زیرا نیاز به یادآوری و احتیاج به تحکیم و تقویت و تثبیت، همیشه بوده و خواهد بود.

اما در مورد مسئله‌ی روستا و دهکده‌ی واحد جهانی باید گفت:

افتراء و دروغش چقدر تعجب آور است!!

این روستا، روستایی است که بت پرستان و مشرکین و یهود و نصاری در آن، در نهایت وحشیگری ای که حتی حیوانات وحشی از آن متنفرند، دست به قتل و کشتار مسلمانان می‌زنند و به آن مشغولند، در بوسنی و هرزگوین، هند و کشمیر، فلسطین و همه جای زمین و بهره‌ی مسلمانان در این روستا، چیزی جز قربانی شدن نیست، آن هم، تنها و تنها، به گناه مسلمان بودنشان:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ (بقره: ۱۲۰)

«یهودیان و مسیحیان، هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر این که از آیین ایشان پیروی کنی»

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا﴾ (بقره: ۲۱۷)

«پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئین تان برگردانند»

آیا سردمداران و مفکرین این روستای واحد از ما می‌خواهند برای هماهنگ کردن خود با آنها، از دین مان دست برداریم؟!

آیا هدف واقعی آنها از دعوت ما، تقدیم فرهنگ و علوم و پیشرفتشان است، تا ما هم چون آنها رشد کرده و با آنها هماهنگ شویم؟!

آیا هدفشان اینست که خود را الهینه کنیم و از صفاتی که خداوند ما را بر آنها برتری داده، دست برداریم، تا همسایه‌ی ستمگران روستای ظالم متعصبی شویم که با تعصبات جاهلان‌هی خود با ما دشمنی می‌ورزند؟! اتحادی که در این روستای واحد گمان می‌رود، کجاست؟!

چرا کشورهای چون فرانسه، آلمان و یا اروپای متحد، مجازند که آمریکا را در روستای واحد پناه دهند، و چین نیز مجاز است در خارج از این روستا سکنی گزینند، و ژاپن نیز مجاز است در گوشه‌ای مشرف بر این روستا ساکن شود، اما ما مسلمانان، تنها ما، باید از وجود خود تنزل کرده، تا بتوانیم با ساکنان این روستای ظالم، در یک جا، سکونت کنیم!! این از جهت همزیستی با ساکنان این روستا.

اما در این زمینه که تکنولوژی و صنعت انسان ساز است، باید گفت:

این چنین تفکر و اعتقادی چیزی جز پست کردن انسان امروزی در برابر ماده‌ی (بی جان و بی روح) نیست، آن هم بعد از دست دادن عناصر و ویژگی‌های انسانی.

خداوند انسان را آفرید تا سید و سرور زمینیان گردد.

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰)

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین می‌آفرینم».

و او را مکلف به آبادانی و عمارت زمین کرد و انجام این کار را بر او آسان و تمام نیروهای آسمانی و زمینی را مسخر او گردانید:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ﴾ (جاثیه: ۱۳)

«و هر آنچه در آسما نها و زمین است، مسخر شما ساخته است».

﴿هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ (هود: ۶۱)

«اوست که شما را در زمین آفرید و آبادانی آن را به شما واگذار کرد».

تکنولوژی و صنعتی که انسان سازنده‌ی آن است، به خاطر تحقق عمارت زمین است، تا با این کار به (اذن خدا) سید و سرور زمینیان گردد.



اما انسان معاصر، خود در مقابل مصنوعاتش سر تسلیم فرود آورده و خود را پست کرده و در نتیجه برده‌ی آلات و مادیات شده است، آنگونه که جاهلان بت پرست قدیم، در مقابل بت های مصنوع خود، چنین می کردند. گسستن ارتباط با خدا چنین نتیجه‌ای را به دنبال خواهد داشت. انسان، با از دست دادن چنین ارتباطی، خود را برده و بنده‌ی خدایان خیالی می کند و در مقابلشان آزادی و حرمتش را از دست می دهد، در نتیجه او هام و شهوت بر او حاکم خواهند شد، این حاکمان، خواه اهواء و شهوت های درونی باشند یا مستکبران و جباران بیرونی.

اما مرد عقیده خود را نه برده‌ی شهوت و اهواء می کند و نه بنده و برده‌ی مادیات؛ زیرا او بنده خدای واحد احد است. او را به تنهایی می پرستند، و با این عبادتش خود را از ذلت و خواری در برابر معبودهای پوچ و خیالی آزاد و رها می کند. آنان که دوست دارند در روستای ظالم و در کنار ساکنان آن زندگی کنند، آیا از ما هم می خواهند که چون آنان، خود را عبد و برده‌ی انقلاب صنعتی کنیم؟! آیا می خواهند این انقلاب، انسانیت ما را چون خودشان، از بین ببرد؟ تمام این ذلت به این خاطر است که بهره‌ای از (به اصطلاح) پیشرفت و فرهنگ کسب کنیم، و با این کار لکه‌ی عقب ماندگی را از خود بزدایم و با روح زندگی معاصر، زندگی کنیم؟! این که ما در تمام میادین عقب مانده‌ایم، شکی در آن نیست. اما (اگر چنین گمان شود که) راه و روش ما، برای زدودن و پاک کردن لکه‌ی عقب ماندگی، پیروی از راه و رسم آنهاست، هرگز، هرگز! راه و روش ما و سرآغاز حرکت ما با «لااله الا الله» شروع می شود، سپس تلاش برای به دست آوردن تمام وسایل لازم در جهت پیشرفت در تمام زمینه‌های علمی و صنعتی، و بعد از آن کار ما قرارداد این پیشرفت-ها در خدمت مقتضیات «لااله الا الله» است. در نتیجه و قبل از هر چیز (با چنین حرکتی)، در زمین آزاد خواهیم شد، و از این آزادی، در عبادت و پرستش خداوند، کمال استفاده را خواهیم برد. سپس به جای تبعیت و پیروی از آنها و این که با گام‌هایشان ما را، چون امروز، لگدکوب کنند، هادی و مصلح ساکنان این روستای ظالم خواهیم شد، و آنها را به راه مستقیم خداوندی هدایت خواهیم کرد.

در تمام مراحل مذکور، برماست که از ایمان راسخ به «لااله الا الله» و مقتضیات آن، آغاز کنیم، زیرا سعادت دنیا و آخرت با معیارهای حقیقی در گرو چنین ایمانی است. سپس برماست که با تحقق (عملی) «لااله الا الله» در زمین، در راه اصلاح دیگران گام برداریم.

در مسیر حرکت، (گاهی) ایمان با رنگی از رنگ های شرک آمیخته می شود، همانگونه که خداوند به آن اشاره دارد و می فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ (یوسف: ۱۶)

«اکثر آنان که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک می باشند».

(بنابراین) برماست که در همه حال به مقتضیات «لااله الا الله» ملتزم باشیم.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (احزاب: ۳۶)

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و رسولش داوری کرده باشند، اختیاری ندارند (اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی خدا و رسولش باشد)»

تنها راه تحقق و به وجود آمدن یک امت اسلامی، به معنای واقعی کلمه، این است و بس. تنها با این روش و منهج است که می‌توانیم به سعادت‌ی که خداوند برای این امت مقدر کرده است و آن را در گرو اقامه‌ی صحیح منهجش قرار داده است، دست یابیم.

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ﴾ (آل عمران: ۱۱۰)

«شما (ای پیروان محمد ﷺ) بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید، مادامی که (امر به معروف و نهی از منکر) می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

هدف از نگارش این کتاب، بیان شمولیت منهج ربّانی است که در شعار «لااله الا الله» متبلور است. پروردگارا! اگر با نگارش این کتاب، سود و نفعی محقق می‌شود، از فضل و بخشش توست که بر من ارزانی داشته‌ای، در غیر این صورت نیتم نزدت کفایت می‌کند:

﴿ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴾ (هود: ۸۸)

«محمد قطب»

پیشگفتار:

دعوت تمام پیامبران علیهم السلام، دعوتی واحد و یکپارچه بوده که «دعوت توحیدی» نامیده می‌شود. یعنی دعوت به «لااله الا الله» با این مفهوم و مضمون که تنها خدا را عبادت کنید، غیر او فرمانروا و فریادرسی ندارید. در بسیاری از سوره‌های قرآن، به ویژه سوره‌های «اعراف، هود و شعراء» به صورت زنجیروار هدف از ارسال پیامبران به سوی ملت‌شان، در طول تاریخ، بیان شده است.

تمام پیامبران علیهم السلام یک کلام را تبلیغ می‌کردند و مردم را به سوی یک چیز می‌خواندند. بعد از اتمام زمان دعوت هر کدام از آن بزرگواران و لقایش به پروردگارش، پیامبر دیگری می‌آمد و مبعوث می‌گردید. او نیز، همان کلام را (علی رغم اختلاف زمانی و مکانی و زبانی (مخاطب)) تکرار و تبلیغ می‌کرد، گویی که همه‌ی آنها یک پیامبر واحد هستند:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِلَىٰ لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ﴾ (هود: ۲۶-۲۵)

«نوح را به پیش قومش فرستادیم، (او گفت: من بیم دهنده (از عذاب خدا) و بیانگر (راه نجات) برای شما می‌باشم).

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ (هود: ۵۰)

«هود را به سوی قوم عاد فرستادیم که از خودشان بود. (او به آنها) گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، جز او معبودی ندارید.»

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ (هود: ۶۱)

«صالح را به سوی قوم ثمود فرستادیم که از خودشان بود. (او به آنها) گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، هیچ خدایی جز او برای شما نیست.»

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ (هود: ۸۴)

«شعیب را به سوی مدین فرستادیم که از خودشان بود (او به آنها) گفت: ای قوم من خدا را پرستید، هیچ خدایی جز او برای شما نیست.»

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ (انبیاء: ۲۵)

«ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم مگر این که به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید.»

آیات (۹ و ۱۰) سوره‌ی «حاقه» به این موضوع اشاره دارد که همه‌ی ملت‌ها و اقوام از دستورات و وعده‌های پیامبرانشان سربرداشتند. اما در هر صورت وحدت کلام پیامبران علیهم السلام به گونه‌ای بود که گویی پیامبری واحد هستند؛ زیرا مضمون دعوتشان یکی بود و هیچ اختلاف و دونگانگی در آن به چشم نمی‌خورد.

﴿وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْحَاطِئَةِ * فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً﴾ (الحاقه: ۱۰-۹)

«فرعون و کسانی که پیش از او بودند و اهالی شهرها و آبادی‌های زیرو رو شده‌ی (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند. آنان با فرستاده پروردگارشان به مخالفت برخاستند و خداوند ایشان را به سختی فرو گرفت.»

این آیات و آیات مشابه آن، که در قرآن بسیارند، بیانگر این مطلبند که پیامبران بزرگوار **ﷺ** با این هدف مبعوث نشدند که بگویند: «خدایی وجود دارد (و این موضوع را تبلیغ کنند)»، زیرا فطرت پاک بشری، بدون نیاز به هیچ پیامبری این را می‌داند و درک می‌کند.

با تأمل در چنین آیتی روشن می‌شود که هدف از بعثت پیامبران **ﷺ** تبلیغ و بیان این مطلب نبوده که: «خدایی را عبادت کنید که ایمان به وجودش دارید»؛ زیرا فطرت پاک بشری، بدون نیاز به کسی و پیامبری، خود به خود، متوجه عبادت خدایی است که او را می‌شناسد، مگر این که پرده‌های گمراهی آن را پوشانده و او را به سوی هلاکت کشانده باشد:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾

(اعراف: ۱۷۲)

«ای پیامبر! هنگامی که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان پدیدار کرد ایشان را بر خودشان گواه گرفت که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم.»

مشکل اصلی تمام جوامع جاهلی (در تمام قرون) شریک قرار دادن برای خدای واحد و یکتا بوده و این که خداوند را در یک شکل و صورت محسوسی که قابل لمس و دیدن باشد، برای خود مجسم کرده و (به همین منظور) او را در قالب و شکل مجسمه‌هایی در آورده‌اند (و خود را به عبادت او مشغول کرده‌اند).

در چنین جو و فضایی بوده است که پیامبران **ﷺ** یکی پس از دیگری مبعوث شده و ملتشان را به سوی عبادت خداوند یگانه و واحد دعوت کرده‌اند؛ خدایی که غیرقابل رؤیت است و هیچ چشم سری آن را درک نمی‌کند. حتی دهرین آنگاه که می‌گفتند:

﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ (جاثیه: ۲۴)

«حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن به سر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند و جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی‌کند»

هدفشان از «دهر» گذشت زمان بود همانگونه که متنی آن را (به همین معنی) آورده است و می‌گوید:

﴿إِذَا قُلْتُ شِعْرًا أَصْبَحَ الدَّهْرُ مُنْشِدًا﴾

«آنگاه که شعری را می‌گویم، زمانه آن را می‌سراید»

منظور متنی این است که شعرش در طول زمان، جاودانه خواهد ماند، و نسل‌های آینده آن را (پی‌درپی) روایت خواهند کرد.

(بنابراین) نمی‌توانیم با قاطعیت بگوییم که لفظ آیه دلالت بر الحاد دهرین دارد؛ زیرا آنها تنها نابودیشان را به زمانه نسبت می‌دادند، یعنی مرور زمان و گذشت آن باعث از بین رفتن‌شان است. آنها ایمان به اسباب ظاهری و عینی جهان هستی (همچون جاهلیت‌های معاصر) داشته و تنها آن را موثر واقعی می‌دانستند.

(پس) نمی‌توان گفت: چون آنها (دهرین) تاثیر واقعی را به هستی و قوانین حاکم بر طبیعت نسبت می‌دادند و از آن به گونه‌ای صحبت می‌کردند که گویی طبیعت ذاتاً مؤثر واقعی است، پس منکر وجود خدا بودند.

اما آنچه به طور قطع از کلام «دهرین» قابل فهم است، انکار زنده شدن دوباره‌ی انسان است. آنها در این زمینه می‌گفتند: «زندگی، تنها در این دنیا خلاصه می‌شود». دهرین با مشرکین عربی که به وجود خدا ایمان داشتند اما منکر روز قیامت بودند، یک وجه اشتراک داشته‌اند و (حداقل در این زمینه) با هم اختلافی نداشتند. قرآن اعتراف آنان را به وجود خدا و خالقیت او و صاحب عرش بودنش و مالکیتش بر جهان هستی و هرآنچه که در آن است را بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿قُلْ: لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ * قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ؟﴾ (مؤمنون: ۸۹-۸۴)

«بگو: زمین و هرآنچه بر آن است، از آن کیست، اگر دانا و فرزانه‌اید؟ خواهند گفت: از آن خدا. بگو: پس چرا نمی‌اندیشید و یادآور نمی‌گردید؟ بگو: چه کسی صاحب آسمان‌های هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟ خواهند گفت: خدا. بگو: پس چرا پرهیزگاری پیشه نمی‌کنید؟ بگو: چه کسی فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد و او کسی است که پناه می‌دهد و کسی را نمی‌توان از (عذاب) او پناه داد. اگر آگاهید؟ می‌گویند: خدا. بگو: پس چگونه جادو می‌شوید؟!»

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ (عنکبوت: ۶۱)

«هرگاه از آنان پرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است و خورشید و ماه را مسخر کرده است، قطعاً خواهند گفت: خدا.»

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ (عنکبوت: ۶۳)

«هرگاه از آنان پرسی: چه کسی از آسمان آب را بارانده است و زمین را بعد از مردنش با آن زنده کرده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا.»

اما باوجود اعترافشان به این حقایق و واقعیت‌ها، به روز قیامت و زنده شدن دوباره‌ی انسان ایمان نداشتند، و اصلاً وقوع این مسئله را تصور نمی‌کردند، و از کلام رسولان در این خصوص بسیار متعجب شده و برخی به برخی دیگر چنین می‌گفتند:

﴿هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبْسِكُمْ إِذَا مَرُّتُمْ كُلَّ مُمْرَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ؟!﴾ (سباء: ۸-۷)

«(کافران می‌گویند): آیا مردی را به شما نشان دهیم که شما را خبر می‌دهد به این که هرگاه پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد، آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کند؟ آیا او بر خدا دروغ می‌بندد؟ یا نوعی دیوانگی دارد؟»

اگر دهرین را به این دلیل که مرگ را به گذشت زمان نسبت می‌دادند، نه به خدا، منکران وجود خدا بدانیم، استدلالی قوی نخواهد بود آنگاه که به احوال بسیاری از مردم جاهلیت معاصر می‌نگریم.^۱ آن چه از بررسی و واریسی آیات قرآنی

۱- زیرا بسیاری مرگ را به گذشت زمان نسبت می‌دهند و در همان حال نیز منکر وجود خدا نیستند.

و تحقیقات تاریخی بر می آید این است که دهرین در جوامع جاهلی گذشته در اقلیت به سر می بردند، در حالی که ملحدین و منکرین وجود خدا در جوامع جاهلی امروز به طور غیرطبیعی بسیارند که در غیر این کتاب بدان اشاره کرده-ام.^۱ به عنوان مثال مردم اروپا را دیدم که بعد از اضمحلال کمونیست، به دین و آیین قبلی خود برگشتند، اگرچه (بازهم) در گمراهی به سر می برند (یعنی انتقال از نوعی گمراهی به نوع دیگر آن صورت گرفت). پس الحادی که کمونیست شایع کرد، در دل ها اصل و اساسی نداشت، بلکه مسئله ای عارضی بود که دولت وقت آن را با زور و استبداد و تجسس بر مردم حاکم کرده بود.

گمراهی بزرگی که جاهلیت با آن روبرو بوده، شرک به خدا و تجسیم او در قالب و هیأتی محسوس، و نیز انکار روز قیامت و زنده شدن دوباره ی مردگان است.^۲

خداوند پیامبرانش را مبعوث کرد تا بشریت را به توحید و تنزیه او، از وجود شبیه و همانند، دعوت کنند، و تفکرات آنها را به این سطح ارتقاء دهند.

خداوند مردم را بر سرشت و حدانیتش آفریده است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم: ۳۰)

«روی خود را خالصانه متوجه آیین (اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است دین و آیین محکم و استوار، ولیکن اکثر مردم نمی دانند.»
در این زمینه، پیامبر بزرگوار ﷺ می فرماید:

«مَآ مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ» (متفق علیه)

«هیچ انسانی متولد نمی شود مگر بر فطرت پاک و سرشت وحدانیت، پس والدینش او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی می کنند.»

سرشت انسان با وحدانیت خدا آشناست، اما محیط منحرف و فاسد آن را منحرف و فاسد می کند. داستان کل بشریت بر روی زمین بر همین اساس است.

سرشت انسان در بهترین شکل و زیباترین شمایل آفریده شده است، این محیط فاسد و منحرف است که آن را به سوی پست ترین جهات سوق می دهد، مگر این که مؤمن بوده و بر همان سرشت اصلی و اصیل خود باقی بماند:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾ (تین: ۶-۴)

۱- به فضل «الحاد» از کتاب «مذاهب فکریه معاصره» مراجعه شود.

۲- تمام جاهلیت ها منکر بعث و قیامت بوده و نیستند. جاهلیت فرعون قیامت و بسیاری از احوال آن را می شناختند. هرگاه رسولی به نزدشان مبعوث می شد بعد از مدتی تعلیمش را فراموش می کردند اما همچنان در فکر و معتقد به قیامت و مسئله ی بعث بودند، به همین خاطر جسدهایشان را مومیایی می کردند تا سالم بمانند و روح دوباره در آنها دمیده شود.

«اما انسان را (از نظر جسم و روح) در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریدیم. سپس او را به میان پست ترین پستان بر می گردانیم. مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش بی منت دارند».

انسانی که پروردگارش ملائکه را مسجود او کرد و او را بر بسیاری از مخلوقاتش در ویژگی هایی چون قدرت و توانایی و استعداد بر ایمان به غیبات، برتری داد، مسلماً او نیز به خدایی که غیرقابل رؤیت است و همچون چیزهای محسوس نیست، ایمان می آورد:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری: ۱۱)

«هیچ چیز همانند خدا نیست، و او شنوا و بینا است».

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (انعام: ۱۰۳)

«چشم ها (کنه و ذات) او را در نیابند و او چشم ها را در می یابد و او دقیق و آگاه است».

انسان، تنها در صورتی حافظ چنان ویژگی های ممتازی است که بر همان سرشت اصیل خدایی خود باقی بماند و محیط فاسد و منحرف بر او غالب نیاید و او را گمراه نکند؛ (اما) هرگاه محیط، او را به طرف فساد بکشاند، از قله ی بزرگواری و والایی که خداوند او را از آن بهره مند کرده، سقوط خواهد کرد و (در نتیجه) تاریکی و ضلالت چنان بر روحش مسلط خواهد شد که فطرت پاک خداوندیش، که بر آن خلق شده، مکدر شده و به تدریج آن را از دست می دهد، در نتیجه از ایمان به غیبات و غیر محسوسات عاجز و ناتوان می ماند. اینجاست که خدایی محسوس و قابل رؤیت می طلبد تا او را عبادت کند و چون او را نمی یابد، خود خالقش خواهد بود. یا دچار سقوطی دیگر خواهد شد و آن این که، در اثر تاریکی و ضلالتی که صفا و پاکی فطرتش را مکدر کرده، چنان فاصله ای با خداوند می گیرد که او را به وحشت انداخته و احساس ترس بر او مستولی خواهد شد، پس انیس و همدمی می طلبد که با او انس بگیرد، او را ببیند و لمس کند. او تنها و تنها در چنین حالتی است که احساس آرامش و رضایت می کند پس چنین حالتی روحش را فرا گرفته و انجام آن را کاری صحیح و عملی مقبول می بیند. این گونه است که شرک روی می دهد، شرکی که ویژگی عمومی تمام جاهلان است.

البته شرک به گونه های دیگر هم رخ می دهد؛ (مثلاً: مستبدانی که در زمین مشغول استبداد هستند، بر مستضعفانی که تاریکی ضلالت بر فطرت پاکشان غالب آمده، حکومت می کنند و آن ها را برده و بنده ی خود می گردانند، (در نتیجه) بدون هیچ دستور و دلیلی از سوی خدا، مسائل و اموری را برایشان حلال و حرام می کنند و آنها نیز تابع و پیروشان خواهند شد و آنها را خدایان و معبودانی پایین تر از خدا (یا به جای خدا) برای خود می پذیرند.

خداوند پیامبران **ﷺ** را به منظور صیقل دادن و زدودن تاریکی هایی که بر دل ها و روح انسان ها سایه افکنده است، مبعوث کرد تا (با دعوت خود) صفا و پاکی از دست رفته را برگردانند، و مردم (در نتیجه ی این دعوت) به خداوندی که از دید همگان نمانده است، ایمان بیاورند و او را تنها و بدون شریک عبادت کنند و غیر از او به هیچ معبودی معتقد نباشند و عبادتشان را خاص و خالص او کرده و بدون اذن و فرمان او هیچ چیزی را حلال و حرام نکنند.

بشریت در لحظه لحظه‌ی زندگیش نیازمند امر خارق العاده است، تا او را چنان تکان داده و به خود آورد که تاریکی‌های چیره شده بر دلش را بزدايد و صفا و پاکیش را به او برگرداند تا بدون هیچ واسطه‌ای خود را به خدا متصل کند و با وجود فاصله‌ی زیاد مادیی که بین او و معبودش است با او انس و الفت بگیرد؛ زیرا خداوند سبحان به بندگانش نزدیک است، و دعوت هر دعوتگری را، آن گاه که خوانده شود، اجابت می‌کند:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ (بقره: ۱۸۶)

«و آنگاه که بندگانم از تو درباره‌ی من پرسند (که من نزدیکم یا دور، بگو): من نزدیکم و دعای دعاکننده را، آنگاه که مرا بخواند، اجابت می‌کنم».

(از سوی دیگر) پیامبر اسلام ﷺ (نیز همچون سایر پیامبران بوده) و پیامبر جدیدی به شمار نمی‌آید:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاءِ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنَّا نَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (احقاف: ۹)

«بگو: من نوبر پیامبران و نخستین ایشان نیستم و من نمی‌دانم که پروردگارم با من چه می‌کند و با شما چه خواهد کرد. من جز از چیزی که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم، و من جز بیم دهنده‌ی آشکاری نیستم».

خداوند حضرت محمد ﷺ را برخلاف پیامبران گذشته که هر کدام به قوم و ملت خویش اختصاص داشتند، برای کل بشریت مبعوث کرد.

پیامبر اسلام ﷺ رسالت و برنامه‌ای را آورد که به وسیله‌ی آن دین خدا کامل شد و بعد از آن دیگر رسالت و دینی از سوی خدا برای بشریت نخواهد آمد، و معجزه‌ای جاویدان او قرآنی است که تا روز قیامت تلاوت خواهد شد.

تمام پیامبران عليهم السلام با شعار «لااله الا الله» مبعوث شده و به میان مردم آمده‌اند.

تمام کتاب‌های آسمانی گذشته دچار تحریف شده و تنها قرآن به شکل اولیه‌ی خود بدون هیچ تحریفی و به همان شکلی که در لوح المحفوظ می‌باشد، باقی مانده است؛ زیرا خداوند خود تکفل محافظت و نگهداری از آن را برعهده گرفته و حفاظت از آن را چون کتاب‌های گذشته، به مردم واگذار نکرده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر: ۹)

«ما خود قرآن را فرستادیم و خود پاسدار آن می‌باشیم»

ما از کم و کیف آنچه در مورد «لااله الا الله» در کتاب‌های آسمانی گذشته، قبل از تحریف‌شان، بیان شده، بی‌خبریم؛ اما با این وجود در قرآن می‌بینیم که این شعار گوی سبقت را از همه چیز ربوده و (در نهایت) زیبایی و اوج پاکی در تمام جوانب می‌درخشد و به دل‌ها راه پیدا می‌کند و عقل و وجدان را توأمأ مخاطب قرار می‌دهد، تا قلب بشری به طور کامل با آن عجین شود.

خداوند «لااله الا الله» و منهج مربوط به آن را به گونه‌ای نازل فرموده که هدف تنها تکرار آن با زبان باشد، آن را با هدف سر و سامان دادن به حیات بشری و این که او را به مکان شایسته‌ی خود ارتقا دهد نازل فرمود؛ مکان و جایگاهی که خداوند با آن، او را بر بسیاری از مخلوقاتش برتری بخشید. و از این طریق هرآنچه مانع رسیدن او به هدف والایش می‌شود را از سر راهش بردارد، این موانع خواه موانع شهبوانی باشند که او را بر زمین چسبانده یا زنگاری باشند که بر دلش

چیره شده و یا سنگینی احتیاجات و نیازهای روزانه‌ای باشند که او را مغلوب و ذلیل دست مستکبران و مستعمران کرده است.

خداوند «لااله الا الله» و منهج مربوطه به آن را با این هدف نازل فرمود که فرد بشریت و در نهایت جامعه و امت بشری را در جهت تشکیل جامعه‌ای صالح و مدنظر خود، در زمین، هدایت کند و به آن سمت و سو ارتقا دهد، و در نهایت، حاکمان بر زمین، امت «لااله الا الله» باشند.

رسیدن به این هدف، تنها با گفتن این جمله انجام نمی‌گیرد، بلکه با حقیقتی عملی و زنده که تمام وجود بشری و تمام هستی را در برگیرد، و در اعماق دل‌ها نفوذ کند و چنان حرکت زنده‌ای از خود نشان دهد که باعث حرکت ذره ذره‌ی هستی گردد، و در اثر چنین حرکتی کینه توزی و دشمنی دل‌ها را نسبت به یکدیگر از بین ببرد و فساد را در زمین ریشه‌کن کند و به جای آن خیر و نیکی بنشانند، محقق می‌شود.

«لااله الا الله» یعنی عبادت خداوند به معنای شامل آن. عبادت خداوند به تنهایی و عدم شرک نسبت به او و التزام به آن چه از سوی او ﷺ نازل شده است.

الوهیت خداوند مقتضی بندگی او به تنهایی است.

انتزاع الوهیت از هر آنچه در هستی است، و اختصاص دادن آن به خداوند به این معنی است که تنها او بر حق و تنها او شایسته‌ی عبودیت و پرستش است، زیرا هر آنچه غیر اوست، «إله» و «خداوند» نیست، پس عبادتی که باید خاص و محض او گردد، جایز نیست که برای غیر او انجام گیرد.

این مسئله با تمام تفضیلات و گستردگی، اساسی‌ترین مسئله‌ای است که در حیات بشری مطرح می‌باشد و محوری است که تمام حیات و زندگی انسان بر آن متمرکز و براساس آن شکل می‌گیرد.

گسترده‌گی و تفصیل این مسئله در قرآن، (آن‌گونه) که در کتاب‌های دیگرم بدان اشاره کرده‌ام^۱، به این معنی نیست که مخاطبین اولیه آن مشرک بوده‌اند، زیرا بعدها نیز در مدینه مسلمانان را مرتب مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴾ (نساء: ۱۳۶)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبرش (محمد) و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده است و به کتاب‌هایی که پیش تر نازل شده است، ایمان بیاورید. هر کس به خدا و فرشتگان و کتاب‌های خداوند و روز رستاخیز کافر شود، واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.»

﴿ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ﴾ (نساء: ۳۶)

«تنها خدا را عبادت کنید و (هیچ کس) و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهید.»

﴿ وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ﴾ (نساء: ۱۲۵)

۱- در کتابهای «دراسات قرآنی» و کتاب «واقعنا المعاصر ینبغی أن تصحح» به طور مفصل به آن اشاره کرده‌ام.

«آیین چه کسی بهتر از آیین کسی است که خالصانه خود را تسلیم خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد و از آیین راستین ابراهیم پیروی کند که مخلص و حق جو بود؟!»

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾
(بقره: ۱۷۷)

«اینکه (به هنگام نماز) چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید، نیکی همین نیست. بلکه نیکی (کردار) کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب (های آسمانی) و پیامبران ایمان آورده باشد، و مال (خود) را با وجود علاقه‌ای که به آن دارد به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدایان دهد، و در راه آزاد سازی بردگان صرف کند، و نماز را برپا دارد و زکات را پردازد و (نیکی، کردار کسانی است که) وفا کنندگان به پیمان خود بوده، هنگامی که پیمان بندند، و در برابر فقر و بیماری و به هنگام نبرد شکیبایند. اینان کسانی هستند که راست می‌گویند و به راستی پرهیزگاران اینانند.»

علت چنین امری این است که انسان، گرچه خدا را به تنهایی عبادت نکند و نسبت به او شریک قرار دهد، اما فطرتاً عبد و بنده‌ی اوست. هیچ انسانی وجود ندارد که عابد نباشد، حال اگر چنین کسی یافت شد و چنین ادعا کرد که از هر عبادتی آزاد است، در این صورت است که خداوند درباره‌اش می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ (جاثیه: ۲۳)

«آیا دیده‌ای کسی که هوا و هوس خود را به خدایی خود گرفته است؟!»
انسان حتی در این صورت هم بنده است، اما «بنده‌ی غیر خدا».

(وقتی هرانسانی فطرتاً بنده است)، پس مسئله‌ی اساسی و محوری در زندگی انسان، عبادت نیست، بلکه مسئله‌ی اساسی «عبادت صحیح» است، یا حداقل مسئله‌ی اساسی و محوری در زندگی انسان «معبود» است، این که «معبود» کیست؟ آیا معبود واقعی، خدایی است که هیچ فرمانروا و فریادرس جز او نیست، یا خدایان و معبودان دیگری هستند که در امور خدایی با او شریکند، و در حقیقت آنها نیز شایستگی خدا بودن و معبود بودن را دارند؟ یا خیر، تنها اوست فرمانروا و فریادرس، پس هر عبادت و اطاعات و خضوع و خشوعی شایسته‌ی اوست و برای غیر او جایز نیست.

این مسئله (مسئله الوهیت خداوند و فرمانروا و فریادرس بودن او به تنهایی)، اساسی‌ترین مسئله‌ی بشریت در طول تاریخ بوده و همچنان به عنوان اساسی‌ترین مسئله تا روز قیامت باقی خواهد ماند.

به همان اندازه که جاهلیت (در هر زمان)، نسبت به این مسئله کم توجهی می‌کند تا از این طریق عیوبش را بپوشاند و گمراهی را توجیه کند به همان اندازه کتاب خدا یعنی قرآن بدان اهمیت داده است به گونه‌ای که به هیچ مسئله‌ای از مسائل دنیوی و اخروی انسان چنان اهمیتی نداده است.

این مسئله (الوهیت خداوند)، مسئله‌ای بس گسترده است، به گونه‌ای که می‌توان گفت: اصل زندگی و حیاتی که شایسته‌ی زیستن باشد، در آن خلاصه می‌شود:

﴿إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ هِيََ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (عنکبوت: ۶۴)

«و زندگی سرای آخرت زندگی است، اگر فهم و شعور داشته باشید».

براین اساس است که منهج زندگی انسان از اعتقادات و اخلاق و رفتار و تصورات و اعمالش گرفته تا روابط او با خالق و خود و هموعان خود و با کل هستی و نیز هرآنچه در زندگی با آن سروکار دارد، از سیاست و جنگ و صلح گرفته تا اقتصاد و دانش و... در زمین پی‌ریزی می‌شود.

بر این اساس است که سرانجام انسان و این که مسیرش به سوی بهشت است یا به سوی جهنم، در نعمت ابدی خواهد ماند یا خدایی نخواستہ در عذاب جاودان مشخص می‌شود؛ (پس با این وجود) آیا ممکن است در زندگی انسان مسئله‌ای مهمتر از این یافت شود که تمام زوایای هستی و وجودی او را در خود جمع کرده و در بر گرفته باشد؟

اما جاهلیت معاصر علی‌رغم چنین اهمیتی که این مسئله (مسئله‌ی الوهیت خدا) دارد، نسبت به آن چنان کوتاهی می‌کند که نزدیک است تمام آثار آن را از بین ببرد و کار را به جایی رسانده که مردم را از عبادت خداوند به سوی عبادت شیاطین سوق داده و آنها را از نور به سوی گمراهی کشانده است:

﴿أَمْ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (یس: ۶۱-۶۰)

«ای آدمیزادگان! مگر به شما سفارش نمودم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید چرا که او دشمن آشکار شماست و این که مرا پرستید و بس، که راه راست همین است؟».

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره: ۲۵۷)

«خدا متولی و عهده‌دار (امور) کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور رهنمون می‌شوند. و (اما) کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوت متولی و سرپرست ایشانند، آنان را از نور بیرون آورده و به سوی تاریکی‌ها می‌کشانند. اینان اهل آتش‌اند و در آنجا جاودانه می‌مانند».

«لااله الا الله» به معنی «عبادت خداوند و التزام به اوامر او بدون دخالت دادن هیچ کس و هیچ چیزی».

اصل و مبدأ التزام تغییرناپذیر است، و در طول تاریخ از برنامه‌ای به برنامه‌ی دیگر تغییر نکرده است و هم‌چنان ثابت بوده است، به همین خاطر است که در قرآن کریم داستان پیامبران **علیهم‌السلام** به شکل و الفاظ واحدی ذکر شده که عبارت است از: «خداوند را عبادت کنید، (و این را بدانید که) غیر از او فرمانروا و فریادری وجود ندارد».

اما تفصیل التزام یا حداقل تفصیل مقتضیات «لااله الا الله» همیشه از رسالتی به رسالت دیگر تغییر کرده است تا سرانجام آخرین رسالت بر خاتم پیامبران **صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم** نازل شد.

در قرآن به برخی از مقتضیاتی که بمنظور اصلاح انحرافات رفتاری و کرداری ملت‌های گذشته نازل شده، اشاره شده است؛ اما این همه‌ی آن چیزی نیست که از سوی خدا بر آن ملت‌ها نازل شده است.

به عاد گفته شد:

﴿ تَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ؟ * وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ؟ * وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ ﴾

(شعراء: ۱۳۱-۱۲۸)

«آیا شما بر هر بلندی، کاخ سر به فلک کشیده‌ای می‌سازید؟ و به خوشگذرانی و کارهای بیهوده می‌پردازید؟ * و دژها و قلعه‌هایی می‌سازید که انگار جاودانه می‌مانید؟ * و هنگامی که مجازات می‌کنید، از حد تجاوز می‌کنید، و چون ستمگران و سرکشان کیفر می‌دهید؟ * از خدا بترسید و از من اطاعت کنید».

به ثمود گفته شد:

﴿ أَتُرْكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ * فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ * وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ * وَلَا تَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴾

(شعراء: ۱۵۲-۱۴۶)

«آیا در نهایت امن و امان، در ناز و نعمت جهان، رها می‌شوید؟ * در میان باغها و چشمه‌سارها؟ * و در میان کشتزارها و نخلستان‌هایی که میوه‌های نرم و شاداب و رسیده دارند؟ و ماهرانه در میان کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید؟ از خدا بترسید و از من اطاعت کنید، و از فرمان اسرافگران اطاعت نکنید، آنان که در زمین تباهی می‌نمایند و اصلاح نمی‌کنند».

به قوم لوط گفته شد:

﴿ أَتَأْتُونَ الذَّكَرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ * وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴾

(شعراء: ۱۶۶-۱۶۵)

«آیا در میان جهانیان به سراغ جنس ذکور می‌روید (و با ایشان به جای زنان آمیزش می‌کنید) و همسرانی که پروردگارتان برایتان آفریده است، رها می‌سازید. بلکه اصلاً شما قومی هستید که از حد می‌گذرید».

﴿ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ * وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ * وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴾

(شعراء: ۱۸۳-۱۸۱)

«پیمانانه را به تمام و کمال پردازید و از زمره‌ی کم دهندگان مباشید و با ترازوی درست، (اشیا) را بکشید، و اشیاء مردم را نگاهید و در زمین تباهی نوزید».

فرمایشات و بیانات و اوامر پروردگار با توجه به اختلاف و انحراف اقوام مختلف، متفاوت بوده است، اما تمام آنچه بیان شد از مقتضیات عام «لااله الا الله» که عبارت است از: «التزام به اوامر نازل شده از سوی خدا»، خارج نیست.

با توجه به آیا مذکور، آنچه مشخص است این که «لااله الا الله» (تنها) عقیده نیست^۱، بلکه در کنار عقیده، شامل بیانات ربانی‌ای است که جوانب مختلف زندگی را در بر می‌گیرد. در قرآن ذکر مفصلی از این بیانات نسبت به ملت‌های گذشته نشده است بلکه تنها نوع انحراف آنها در این زمینه (یعنی زمینه «لااله الا الله») بیان شده است. این بیانات گاهی در زمینه‌ی مسائل اجتماعی، اخلاقی است، چون قوم لوط. گاهی در زمینه‌ی مسائل اجتماعی روحی با هدف معالجه‌ی طغیان و

۱- یعنی تنها به مسایل فکری محض بدون ارتباط با مسایل عملی، خلاصه نمی‌شود. (م)

سرکشی در زمین و عجب به مسائل مادی است، چون قوم عاد. و گاهی در زمینه‌ی اجتماعی - اقتصادی است، چون قوم شعیب.

چنان که (از آیات قرآنی بر می‌آید و) مشاهده می‌کنیم، اقوام جاهلی گذشته، از این که پیامبرانشان، دین را در مسائل دنیایی دخالت می‌دادند، مسائلی که به گمان آنها به بشر اختصاص دارد و متعلق به اوست و او می‌تواند حدود آن را تعیین کند و حلال و حرامش را مشخص نماید، اظهار نگرانی کرده و از تبعیت آنها در این مسائل خودداری می‌کردند و دین را در مسائل (مسائل دنیایی) دخالت نمی‌دادند.

بارزترین نمونه، قوم شعیب و اعتراض آنان بر پیامبرشان بود:

﴿وَأِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ * وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (هود: ۸۵-۸۴)

«شعیب را به سوی قوم مدین فرستادیم که از خود آنان بود. به آنها گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، جز او معبودی ندارید. و از پیمانانه و ترازو مکاهد و من شما را خوب و بی‌نیاز (از این اعمال) می‌بینم. من بر شما از عذاب روز فراگیر می‌ترسم. ای قوم من! پیمانانه و ترازو را از روی عدل و داد، به تمام و کمال بسنجید و بپردازید و از چیزهای مردم نگاهید و در زمین تباهاکارانه تباهی نکنید.»

آنان بر جنبه‌ی عقیدتی دعوت پیامبرشان که از آنها می‌خواست خدایان ساختگی و دروغین را رها کنند و خدای واحد را به تنهای پرستند، اعتراض نکردند، بلکه اعتراض آنها فقط به دخالت دین در امور دنیایشان بود (که همان روح و اساسی‌ترین اصل لائیک به شمار می‌آید):

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾ (هود: ۸۷)

«گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان (از قدیم و ندیم) آنها را پرستیده‌اند؟! (یا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما آزادی خود را از دست بدهیم) و ما نتوانیم به دلخواه خود در اموال خویش تصرف کنیم؟! تو که مرد شکیب و خردمندی هستی (چرا باید چنین سخنان یاوه بگویی!؟) در یکی دیگر از مراحل رشد بشری، خداوند تورات را بر بنی اسرائیل نازل فرمود:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَابُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ * وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (مائده: ۴۵-۴۴)

اما تورات را نازل کردیم که در آن رهنمونی (به سوی حق) و نوری (زداینده‌ی تاریکی‌های جهل و نادانی) بود، پیامبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند براساس آن برای یهودیان حکم می‌کردند، و نیز دانشمندان و خداپرستانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند. پس (ای علمای یهودی و ای مؤمنان!) از مردم نهراسید بلکه از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید و هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است، او و امثال او بی‌گمان کافرند. و در آن (تورات) بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان و چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان و گوش در برابر گوش (قصاص) می‌شود و جراحت‌ها قصاص دارند. و اگر کسی آنها را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند)، این کار باعث بخشش (برخی از گناهان) او می‌گردد، و کسی که بدان چه خداوند نازل کرده است، حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر به شمار می‌آیند».

سپس حضرت عیسی پسر مریم علیه السلام را به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل مبعوث فرمود. او تورات را تصدیق کرد، و خدا برای آنها (بنی اسرائیل) برخی از چیزهایی را که برای گذشتگان‌شان، به خاطر نافرمانیشان، حرام کرده بود، حلال فرمود:

﴿ وَ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ * وَ لِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾ (مائده: ۴۷-۴۶)

«و به دنبال آنان (پیامبران گذشته) عیسی پسر مریم را بر راه و روش آنها فرستادیم که تصدیق کننده‌ی تورات بود که پیش از او فرستاده شده بود. و بر او انجیل نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده‌ی تاریکی‌های جهل و نادانی) بود. و تورات را تصدیق می‌کرد که پیش از او نازل شده بود (انجیل محتویات تورات را تصدیق می‌کرد). و برای پرهیزگاران راهنما و پند دهنده بود. باید پیروان انجیل به چیزی حکم کنند که خدا در انجیل نازل کرده است. و کسی که بدان چه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شریعت خدا) هستند».

﴿ وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَجَلٍ لِّكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ ﴾ (آل عمران: ۴۹-۵۰)

«و او را به عنوان پیغمبری به سوی بنی اسرائیل روانه می‌دارد که من نشانه‌ای از سوی پروردگارتان برایتان آورده‌ام، و آن این که: من از گل چیزی را به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا پرنده‌ای (زنده) می‌گردد، و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پسی را شفا می‌دهم و مردگان را به فرمان خدا زنده می‌کنم و از آن چه می‌خورید و از آن چه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم. بی‌گمان در این نشانه‌هایی است برای شما، اگر (اراده‌ی پذیرش) ایمان داشته باشید و تصدیق کننده‌ی آن چیزی هستیم که پیش از من از تورات بوده است، و (آمده‌ام) تا پاره‌ای

از چیزهایی را که (بر اثر ستم و گناه) بر شما حرام شده است (به عنوان تخفیفی از سوی خدا) برایتان حلال کنم، و نشانه-هایی را برایتان آورده‌ام. بنابراین از خدا بترسید و از من اطاعت کنید».

(بعد از تأمل در این آیات) توجه به نکاتی چند ضروری است:

ما (در این آیات) با مقتضیات «لااله الاالله» و توجیهاتی در این خصوص روبرو هستیم، مقتضیاتی که جهت اصلاح مجموعه انحرافات که اقوام و ملت‌های مخاطب پیامبران گرفتار آنها بوده، نازل شده‌اند.

سخن در این زمینه (اصلاح انحرافات) بسیار ابتدایی و هدف از بیان آن ساختن امتی است براساس منهج ربّانی، امتی که بنای آن بر «لااله الاالله» استوار باشد و مسائل دیگری چون: مسائل ملی، نژادی، قومی، زبانی و... را نیز مدنظر داشته باشد. امتی که حیاتش براساس شریعت خداوند و توجیهات الهی پیش برود، تا اینچنین، امتی خدایی گردد. تنها در این صورت است که قوانین و توجیهات آن با اصل عقیده که همان «لااله الاالله» است چنان در ارتباط است که به صراحت می‌توان گفت:

«هر کس براساس قوانین نازل شده از سوی خدا حکم نکند، قطعاً کافر است.»

پس حکم براساس شریعت الهی، در زندگی مردم، به مسئله‌ی عقیده و ایمان آن‌ها مرتبط است.

بنابراین سخن از «لااله الاالله» و توجیهات مرتبط با آن، تنها مجموعه‌ای از سخنان و توجیهات اخلاقی نیستند که مردم در پذیرش یا عدم پذیرش آن مختار باشند و به راحتی بتوانند آنچه را دوست دارند بگیرند و آنچه را دوست ندارند، رها کنند، بلکه تمسک به این توجیهات (و عملی کردن آنها) واجب و به اصل ایمان مرتبط است.

ایمانی متصور نیست، جز این که در چارچوب آنچه خداوند نازل فرموده باشد و قوانین (سعادت‌مندی) متصور نیست، جز این که در چارچوب قوانین و دستورات نازل شده از سوی خداوند باشد.

همچنین (با تأمل در آیات مذکور) ملاحظه می‌کنیم که: «لااله الاالله» ارتباط دهنده‌ی شریعت با عقیده است و مقتضیات آن شامل دستورات کاملی است که قیام امت مورد نظر خداوند (یعنی امتی که باید تا روز قیامت جاودان بماند) به آن مرتبط است.

(اما با گذشت زمان و در اثر عوامل متعدد) این امت در زمینه‌ها و مقتضیات مختلف «لااله الاالله» دستخوش انحراف و گمراهی شد، مقتضیاتی که خداوند به منظور و هدف ربّانی شدن امت متمسک به آن بر مردم نازل و مقرر کرد.

این امت (امت مخاطب تورات) برنامه و منهج ربّانی را دچار تبدیل و تحریف کرد چنان تبدیلی که از آن‌ها امتی نژادی و قومی بوجود آمد. از سوی دیگر، این وهم و خیال شیطانی در افکارشان ریشه دوانید که امت آنها، امتی خدایی و مورد رضایت اوست. امت آنها امتی است با خصوصیات و ویژگی‌های منحصر به فرد، ویژگی‌هایی که امت‌های دیگر از آن بی‌بهره‌اند.

چنین توهم و خیالی، در مورد خود، دلیلی بر این مطلب نیست که آنان وقتی مورد خطاب تورات قرار گرفتند، با آگاهی کامل به او ایمان آوردند. آنها (بعد از مدت‌ها) عقیده‌ی خود را تحریف کرده و چنین گفتند: «عزیز، پسر خداست». و

شریعتشان (قوانین نازل شده در تورات) را تبدیل و تحریف کردند، پس آنچه، به خیال خود، به نفعشان بود در آن باقی گذاشتند و به خیال خود، به نفعشان نبود، از بین بردند تا اینگونه تورات را موافق و همگام خواسته‌ها و امیال خود کنند.^۱ خداوند پیامبران بسیاری را به منظور هدایت یهودیان به سویشان فرستاد. و سرانجام پیامبر دیگری به سویشان مبعوث کرد تا زنده کند، هر آن که شایسته‌ی زنده شدن است، و (بعد از اتمام حجت) لعنت خود را بر کافران محقق گرداند.

حضرت عیسی علیه السلام به سویشان آمد. آمد تا عقیده‌ی آنانی را که طالب هدایتند خالص و پاک کند و آنان را به سوی توحید واقعی فرا خواند و برگرداند، و تحکم به آنچه از تورات باقی مانده بود، با تعدیلاتی که در انجیل صورت گرفته بود، را به توحید خالص مرتبط سازد، تا با این کار قوانین انجیل و تورات توأم از اصل ایمان به **«لا اله الا الله»** سرچشمه بگیرند و در نهایت امت ربّانی جدیدی که می‌گفتند: «مانصاری هستیم» امتی باشد که، با علم و آگاهی کامل، به خداوند مؤمن شود، و براساس آنچه خداوند نازل فرموده است، حکم کند. اما «نصاری» مدت زمان زیادی بر منهج ربّانی دوام نیاوردند و استقامت نکردند.

آنها بعد از مدتی، در زمینه‌ی عقیده (چنان دچار انحراف شدند که) گفتند: «مسیح پسر خداست»، «خداوند یکی از سه خدایان است»، و با چنین افکار و گفتاری عقیده‌ی توحیدی پاک و بی‌آلایش نازل شده بر خود را فاسد کردند. از سوی دیگر، «عقیده» را از «شریعت»، جدا کردند، و براساس دستورات نازل شده از سوی خدا حکم نکردند. آنها با این توجیه که حضرت مسیح علیه السلام آنها را اینچنین سفارش کرده است: «آنچه مربوط به قیصر است، به قیصر واگذار کنید، و آنچه مربوط به خداست، به خدا»، براساس قوانین «قیصر» حکم کردند، و احکام شریعت خدا را مجموعه‌ای از «بیانات اخلاقی» قلمداد کردند که متقیان آنها را با انگیزه‌ی کسب تقوا انجام می‌دهند. آنها معتقد بودند که این بیانات جزو واجبات نیست تا هر کس خود را نصاری می‌نامد التزام به آنها بر او واجب شود. «شاول یهودی» بعد از این که یکی از دشمنان سرسخت مسیحیت بود و بر پیروان مسیح بسیار سخت می‌گرفت، به گمان و خیال خود، به او ایمان آورد و شروع به تبلیغ و انتشار این دین تحریف شده کرد، و با این گمان که این دین، دینی آسمانی و جهانی است که از سوی خدا نازل شده است، آن را در مناطق مختلف تبلیغ کرد، در حالی که این دین، در اصل، دینی جهانی نبود، بلکه به سوی ملتی خاص آمد تا آنها را که شایسته‌ی اصلاح و هدایتند، اصلاح کند، و شعله‌ی مقدسی که شعله‌ی «توحید» و «ایمان» است را در وجود آنها برافروزاند، تا با این کار، زمینه برای مبعوث شدن خاتم پیامبران، که در تقدیر علم الهی بود، آماده شود.

تقدیر خداوند چنین بود که این امت تا قیام قیامت، با وجود تمام انحرافاتش باقی بماند:

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ

سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱۴﴾ (مائده: ۱۴)

۱- در تورات نازل شده، آیاتی مبنی بر تحریم ربا وجود داشت. یهودیان این آیات را تحریف کردند، تا تحریم ربا را فقط به معاملات بین خود منحصر کنند و در معاملات با غیر خود بتوانند از هر راهی مال به دست آورند؛ ربا یا غیر ربا. آنها انجام چنین کاری را برای خود مباح می‌دانستند، و برای توجیه کارشان می‌گفتند: **«لَیْسَ عَلَیْنَا فِي الْأَمِیْنِ سَبِیْلٌ»** (آل عمران: ۷۵) «ما در مقابل امتهای (غیریهود) مسئول نبوده و بازخواست نداریم».

«و از کسانی که می گویند: ما مسیحی هستیم، پیمان گرفتیم. اما آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای از آن چه بدانان تذکر داده شده بود را به دست فراموشی سپردند، لذا به پاداش آن، تا دامنه‌ی قیامت، میان ایشان کینه و دشمنی افکندیم و خداوند ایشان را از آن چه کرده‌اند، آگاه خواهد ساخت.»

اما قوانین مذکور در انجیل، که نصاری بر عمل به آنها امر شده بودند، تنها برای محدوده‌ای از زمان بود و می‌بایستی تا زمانی ادامه می‌داشت که خداوند قوانین و برنامه‌ای کامل و شامل که تحت نظارت ذات او، تا ابد، محفوظ خواهد کرد، نازل کند. این قوانین کامل و شامل همان قرآن است:

﴿ كِتَابٌ فَصَّلْتَ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾ (فصلت: ۳۱)

«قرآن) کتابی است که آیات آن تبیین شده است. قرآن به زبان عربی است، برای قومی است که اهل دانش باشند.»

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (سبأ: ۲۸)

«ما تو را برای همه‌ی مردم فرستادیم تا مژده دهنده و بیم دهنده باشی، ولی اکثر مردم (از این معنی) بی‌خبرند.»

﴿ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴾ (تکویر: ۲۷)

«این قرآن، جز پند و اندرز (برای) جهانیان نیست.»

﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾

(مائده: ۱۶-۱۵)

«ای اهل کتاب! پیامبر ما (محمد) به سوی شما آمده است. بسیاری از چیزهایی را برایتان روشن می‌سازد که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، و از بسیاری از چیزها صرف نظر می‌نماید. از سوی خدا نوری و کتاب روشنگری به پیش شما آمده است.»

خداوند با آن (کتاب) کسانی را به راه‌های امن هدایت می‌کند که جویای خشنودی او باشند، و با مشیت و فرمان خدا، آنان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور می‌برد و ایشان به راه راست رهنمون می‌شوند.»

در رسالت و برنامه‌ی اخیر (اسلام)، مقتضیات «لااله الا الله» به شکل خاصی توسعه یافته و تمام نیازمندی‌های جوامع صالح بشری را در بر می‌گیرد، تا زندگی «امت ربّانی» بر آن پای‌ریزی شده و شکل گیرد، امتی که خداوند آن را در میان مردم انتخاب کرده است، تا روز قیامت بر سایرین شاهد و گواه باشد:

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ﴾ (آل عمران: ۱۱۰)

«شما (مسلمانان) بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید. امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.»

﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ﴾ (بقره: ۱۴۳)

«بی گمان شما را ملت میانه روی قرار دادیم، تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر نیز بر شما گواه باشد (تا گروهی از شما راه راست را در پیش گرفتند و گروهی راه منحرف، او با آیین و کردار خویش بر ایشان حجّت و گواه باشد)».

در فصل‌های آینده، به امید خدا، به تفصیل مقتضیات «لااله الا الله» را براساس آنچه در رسالت خاتم پیامبران حضرت محمد ﷺ آمده و ذکر شده است، بیان خواهیم کرد.

مقتضیات «لااله الا الله» در رسالت محمدی

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ (انعام: ۱۲۴)

«خداوند خود بهتر می‌داند که رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دهد».

تقدیر خدا چنین بود که حامل آخرین دین امت محمد ﷺ باشد...

تقدیر خدا چنین بود که این دین متوجه کل بشریت گردد و دین خداوندی در این رسالت و به وسیله آن کامل شود و پاسخگوی تمام نیازهای بشری تا روز قیامت باشد، و به تمام جوانب زندگی مرتبط با «لااله الا الله» پردازد. همانطور که، در مقدمه گفتیم، «لااله الا الله» عبارت است از: «عبادت خداوند به تنهایی و التزام بر دستورات نازل شده از سوی او» و نیز دیدیم که مقتضیات این التزام علی رغم این که مبدأ آن یکی و تغییرناپذیر بود، با نمو و رشد بشری، رشد و نمو کرده است.

زمان، گذشت و گذشت تا این که آخرین رسالت، نازل شد و به آخرین مرحله رشد رسید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده: ۳۱)

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را برای شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم».

مقتضیات (این التزام)، متعدد بوده و چنان به هم متصل و مرتبط شده‌اند تا تمام جوانب زندگی را در برگیرند و هریک کامل کننده‌ی دیگری باشد، و سرانجام چنین منهجی، راه و روش زندگی گردد، منهجی که خواست خداوند است و او اراده کرده که بشریت براساس آن حرکت کند، تا هم در دنیا به سعادت و هم در آخرت به رضوان خداوندی که بهترین نعمت‌ها و والاترین سعادت‌هاست نایل گردد:

﴿هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ

الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (مائده: ۱۱۹)

«امروز روزی است که تنها درستی گفتار و کردار راستگویان به آنها سود می‌رساند. برای آنان باغ‌هایی است که در زیر درختان آن جویبارها روان است. ایشان در آنجا جاودان می‌مانند. خداوند از آنان خشنود و ایشان هم از خداوند خشنودند. این است پیروزی بزرگ (و نعمت سترگ)».

«لااله الا الله» در دین اسلام، حامل مقتضیات و در برگیرنده‌ی تکالیفی است که در هیچ کدام از ادیان گذشته نبوده است. تقدیر خداوند چنین بود که این پیام به طور جدی و بسیار عمیق، نه تنها در امت حامل آن (امت نخست) که همسان هماهنگ با وظیفه‌ی بسیار بزرگ است که به او واگذار شده است، بلکه در زندگی تمام بشر نفوذ کند.

با توجه به کتاب خدا، این امت همچون امت‌های گذشته تنها مکلف بر اجرای اوامر خدا در (محدوده‌ی خود) نیست، بلکه وظیفه‌ی او در دست گرفتن رهبری کل بشریت و گواه و شاهد بودن بر تمام جهانیان است. به همین دلیل است که

قرآن «لااله الا الله» را در قلب این امت تحکیم می‌بخشد، و نهالش را استوار می‌گرداند و روابطش را با آن استحکام می‌بخشد، و چنین امری را جزئی از نعمت‌ها و برکت‌هایی می‌شمارد که خداوند بر این امت ارزانی داشته است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (آل عمران: ۱۱۰)

«شما (مسلمانان) بهترین امتی هستید که در میان مردم آفریده شده‌اید».

امر تحکیم و تعمیق «لااله الا الله» در دل امت اسلامی با تمام وسایل ممکن انجام می‌گیرد. (در این جا به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم)

این امر گاهی با ارائه آیات آفاق، که دلالت بر عظمت و قدرت خداوند دارند انجام می‌پذیرد:

﴿قُلْ أَإِنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ * وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَامَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ * ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ (فصلت: ۹-۱۲)

«بگو: آیا به کسی که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید و برای او انبازهایی قرار می‌دهید؟ او آفریدگار جهانیان است. او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و خیرات و برکات بسیاری در آن آفرید و مواد غذایی لازم را در زمین مشخص کرد. این‌ها همه روی هم در چهار روز کامل به پایان آمد، بدان گونه که نیاز نیازمندان را برآورده کند. سپس اراده‌ی آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید، پدید آید. گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم. آنگاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند و در هر آسمانی فرمان لازمه‌اش را صادر نمود. آسمان نزدیک را با چراغ‌های بزرگ بیاراستیم و محفوظ داشتیم. این برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است».

﴿وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (بقره: ۱۶۴-۱۶۳)

«معبود شما معبود یگانه‌ای است که هیچ معبودی جز او نیست. او بخشایشگر مهربان است. مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا در حرکتند و نیز آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مرگش زنده کرده است و در آن هرگونه جنبنده‌ای را پراکنده کرده و نیز در جابجا کردن بادها و ابری که میان آسمان‌ها و زمین مسخر شده است، نشانه‌هایی گویا وجود دارد، برای گروهی که می‌اندیشند».

﴿ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ * وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ * لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴾ (رعد: ۱۴-۱۲)

اوست کسی که برق آسمان را برای بیم و امید به شما می‌نماید، و ابرهای گرانبار را پدیدار می‌کند. رعد به حمد او و فرشتگان از بیمش تسبیح می‌گویند و صاعقه‌ها را روان می‌سازد و هر کس را که بخواهد با آن گرفتار می‌کند. در حالی که آنان درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند و او سخت کیفردهنده است. دعوت حق شایسته‌ی اوست، و کسانی که جز او را می‌خوانند، هیچ جوابی به آنها نمی‌دهند، و جز مانند کسی نیست که دو دستش را به سوی آب می‌کشد تا به دهانش برسد، در حالی که آب به دهان او نمی‌رسد و دعای کافران جز به هدر رفتن نباشد.

﴿ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ * وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونِ وَ الرُّمَّانِ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُشْتَبِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِذَا فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾ (انعام: ۹۹-۹۵)

این خداست که دانه و هسته را می‌شکافد، زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. این خدای شماست، پس چگونه منحرف می‌شوید؟ اوست که صبح را پدیدار ساخته است و شب را مایه‌ی آرامش و خورشید و ماه را وسیله‌ی حساب قراردادده است، این سنجش دقیق و تدبیر محکم (خدای) چیره و آگاه (از همه چیز) است. او آن کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا در تاریکی‌های خشکی و دریا به آنها رهنمون شوید. ما آیات را برای کسانی بیان داشته‌ایم که می‌دانند. و او کسی است که شما را از یک شخصی آفریده است که (آدم است و زمین را) محل استقرار و محل تسلیم قرار داده است. ما آیات را برای کسانی بیان داشته‌ایم که می‌فهمند. و او کسی است که از آسمان آب فرو می‌فرستد، و ما به وسیله‌ی آن آب همه‌ی رستنی‌ها را می‌رویایم و از رستنی‌ها سبزه بیرون می‌آوریم و از آن دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس و باغهای زیتون و انگور و انار پدیدار می‌سازیم که همگون و یا غیرهمگونند و بنگرید به میوه‌ی نارس آنگاه که میوه می‌دهد، بی‌گمان در این نشانه‌هایی است برای مؤمنان.

﴿ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلَّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ * وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْهَارًا وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رُجُومًا لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ ﴾ (رعد: ۳-۲)

«خدا کسی است که آسمان‌ها را چنان که می‌بینید بدون ستون بر پاداشت، سپس به فرمانروایی پرداخت و خورشید و ماه را فرمانبردار ساخت. هر کدام تا مدت مشخص به حرکت خود ادامه می‌دهند. خداوند کار و بار را می‌گرداند، او آیه‌ها را بیان می‌دارد تا این که یقین حاصل کنید که پروردگارتان را ملاقات می‌کنید. و او کسی است که زمین را گسترانیده است و در آن کوه‌ها و جویبارها را قرار داده است و از هر گونه میوه‌ای جفت نر و ماده‌ای را در آن آفریده است. شب را بر روز می‌پوشاند. بی‌گمان در این نشانه‌هایی (بر قدرت آفریدگار) است.»

و گاهی هم با یادآوری نعمت‌هایی که خداوند به انسان ارزانی داده است («لااله الا الله») را در دل‌ها تحکیم می‌بخشد:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ * وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ * وَ أَنْتُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ (ابراهیم: ۳۲-۳۴)

«خدا کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و از آسمان آب را پایین آورده است و با آن میوه‌ها را پدیدار آورده و روزی شما گردانیده است، و کشتی‌ها را مسخر شما کرد تا در دریا با اجازه او حرکت کنید و رودخانه‌ها را در اختیار شما قرار داد. و خورشید و ماه را مسخر شما کرد که دائماً به برنامه‌ی خود ادامه می‌دهند و شب و روز را مسخر شما ساخته است. و به شما داده است هر آنچه که خواسته‌اید و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید، نمی‌توانید آنها را بشمارید، همانا انسان ستمگری ناسپاس است.»

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ * يُنبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ * وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ (نحل: ۱۶-۱۰)

«او کسی است که از آسمان‌ها آبی فرستاده و شما از آن می‌نوشید، و به سبب آن گیاهان و درختان می‌رویند و شما حیوانات خود را در میان آنها می‌چرانید. خداوند به وسیله‌ی آن زراعت و زیتون و خرما و همه‌ی میوه‌ها را برای شما می‌رویند. بی‌گمان در این نشانه‌ی روشنی است برای کسانی که بیندیشند. و خدا شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد، و ستارگان به فرمان او مسخر هستند، مسلماً در این دلایل روشنی است برای کسانی که تعقل می‌کنند. و چیزهایی را مسخر شما ساخت که در زمین برای شما به رنگ‌های مختلف و در انواع گوناگون آفریده است، مسلماً در این دلیل واضح و نشانه‌ی روشنی است برای مردمی که عبرت می‌گیرند. و اوست که دریا را مسخر (شما) ساخته است تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری بیرون بیاورید که بر خود می‌پوشید و کشتی‌ها را می‌بینی که دریا را می‌شکافند تا شما فضل او را بجوید و سپاسگذاری کنید و در زمین کوه‌های استواری را قرارداد تا زمین شما را نلرزاند و

رودخانه‌ها و راه‌هایی را پدیدار کرد تا راهیاب شوید و نشانه‌هایی (را پدید آورید تا مردمان در روز راه پیدا کنند) و (در شب) ایشان به وسیله‌ی ستارگان رهنمون شوید.

و گاهی با ارائه‌ی احوال و وضعیت قیامت و برانگیخته شدن مردگان و حساب و میزان اعمال و سرانجام نیک و یا بد انسانها، «لااله الا الله» را در دل‌های امت، تحکیم و تعمیق می‌بخشد:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ * وَنَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ * وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ * وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ * وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ * قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ * وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ * وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ * وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِيئًا مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (زمر: ۷۵-۶۷)

«آنان آنگونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند، در روز قیامت کره زمین در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود. خدا پاک و منزّه است از آنچه شریک او قرار می‌دهند. در صور دمیده خواهد شد و کسانی که در زمین و آسمان هستند همگی می‌میرند مگر آن که خدا بخواهد. پس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، بناگاه همگی برخیزند و می‌نگرند. و زمین با نور خداوندگارش روشن می‌شود و کتاب گذاشته می‌شود، و پیغمبران و گواهان آورده می‌شوند و راست و درست میان مردم داوری می‌گردد و اصلاً به ایشان ستم نمی‌شود. و به تمام و کمال جزای هرکاری را که انسان کرده به او داده می‌شود، و خدا بهتر می‌داند که آنان چه کار کرده‌اند. و کافران به سوی دوزخ گروه گروه رانده می‌شوند و وقتی به آنجا رسیده، درهای آن به رویشان باز می‌گردد و نگهبانان به آنها می‌گویند: آیا رسولانی از جنس خودتان به سوی شما نیامدند تا آیه‌های پروردگارتان را برای شما بخوانند و شما را از رویارویی چنین روزی بترسانند؟ می‌گویند: آری، ولیکن فرمان عذاب بر کافران ثابت است. بر ایشان گفته می‌شود: از درهای دوزخ داخل شوید که جاویدان در آن می‌مانید جایگاه متکبران چه بد جایگاهی است. و کسانی که از پروردگارشان می‌پرهیزند، گروه گروه به سوی بهشت رهنمون می‌شوند تا آنگاه که به بهشت می‌رسند بهشتی که درهای آن باز است. بدین هنگام نگهبانان بهشت به آنها می‌گویند: درودتان باد و خوب بوده‌اید و به نیکی زیسته‌اید خوش باشید و داخل بهشت شوید و جاودانه در آن بمانید. و می‌گویند: سپاس خداوندی را سزاست که به وعده‌ی خویش عمل کرد و سرزمین (بهشت) را از آن ما نموده است تا در هر جایی از بهشت که بخواهیم منزل گزینیم و به سر بریم پاداش عمل کنندگان چه خوب و

جالب است. (در آن روز) فرشتگان را خواهید دید که گرداگرد عرش خدا حلقه زده‌اند و به سپاس و ستایش پروردگار خویش مشغولند و در میان (بندگان) دادگرانه داوری می‌شود و گفته می‌شود: حمد و سپاس خداوند جهانیان را سزااست.

﴿ هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ * يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ * وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ * كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴾

(حج: ۱۹-۲۲)

اینان که دو دسته‌ی مقابل هم می‌باشند درباره‌ی خدا به جدل پرداخته‌اند. کسانی که کافرند جامه‌هایی از آتش برای آنان بریده شده است. از بالای سرشان آب بسیار داغ ریخته می‌شود. آنچه که در درونشان است بدان گذاخته می‌گردد و هم پوستهایشان. هر زمان که دوزخیان بخواهند خویشتن را از غم و اندوه عظیم آتش برهانند، بدان برگردانده شوند (و بدیشان گفته شود) بچشید عذاب سوزان را.

﴿ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى * وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ * عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ * مُتَكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ * يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ * لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنْفُونَ * وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ * وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ * وَ حُورٍ عِينٍ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ * جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾

(واقع: ۱۰-۲۴)

و پیشتازان پیشگام، آنان مقربان هستند که در میان باغ‌های پر نعمت بهشت جای دارند، گروه زیادی از پیشینیان هستند، و گروه اندکی از پیشینیان هستند، بر تخت‌های مرصع می‌نشینند، روبروی هم بر آن تخت‌ها تکیه می‌زنند، نوجوانانی همیشه نوجوان برای آنان می‌گردانند قدح‌ها و جامه‌ها و کوزه‌هایی از رودبار روان شراب را، از نوشیدن آن نه سردرد می‌گیرند و نه عقل خود را از دست می‌دهند. هر نوع میوه‌ای را که برگزینند، و گوشت هر پرندۀ‌ای که بخواهند و آرزو کنند، و حوریان چشم درشت بهشتی دارند، همسان مروارید میان صدفند، به پاداش کارهایی که می‌کرده‌اند.

و گاهی هم به وسیله‌ی بیان مناقشاتی که بین پیامبران علیهم‌السلام و امت‌های سرکش و ظالم‌شان صورت گرفته، از یک سو، و با وعده‌ی پیروزی خداوند به پیامبرانش و یاوران آنها و نابودی و هلاک کافران، از سوی دیگر، ایمان را در دلها تعمیق می‌بخشد:

﴿ كَهيعص * ذَكَرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا * إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا * قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا * وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا * يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ﴾ (مریم: ۷-۱)

«که‌یعیص، یادی است از مرحمت پروردگارت به بنده‌ی خود زکریا، در آن هنگام که پروردگارش را پنهانی ندا داد. گفت: خدایا! استخوان‌های من سستی گرفته است، و شعله‌های پیری سر من را گرفته است، پروردگارا! من هرگز در دعاهایم ناامید بازنگشته‌ام. من از بستگانم بعد از خود بی‌مناکم و همسر من هم از اول نازا بوده است، پس از فضل خویش

جانشینی به من ببخش که از من و از آل یعقوب ارث ببرد و او را مورد رضایت خود گردان. ای زکریا! ما تو را به پسری مژده می‌دهیم که نامش یحیی است و پیش از این کسی را همنام او نکرده‌ایم».

﴿ وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ (بقره: ۱۳۱-۱۳۰)

«چه کسی از آیین ابراهیم روی گردان می‌شود مگر آن که خود را خوار و کوچک داشته. ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر از زمره‌ی شایستگان است. آنگاه که پروردگارش به او گفت: اخلاص داشته باشد. گفت خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتیم».

﴿ فَبَشِّرْهُ بِبُحَيْرٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُو الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَ قَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ * وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ﴾ (صافات: ۱۰۹-۱۰۱)

«ما او را به پسری بردبار و خردمند مژده دادیم وقتی که به سنی رسید که بتواند با او به تلاش ایستد. ابراهیم به او گفت: فرزندم، من در خواب چنان می‌بینم که باید تو را سر ببرم. بنگر نظرت چیست؟ گفت: پدر! کاری که به آن دستور داده شده‌ای انجام بده به خواست خدا مرا شکیا خواهی دید. هنگامی که هر دو تسلیم شدند و رخساره‌ی او را بر خاک انداخت، فریادش زدیم که ای ابراهیم! تو خواب را راست دیدی و دانستی، ما اینگونه به نیکوکاران جزا می‌دهیم. این مسلماً آزمایشی است که بیانگر (ایمان کامل به خدا) است. ما قربانی بزرگ و ارزشمندی را فدا و بلا گردان او کردیم. و نام نیک او را در میان ملت‌های بعدی باقی گذاردیم. درود بر ابراهیم».

﴿ وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ ﴾ (انبیاء: ۸۴-۸۳)

«ایوب را (یادکن) بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند (و گفت) بیماری به من روی آورده است و تو مهربان‌ترین مهربانانی. دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را برطرف ساختیم و اولاد دو چندان به او دادیم. محض مرحمتان و تذکری برای پرستش کنندگان».

و گاهی در خلال جدلهایی که بین پیامبران ﷺ و دشمنانشان صورت گرفته است، و بیان سرانجام انبیاء پیروزی و یاری خداوند و سرانجام دشمنان و کافرین نابودی و هلاکت و عذاب خداوند است ایمان را در دل‌ها استحکام می‌بخشد:

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ * أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ * وَ إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا

قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ * قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ * أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَدْرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأِنَّا بِنَا عِدُنَا إِن كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ * فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٧٢-٥٩﴾ (اعراف: ٧٢-٥٩)

«ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم. او به آنها گفت: ای قوم من! تنها خدا را پرستید. من می ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید. اشراف و رؤسای قوم گفتند: ما شما را در گمراهی و سرگشتگی آشکار می بینیم. ولی من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و شما را پند و اندرز می دهم و از جانب خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید. آیا تعجب می کنید از این که اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و امید آن باد که مشمول رحمت گردید؟ اما او را تکذیب کردند. پس ما غرق کردیم؛ چرا که آنان مردمانی نابینا بودند. هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود گفت: ای قوم من! خدا را پرستید و جز او معبودی ندارید. آیا پرهیزگاری نمی ورزید؟ رؤسا و اشراف کفر پیشه ی قوم او گفتند: ما شما را ابله می دانیم، و ما شما را از زمره ی دروغگویان می دانیم. من احکام و اوامر پروردگار خود را به شما می رسانم و من اندرزگوی امینی برای شما هستم. آیا تعجب می کنید از این که اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد. بیاد آورید آن زمانی که شما را بعد از قوم نوح وارثان زمین کرد و شما را در میان مردم از سلطنت شکوهمندتر و از مملکت قراختر و از قدرت جسمانی بیشتری برخوردار کرد. پس نعمت های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار شوید. گفتند: آیا پیش ما آمده ای تا ما را بر آن داری که بتانی را رها سازیم که پدرانمان آنها را می پرستیدند و تنها خدا را پرستیم و بس؟ پس چیزی را بر سر ما بیاور که به ما وعده می دهی اگر راست می گویی. هود گفت: مسلماً عذاب بزرگی بر شما واقع می شود و بی گمان دامنگیرتان می گردد. آیا با من درباره ی بت هایی ستیزه می کنید که از الوهیت جز نامی ندارند و شما و نیاکانتان بر آنها نام خدا گذارده اید و معبودشان نامیده اید، و هیچگونه حجّتی از جانب خدا در حق آنان نازل نشده است. در انتظار باشید و من هم با منتظران می مانم. پس هود و مؤمنانی که با او بودند در پرتو لطف و مرحمت خود رهایی بخشیدیم، و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند و از زمره ی مؤمنان نشدند، نابود کردیم.»

و گاهی هم در خلال بیان وسعت علم خداوند نسبت به جهان غیب و آگاهی بر نهانی ها و محافظت بر اعمال بشر و محاسبه و بازخواست اعمالش در جهان آخرت، ایمان را در دل ها تعمیق می بخشد:

﴿ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ * وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ * ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ لَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴾
(انعام: ۶۲-۵۹)

«گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خداست و کسی جز او از آنها آگاه نیست. خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است، و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبر دارد و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که در لوح محفوظ ثبت و ضبط است. خداست که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را زنده می‌کند، و او میداند که در روز چه می‌کنید و چه فراچنگ می‌آورید، تا مهلت معین بسر آید. سپس به سوی خداوند برمی‌گردید و آنگاه شما را بدانچه می‌کردید باخبر می‌گرداند. خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی بر شما می‌فرستد و می‌گمارد و چون مرگ یکی از شما فرا می‌رسد فرستادگان ما جان او را می‌گیرند و کوتاهی نمی‌کنند. سپس به سوی خدا، یعنی سرور حقیقی ایشان برگردانده می‌شوند. هان فرمان و داوری از آن خداست و بس، و او سریعترین حسابگران است.»

و گاهی هم با بیان ظرافت و دقت شگفت‌انگیز خداوند در آفرینش هستی و حاکم کردن نظامی دقیق بر آن، نظامی که افلاک به وسیله و براساس آن در حرکت هستند، و بیان این که محال است که این نظام دقیق از خدایان متعددی که هر کدام دارای برنامه و فکر و اراده‌ی خاصی باشند، صادر شود، ایمان را در دل‌ها تحکیم می‌بخشد:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا * ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا سَيْرًا * وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَأْسَ وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا * وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا * لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَ نَاسِيًا كَثِيرًا ﴾ (فرقان: ۴۹-۴۵)

«مگر نمی‌بینی که پروردگارت چگونه سایه را گسترانیده است؟ و اگر می‌خواست سایه را ساکن می‌کرد. سپس ما آن سایه را آهسته جمع کرده و بر می‌چینیم. این خداست که برای شما شب را پوشش و خواب را مایه‌ی آرامش و روز را هنگام بیداری قرار داد. خداکسی است که بادها را بعنوان بشارت دهنده‌های پیش قراول باران رحمت خود وزان می‌کند، و این ما هستیم که از آسمان آب پاک و پاک کننده را نازل می‌گردانیم. تا با آن سرزمین مرده را زنده گردانیم. و آن را برای نوشیدن در اختیار مخلوقاتی که آفریده‌ایم، از جمله چهارپایان زیاد و مردمان فراوان، قرار دهیم.»

﴿ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ * وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ * وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴾ (يس: ۴۰-۳۶)

«تسیح خداوندی را سزاست که همه‌ی نر و ماده‌ها را آفریده است، اعم از آنچه از زمین می‌روید و از خود آنان و از چیزهایی که نمی‌دانند. و نشانه (قدرت ما) شب است. ما روز را از آن بر می‌گیریم، ناگهان تاریکی، آنان را می‌گیرد. خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است این محاسبه و اندازه‌گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه است. برای ماه نیز منزلگاه‌هایی تعیین کردیم که به صورت ته مانده کهنه در می‌آید. نه خورشید را سزد به ماه برسد و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد هریک در مداری شناورند».

﴿لَوْ كَانَ فِيهَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (انبیاء: ۲۲)

«اگر در آسمان‌ها و زمین غیر از یزدان معبودها و خدایانی می‌بودند، قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید، زیرا یزدان صاحب سلطنت جهان بسی برتر از آن چیزهایی است که ایشان بر زبان می‌آورند».

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (مؤمنون: ۹۱)

«خداوند نه فرزندی برای خود گرفته نه خدایی با او بوده است، چرا که اگر خدایی با او می‌بود، هر خدا به مخلوقات خود می‌پرداخت و هریک از خدایان بر دیگری برتری می‌جست. خدا بالاتر از آن چیزهایی است که ایشان می‌گویند. و گاهی نیز با بیان داستان «آدم و حوا» و «شیطان» و برحذر داشتن و ترساندن انسان از دشمن بزرگشان یعنی شیطان همان دشمنی که آنها را به سوی کفر و شرک می‌کشاند، (ایمان را در دل‌ها تحکیم می‌بخشد):

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ * قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ * قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ * قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَنْ تَبْعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (اعراف: ۱۸-۱۱)

«شما را آفریده‌ایم و سپس صورتگری کردیم، بعد از آن به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس سجده کردند مگر ابلیس که سجده نکرد. فرمود: چه چیز تو را بازداشت از اینکه سجده نبری، وقتی که به تو دستور دادم؟ گفت: من از او بهترم، زیرا مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک. (خداوند) فرمود: پس، از این (منزلت) فرود آی. تو را نرسد که در این (مکان) تکبر ورزی. پس بیرون رو، تو از زمره‌ی خوارانی. گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که برانگیخته می‌گردند. فرمود: تو از زمره‌ی مهلت یافتگانی. گفت: بدان سبب که مرا گمراه ساختی، من بر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم. سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ به سراغ ایشان می‌روم و بیشتر آنان را سپاس‌گذار نخواهی یافت. فرمود: خوار و حقیر و رانده و ذلیل از این (منزلت) بیرون رو. سوگند می‌خورم که دوزخ را از تو و از همه‌ی کسانی که از تو پیروی کنند، پر می‌سازم».

﴿ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِسَ قَالَ اَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا * قَالَ اَرَاَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ اَخَّرْتَنِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ اِلَّا قَلِيلاً * قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَاِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا * وَ اسْتَفْزِرُ مِنْ اِسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ اَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ وَ شَارِكْهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَ الْاَوْلَادِ وَ عِدْهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ اِلَّا غُرُورًا * اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴾ (اسراء: ۶۵-۶۱)

«زمانی که ما به فرشتگان گفتیم: بر آدم گرنش کنید. جملگی گرنش کردند جز ابلیس. گفت: آیا برای کسی گرنش کنم که او را از گل آفریده‌ای؟ (شیطان خطاب به خدا) گفت: به من بگو آیا این همان کسی است که بر من برتریش دادی؟ اگر من را تا روز قیامت زنده بداری، فرزندان او را همگی جز اندکی نابود می‌گردانم، خداوند فرمود: برو. کسانی از ایشان که از تو پیروی کنند دوزخ سزای شما و سزای بی نقصانی است. و بترسان و خوار گردان با ندای خود هر کس از ایشان را که توانستی، و لشکر سواره و پیاده خود را بر سرشان بشوران و در اموال آنان و در اولاد ایشان شرکت جوی، و آنان را وعده بده، وعده‌ی ایشان (شیطان) به مردمان جز نیرنگ نیست. بی گمان سلطه‌ای بر بندگان من نخواهی داشت، و همین کافی است که پروردگارت حافظ و پشتیبان (آنها) است.»

و گاهی هم از طریق آگاه کردن و تعلیم صفات و اسماء پاک و والای پروردگارشان (ایمان را در دلها تعمیق می-بخشد):

﴿ هُوَ اللهُ الَّذِي لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللهُ الَّذِي لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ (حشر: ۲۴-۲۲)

«خدا کسی است که جز او معبودی نیست. آگاه از جهان نهران و آشکار است. او دارای مرحمت عامه و خاصه است. خدا کسی است که جز او معبودی نیست. او فرمانروا، منزله، بی عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند، والامقام و فرازمند است. خداوند دور و فرا از چیزهایی است که انباز او می‌کنند. او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است و دارای نام‌های نیک و زیبا است. چیزهایی که در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح و تقدیس او می‌گویند. و او چیره ی کار بجا است.»

اسماء و صفات خداوند بسیارند و بارها و بارها در آیات متعدد قرآن تکرار شده تا قلب بشری را از تمام جوانب و در تمام حالات و ظروف در بگیرند و هر جا و هر گونه که فکر می‌کند و به هر جا که متوجه می‌شود، خدا را مقابل خود ببیند.

اگر رزق را می‌خواهد؟ خداوند روزی دهنده‌ی نیرومند مقتدر است...

اگر عافیت و سلامتی را می‌طلبد؟ خداوند تنها به وجود آورنده حوادث است، پس امید عافیت تنها از او می‌رود، و تنها نزد او یافت می‌شود...

اگر نجات و رستگاری از مشکلات را می‌خواهد؟ خداوند تنها نجات دهنده و پناهگاه است...

اگر فرزند می خواهد؟ خداوند تنها بخشنده و عطاکننده فرزند است؛ به هر کس که بخواهد دختر و به هر کس که بخواهد پسر، و آنکس را که بخواهد عقیم می کند...

اگر عزت و سربلندی را می خواهد؟ تنها خداوند عزت دهنده و خوارکننده است...

اگر پیروزی بر دشمنان را می طلبد؟ تنها خداوند یاری دهنده است...

اگر توفیق برانجام نیکی ها را می خواهد؟ تنها خداوند توفیق دهنده بر انجام نیکی ها است...

اگر راحتی در امور را می طلبد؟ تنها خداوند آسان و سهل کننده ی کارها و امور است...

اگر برکت در زندگی و آرامش را می خواهد؟ خیر و برکت حیات تنها در دست اوست و تنها به یاد او دلها آرام می گیرد...

در مدت سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه، حضرت ﷺ «لااله الا الله» را در دل یارانش تحکیم و تعمیق بخشید...

پیامبر ﷺ خود، در مقابل یارانش، با مقتضیات «لااله الا الله» می زیست و آنها را راهنمایی و توجیه می کرد. آنها را آموزش

و تعلیم می داد که چگونه زندگی کنند. آنها را تعلیم می داد که چگونه هر لحظه با خداوند و در یاد و فکر او باشند...

هنگام بیدار شدن از خواب، آنها را تعلیم می داد که بگویند:

«اللَّهُمَّ بِكَ أَصْبَحْنَا وَبِكَ أَمْسَيْنَا وَبِكَ نَحْيَا وَبِكَ نَمُوتُ وَ إِلَيْكَ النُّشُورُ»

«خدایا! با تو به صبح رسیدیم و به شب داخل می شویم و به اراده تو زنده ایم و می میریم و به سوی تو پیا می خیزیم».

و هنگام شب بگویند:

«اللَّهُمَّ بِكَ أَمْسَيْنَا وَبِكَ أَصْبَحْنَا وَبِكَ نَمُوتُ وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (مسلم رحمته الله)

«خدایا! به لطف تو به شب رسیدیم و به روز داخل می شویم و به اراده تو زنده ایم و می میریم و به سوی تو بر می گردیم».

یا بگویند:

«أَصْبَحْنَا وَ أَصْبَحَ الْمَلِكُ لِلَّهِ وَ الْحَمْدُ لَهُ وَ حِدَهُ لِشَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. رَبِّ أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا

فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ خَيْرَ مَا بَعْدَهُ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا فِي الْيَوْمِ وَ شَرِّ مَا بَعْدَهُ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَ سُوءِ الْكِبَرِ رَبِّ

أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ فِي النَّارِ وَ مِنْ عَذَابِ فِي الْقَبْرِ» (مسلم رحمته الله)

«شب را به صبح رساندیم و حمد از آن خداست. هیچ معبودی جز الله که یکتا و شریکی ندارد، وجود ندارد. پادشاهی و

حمد فقط از آن اوست و او بر هر چیزی قادر است. خدایا! بهترین چیزی که در این روز و مابعد آن وجود دارد از تو

می طلبم و از شر آن چیزی که در این روز و مابعد آن است به تو پناه می برم. به تو از تنبلی و شرک پناه می برم. به تو از

عذاب آتش و عذاب قبر پناه می برم».

پیامبر ﷺ خود تکرار می کرد و یارانش را نیز تعلیم می داد که تکرار کنند:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَ أَنَا عَبْدُكَ وَ أَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَ وَعَدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ.

أَبُوهُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَ أَبُوهُ بِذَنْبِي. فَاعْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ» (بخاری رحمته الله)

«خدایا! تو پروردگار من هستی، هیچ معبودی جز تو نیست. مرا حلق کردی و من بنده تو هستم و تا می‌توانم بر پیمان و وعده تو (پیمان بندگی که با تو بسته‌ام) استوارم. پناه می‌برم به تو از شر آنچه کرده‌ام. من اقرار دارم به نعمت‌هایی که بر من انعام فرمودی و اعتراف به گناه خود دارم که هیچ کس بغیر از تو گناهانم را نمی‌بخشد.»

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. اللَّهُمَّ أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَأَهْلِي وَمَالِي. اللَّهُمَّ اسْتِرْ عَوْرَاتِي، وَءَامِن رَوْعَاتِي، وَاحْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي وَمِنْ فَوْقِي وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُغْتَالَ مِنْ تَحْتِي» (ابن ماجه رحمته الله)

«خدایا! از تو در دنیا و آخرت طلب عفو می‌کنم. خدایا! در دین و دنیا و خانواده و مالم از تو می‌خواهم که عافیت را شامل حالم بگردانی. خدایا! عیوب مرا بپوشان و ترسم را به امن مبدل کن. خدایا! مرا از جلو، پشت سر، طرف راست و چپ و بالای سرم محافظت فرما. من به بزرگی و عظمت تو پناه می‌برم از اینکه از طرف پائین دچار هلاکت گردم.»

«اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكُهُ أَشْهَدُ أَلَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّهِ، وَأَنْ أَفْتَرَفَ عَلَى نَفْسِي سُوءًا أَوْ أُجْرَهُ إِلَى مُسْلِمٍ»

«خدایا! (ای) بوجود آورنده آسمان‌ها و زمین و داننده‌ی نهان و آشکار، پروردگار و صاحب همه چیز، شهادت می‌دهم که جز تو معبودی نیست. از شر نفسم و شر شیطان و دام او به تو پناه می‌برم و از اینکه بر خود جنایت کنم یا نسبت به مسلمانی مرتکب بدی شوم.»

«أَصْبَحْنَا عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ وَعَلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ وَعَلَى دِينِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى مِلَّةِ أَبِيْنَا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (امام احمد رحمته الله)

«ما به دین اسلام که دین فطرت است، داخل شدیم و به کلمه‌ی توحید و دین محمد و بر ملت و آیین جدمان ابراهیم که حق‌گرا بود داخل شدیم. او از جمله مشرکان نبود.»

«اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحَ بِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فَمِنْكَ. وَحَدِّكَ لِشَرِيكَ لَكَ فَالْحَمْدُ وَلكَ الشُّكْرُ» (ابوداود رحمته الله)

«الهی! هر نعمتی که به من روی کرد و یا به هر یک از مخلوقات روی آورد، از توست، تویی که شریکی در سلطنت نداری، پس حمد و سپاس مخصوص توست و شکر نعمت به تو اختصاص دارد.»

«يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ. أَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ وَلَا تَكْلِنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ» (نسائی رحمته الله)

«ای پروردگار همیشه زنده و پابرجا! به وسیله‌ی رحمت تو فریادخواهی می‌کنم. تمام کارهایم را صالح گردان و مرا یک چشم بر هم زدن به خود رها مکن.»

«اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَدَنِي. اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي سَمْعِي. اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَصَرِي. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» (ابوداود رحمته الله)

«خدایا! بدنم و گوش و چشمانم را سالم بدار. خدایا! جز تو معبودی نیست. خدایا! از کفر و فقر به تو پناه می‌برم و از عذاب قبر نیز به تو پناه می‌برم. هیچ معبودی جز تو نیست.»

به یارانش تعلیم می‌داد که هنگام رفتن به بستر اینچنین بگویند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسَلْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ. لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، ءَأَمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ» (متفق علیه)

«الهی! جانم را به تو سپردم، و رویم را به سوی تو گردانم، و کارم را به تو تفویض کردم، و به تو اتکا کردم، در حالی که به نعمت‌های تو امیدوارم و از عذابت بیمناکم. به جز تو پناهگاه و پناهی ندارم. الهی! به کتابی که تو نازل فرمودی و پیامبری که تو مبعوث کردی، ایمان آوردم.»

و نیز بگویند:

«بِاسْمِكَ رَبِّي وَضَعْتُ جَنْبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمَسَكَتْ نَفْسِي فَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ» (متفق علیه)

«الهی! به نام تو پهلوئی خود را بر زمین نهادم و به کمک تو آن را بر میدارم. اگر در خواب روحم را بگیری پس آن را ببخش و اگر آن را دوباره بر می‌گردانی پس از آن محافظت کن، همچنان که از بندگان نیکت محافظت می‌فرمایی.»
و آنگاه که بیدار می‌شوند، بگویند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا، وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» (مسلم رحمته الله)

«ستایش خداوندی را سزااست که ما را بعد از مردن زنده می‌کند و حشر و نشر به سوی اوست»

و آنگاه که لباس جدید را می‌پوشند، بگویند:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِيهِ، أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِهِ وَخَيْرِ مَا صُنِعَ لَهُ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ» (ترمذی رحمته الله)

«خدایا! ستایش برای توست، تویی که این لباس را بر من پوشاندی، از تو می‌خواهم خیر آن را و خیر آنچه را که برای آن ساخته شده است. و به تو پناه می‌برم از بدی آن و بدی آنچه که برای آن ساخته شده است.»
و هنگام خروج از مسجد، بگویند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي لِسَانِي نُورًا، وَاجْعَلْ فِي سَمْعِي نُورًا، وَاجْعَلْ فِي بَصَرِي نُورًا، وَاجْعَلْ مِنْ خَلْفِي نُورًا وَمِنْ أَمَامِي نُورًا، وَاجْعَلْ مِنْ فَوْقِي نُورًا وَمِنْ تَحْتِي نُورًا. اللَّهُمَّ اعْطِنِي نُورًا» (مسلم رحمته الله)

«خدایا! در قلبم و بر زبانم و در گوش و دیدگانم، روشنایی قرار بده. (خدایا) در پیش سرم و روبرویم و بالای سرم و زیرپایم روشنایی قرار بده. خدایا! روشنایی را بر من ببخشای.»

و هنگام روبرو شدن با هر مصیبتی، بگویند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» (متفق علیه)

«هیچ فرمانروا و فریادرسی جز خدای بزرگوار بردبار نیست. هیچ معبودی جز الله که پروردگار عرش بزرگ است، بحق نیست. هیچ معبودی جز الله وجود ندارد، او پروردگار آسمانها و زمین و پروردگار عرش بسیار گرامی است.»
یا بگویند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ، وَابْنُ عَبْدِكَ، وَابْنُ أُمَّتِكَ، نَاصِيَتِي بِيَدِكَ، مَا ضِيقَ حُكْمِكَ، عَدَلٌ فِي قَضَائِكَ، أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمِّيَتْ بِهِ نَفْسُكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِيعَ قَلْبِي وَنُورَ صَدْرِي وَجِلَاءَ حُزْنِي وَذَهَابَ هَمِّي» (امام احمد رحمه الله)

«الهی! من بنده تو و فرزند بنده و کنیز تو هستم. پیشانی من در دست توست. فرمان تو در حق من نافذ است. حکمت تو در حق من عین عدالت است. الهی! من از تو به وسیله هر اسمی که خود را با آن مسمی کرده‌ای یا در کتابت نازل فرموده‌ای و یا به یکی از مخلوقات تعلیم داده‌ای، یا آن را نزد خود در عالم غیب برگزیده‌ای مسألت می‌نمایم که قرآن عظیم را بهار دلم و نور چشمم و دورکننده‌ی رنج و غمم بگردانی.»

پیامبر ﷺ با الگو و قدوه بودنش، یارانش را تعلیم می‌داد که هر انسانی:

چگونه می‌تواند در پناه خداوند زنده بماند؟

چگونه می‌تواند هر لحظه به یاد خدا باشد؟

چگونه بر مصیبت صبر کند و بر نعمت شکر؟

چگونه هر لحظه یاری و توفیق خدا را احساس کند؟

چگونه به او پناه ببرد و به رضایتش امیدوار باشد؟

و خلاصه چگونه شخصیتی باشد که خداوند اینگونه توصیفش می‌کند:

﴿يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ (آل عمران: ۱۹۱)

«کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند.»

یاران پیامبر ﷺ خود را از تمام قید و بندهای جاهلی رها کرده و دل و درونشان را از بهره و صفات شیطانی صیقل داده و خالصانه در خدمت خدا (و دین او) قرار گرفته بودند. آنها در مدت زمانی که در مکه تربیت یافته بودند، به این درجه از ایمان رسیده بودند، چنان تربیتی که مدلولات و مقتضیات «لااله الا الله»، براساس الگوپذیری از رسول خدا و مطابق تعالیم کتاب خدا، در دل‌هایشان جای گرفته بود.

«لااله الا الله» با استفاده از تمام وسایل و امکانات موجود، این چنین در دل‌هایشان ریشه دوانیده و محکم و استوار گشته بود، در نتیجه، دل‌هایشان با ریسمانی استوار و متین با خداوند متصل شد، چنان اتصالی که تنها او را دوست می‌داشتند و تنها از او می‌ترسیدند. تنها به او نظر می‌کردند و تنها به او امیدوار بودند و تنها بر اساس و مطابق آنچه او امر فرموده بود، او را اطاعت و عبادت می‌کردند.

پس در دل‌هایشان، پایگاهی شکل گرفت که بار سنگین مسئولیت و تکالیف و وظایف (محوه از سوی خدا) را تحمل می‌کردند، و در جهت انجام دادن و وفا کردن به عهد و پیمانی که با خدا بسته بودند، در حرکت و جنب و جوش بودند.

بعد از آماده شدن دلها برای پذیرش تکالیف و وظایف، مقتضیات «لااله الا الله» به تدریج توسعه و گسترش یافت که در این خصوص اموری چند توجه ما را به خود جلب می کند:

۱- در زندگی عرب‌هایی که خداوند آنها را بعنوان پایگاهی برای انتشار دعوت جدیدش انتخاب کرده بود، مجموعه انحرافات و مشکلاتی وجود داشت که می‌بایستی اصلاح شوند. این انحرافات در زمینه‌های بسیار مهمی از جمله: شرک به خدا در تمام جوانب اعتقادی و عبادی و نیز قانونگذاری، مشاهده می‌شد.

۲- در میان اعراب، گرایش‌های قبیله‌ای و نژادی مختلفی وجود داشت که سبب از بین رفتن و مختل شدن بسیاری از نیروها و استعدادهایشان شده بود. و مهمتر از آن این که آنها را از گرد آمدن در کنار هم و تشکیل یک امت واحد، منع کرده بود.

۳- انحرافات نیز در زمینه‌های اخلاقی از جمله: نوشیدن شراب و مسئله‌ی قماربازی و کارهای فاسد دیگر، علاوه بر ظلم‌هایی که با ترفندهای مختلف در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... در میان محیط آنها شایع بود، دیده می‌شد. سرآمد همه‌ی اینها در میانشان تعصبات قبیله‌ای وجود داشت، تعصباتی که می‌گفت: «برادرت را یاری ده، خواه ظالم باشد یا مظلوم» تعصباتی که می‌گفت:

«لَا يَسْأَلُونَ أَخَاهُمْ حِينَ يَنْدُبُهُمْ إِلَى الْقِتَالِ عَلَى مَا قَالَ بُرْهَانًا»

«قهرمان واقعی کسی است که) هرگاه (یکی از خودشان) او را در جنگ به کمک می‌طلبد، از برادرشان سوال نمی‌کند که به چه دلیل جنگ کند».

چنان تعصباتی که می‌گفت:

«مَنْ لَمْ يَدُدْ عَنْ حَوْضِهِ بِسِلَاحِهِ يُهْدَمُ وَمَنْ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ يُظْلَمُ»

«کسی که از محدوده خود با سلاحش دفاع نکند از بین می‌رود و کسی که ستم نکند، به او ستم می‌شود».

و تعصباتی که می‌گفت:

«إِذَا أَنْتَ لَمْ تَنْفَعِ فَضَّرَّ فَاتَّأَمَّ يُرْجَى الْفَتَى كَى مَا يَضُرُّ وَ يَنْفَعَا»

«اگر سودی نداری پس ضرر برسان، چرا که انسان یا باید سود داشته باشد یا ضرر».

۴- از سوی دیگر مشکل اشغال قسمت جنوبی شبه جزیره عرب به وسیله‌ی امپراطوری ایران و اشغال قسمت شمالی به وسیله‌ی امپراطوری روم، دامنگیر آنها شده بود.

اگر پیامبر ﷺ یک رهبر بشری می‌بود و قصد رهبری دنیایی می‌داشت یا هدفش خدمت به ملتش از این طریق می‌بود، ممکن بود از یکی از این مسائل شروع کند و قومش را از مشکلات و انحرافات که با آن روبرو بود، نجات دهد.

او به خوبی می‌توانست از مشکلات داخلی شروع کند و همه‌ی قبایل شبه جزیره‌ی عرب را در صفتی واحد، دور هم گردآورد و تمام اختلافاتشان را از بین ببرد، سپس با بیرون راندن امپراطوری‌های ایران و روم از شبه جزیره‌ی عرب، مشکلات نژادی موجود ما بین آنها را نیز حل کند.

(ممکن بود) و به خوبی می توانست از مشکلات اخلاقی شروع کند، و ملتش را به سوی تهذیب و پاک کردن جامعه از مفسد اخلاقی موجود، دعوت کند و دل‌هایشان را براساس تزکیه و گام برداشتن در جهت رشد و تعالی تربیت کند. او می توانست از مشکلات اجتماعی که بارزترین آنها وجود اختلافات طبقاتی و طغیان ثروتمندان و به بردگی کشاندن ضعیفان و مستمندان و بهره‌برداری از توانایی‌های آنها بود، شروع کند، تا هر روز فقیر فقیرتر و ثروتمند ثروتمندتر و سرکش سرکش‌تر نشود.

اما با وجود تمام این مشکلاتی که پیامبر ﷺ توانایی حل آنها را داشت، او پیامبری بود که از سوی خدا مبعوث شده بود، نه یک امپراطور. پروردگارش او را مکلف نکرده بود که از جایی شروع کند که یک رهبر بشری ممکن بود، شروع کند.

پروردگارش او را متوجه و مکلف کرده بود که از «لااله الا الله» شروع کند، و ملتش را به تمسک و ایمان به آن فراخواند، و آنها را براساس مقتضیات آن تربیت کند.

مسئله‌ای که درصدد بیان آن هستیم این است که تمام مشکلات و انحرافات مذکور که بعدها اصلاح شدند، از چارچوب کار پیامبر ﷺ و دایره‌ی «لااله الا الله» خارج نیستند که نیاز به توجه و اهتمام نباشند، و نیز اموری ثانوی در زندگی بشریت و زندگی امتی که قرار است بهترین امت گردند، به شمار نمی‌آیند تا کمتر مورد توجه قرار گیرند. اما مسئله‌ی اساسی راه علاج این انحرافات و مشکلات است، یعنی درد یکی اما نسخه‌ها متفاوت.

تمام مشکلات مذکور، با این دید اصلاح نشدند که مسائلی محض سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی هستند و بس، بلکه بر این اساس و با این دید اصلاح شدند که دامنه‌ی مقتضیات «لااله الا الله» (در رسالت محمدی) به گونه‌ای توسعه یافته که تمام جوانب زندگی را در بر می‌گیرد و هریک از این مشکلات جزئی از مقتضیات «لااله الا الله» می‌باشند. پس در این صورت، آیا اصلاح مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی و... با این دید که مسائلی صرفاً سیاسی، اجتماعی و... هستند، و اصلاح آنها، با این دید که جزئی از مقتضیات «لااله الا الله» می‌باشند، با هم فرق اساسی ندارند؟

بدون شک، بین این دو دیدگاه، هم از نظر روش و کیفیت اصلاح و هم از نظر زمان اصلاح فرق و تفاوت اساسی وجود دارد.

شاید ذکر مثالی ما را از تفصیل موضوع بی‌نیاز گرداند، و آن همان روش اجرایی در تحریم شراب از دو سو است، یکی از سوی اسلام و نتایج به دست آمده از آن در آغازین ظهورش و دیگری از سوی کشورهای پیشرفته‌ی معاصر در عصر حاضر و نتایج به دست آمده از آن، می‌باشد.

کتاب‌های سیره چنین روایت می‌کنند که: وقتی آیه‌ی تحریم شرب خمر نازل شد، پیامبر ﷺ یکی از یارانش را فرستاد تا در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر مدینه، تحریم نوشیدن شراب را به مسلمانان ابلاغ کند. او هم رفت و چنین ندا زد: ای مردم (مسلمانان)! آگاه باشید که شراب حرام شد. تنها این جمله را گفت و بس. کتاب‌های سیره بیان می‌کنند که: آنهایی که شراب به دهان داشتند از خوردنش خودداری کردند و آن را ریختند. مشک‌های شراب را در منزل‌هایشان بیرون آورده و در کوچه‌ها ریختند. آنقدر شراب ریخته شد که مدت زیادی شهر مدینه بوی شراب می‌داد.

اما کشورهای معاصر و پیشرفته در این خصوص قوانینی را تصویب کردند. سربازانی را برای مراقبت از اجرای قوانین تعلیم دادند. اما بعد از مدتی، دادگاه‌ها شلوغ شد، زندانها پرشد. در گزارش‌ها چنین آمد که اعتیاد به شراب نسبت به زمان قبل از تصویب قوانین مربوط به تحریم آن، بیشتر شده است.

تفاوت اساسی بین انگیزه‌ی اصلاح وجود دارد، این که انگیزه‌ی اطاعت و پیروی از دستورات و قوانین، ترس از مجازاتهای آن است یا انگیزه‌ی اطاعت از قوانین ترس از خدا است، ترسی که از دل و ناشی از ایمان به «لااله الا الله» است؟

این که حضرت عثمان رضی الله عنه می‌فرماید: «با قدرت می‌توان اموری را حاکم کرد که با قرآن حاکم کردن آنها غیرممکن است»، سخنی درست است، اما وجود پایگاهی ایمانی که اولین دافع انسان به سوی کسب اخلاقیات والا است، با عدم چنین پایگاهی اصیلی در دل‌ها و محصور کردن تمام امور در یک چارچوب قدرت، فرق اساسی است. البته در زمینه‌ی زمان اصلاح امور هم تفاوت‌های اساسی وجود دارد.

تغییر و اصلاح هریک از مشکلات ذکر شده ممکن است در برهه‌ای از زمان موقتاً انجام گیرد، اما مشکلی که در دل‌ها ریشه دوانیده است و سرچشمه‌ی مشکلات دیگری شده است، آیا با حل ظاهری آن از بین خواهد رفت؟ چنین مشکلی که مشکلی درونی گشته است، تنها و تنها با اصلاح حقیقی آن حل خواهد شد و گرنه انسان همواره بر آن باقی خواهد ماند و طبیعتاً سبب بروز مشکلات دیگری نیز خواهد شد.

ممکن است اصلاح موقتی و ظاهری مشکلات، زمین را از دست استعمارگران باز پس گیرد. افتخارات نژادی و قومی را نیز به همراه داشته باشد...

ممکن است آسیب‌های اجتماعی را کاهش دهد، و انسان را از مستعمره بودن آزاد کند، یا چنین گمان کند که آزاد شده است...

ممکن است انسان را نسبت به تشکیل دولت و حکومتی مرکزی، با تمام نیروهای مستقل و بدون نیاز به دیگران به جای حکومتی قبیله‌ای که هریک رعیت ارباب خاص خود است و او را می‌پرستد و گوش به فرمان او می‌باشد، یاری دهد:

«وَهَلْ أَنَا إِلَّا مِنْ عَزِيَّةٍ إِنْ عَوْتُ عَوِيْتُ وَإِنْ تُرْشِدْ عَزِيَّةٌ أُرْشِدْ»

«آیا من جز فردی از قبیله‌ی عزی هستم که اگر گمراه شود، گمراه شوم و اگر راه یابد راه یابم».

ممکن است تمام این مسائل اتفاق بیفتد، اما همچنان انسان عبد و بنده‌ی غیرخدا باشد و آنچه‌ان باقی بماند، و خرافات خدایان دروغین او را فراگیرد، و نیرو و توانایی‌اش را در جهت عبادت آنها صرف کند و شهوت و غرایز او را در جنگ خود اسیر کند، و هم‌نوع خود برایش قانون و منهج زندگی را وضع کند، و در نتیجه‌ی آن، مردم به دو گروه «آقا و برده» تبدیل شوند؛ آقایی که حق تشریح را به خود اختصاص دهد و همه چیز را به مالکیت خود درآورد، و برده‌ای که بارسنگین اجرای قوانین وضع شده بر او سنگینی کند، همانطور که تمام جاهلیت‌ها (در طول تاریخ) اینگونه بوده‌اند و آنها نیز با مشکلاتی که جاهلیت معاصر دامنگیر آن است، گرفتار بوده‌اند، اگرچه مردم چنین جامعه‌ای گمان کنند که در وضع قوانین مشارکت داشته و دارند. بله، دنیایشان چنین است، اما آخرت آنها...!

پیامبر ﷺ (در ابتدای امر) هرگز اقدام به حل چنین مشکلاتی نکرد. ایشان همواره منتظر دستورات نازل شده از سوی پروردگار در زمینه‌ی چگونگی دعوت مردم به سوی «لااله الاالله» بود. او می‌خواست «لااله الاالله» را در دل‌های گروهی از کسانی که خداوند آنها را به عنوان نخستین مخاطبان دعوتش انتخاب کرده بود، غرس کند، تا این گروه هسته‌ی مرکزی امت ربّانی گردند و چنان پایگاه محکمی شوند که توانایی ساختن و اصلاح دیگران را داشته باشند.

خداوند به خوبی می‌دانست که این دل‌ها (دل‌های اصحاب) از همه چیز بریده و تنها متوجه ساحت مقدس او شده‌اند، پس تکالیف و وظایف یکی پس از دیگری نازل شده و مقتضیات «لااله الاالله»، با این هدف که تمام جوانب زندگی را دربرگیرند، به تدریج توسعه یافتند. مقتضیات «لااله الاالله» چگونگی اصلاح تمام انحرافات و مشکلات ذکر شده را در برداشت؛ مشکلات و انحرافات که پیامبر ﷺ با اصلاح آنها کار خود را شروع نکرد هرچند قوام امت ربّانی در گرو اصلاح این مشکلات و انحرافات بود، بلکه آنچه (در مرحله‌ی نخست) مدنظر بود عبارت بود از این که: اصلاح این مسائل در جهت و سوی خواستگاه‌های ایمانی مرتبط با «لااله الاالله» باید تغییر یابند و اصلاح آنها باید از چارچوب معیارهای بشری خارج باشد (این جا بود که دعوت قبل از هر چیز از تحکیم «لااله الاالله» در دل‌ها شروع شد) باید تلاش انجام شده در جهت حل مشکلات و اصلاح مسائل مذکور در جهت کسب رضایت خداوند می‌بود که به تبع آن منافع دنیایی نیز به دست خواهد آمد.

وقتی چنین اصلاحی صورت گرفت گویی معجزه‌ای اتفاق افتاده است.

در آینده به بارزترین مقتضیات «لااله الاالله» در زمینه‌ی عبودیت و بسیاری از زمینه‌های دیگر که بسیاری از مسلمانان آنها را خارج از چارچوب «لااله الاالله» می‌دانند، بحث خواهیم کرد.

مقتضیات ایمانی «لاله‌الاله»

قبلا به اهمیتی که قرآن به مسئله‌ی ایمان به وحدانیت خدا و عبادت خالصانه‌ی او از یک سو و پشت کردن به خدایان پوچ و دروغین از سوی دیگر، می‌دهد اشاره کردیم.

اهمیت دادن به چنین مسئله‌ای به خاطر مشرک بودن مخاطبین اولیه‌ی قرآن نبوده است بلکه به خاطر اهمیت خود موضوع (ایمان به وحدانیت خدا) است، موضوعی که از فطرت انسان سرچشمه می‌گیرد. مسئله‌ی عبادت خدا به تنهایی یا شریک قرار دادن برای اوست. اهمیت دادن به مسئله‌ی توحید با این هدف است که دل‌ها پاک و از توجه به خدایان دروغین سربرتابند، و تنها متوجه پرستش خدای یگانه‌ای گردند که نه زاده و نه زائیده شده و هیچ کفو و همتایی ندارد، تا با چنین توجه‌ای انسان به درجه و مقامی برسد که خداوند به او عطا کرده، و او را با این مقام بر بسیاری از مخلوقاتش برتری داده است، و تا در زندگی دنیایی از سقوط در وادی شرک و پس از مرگ از سقوط در آتش دوزخ رهایی یابد.

گفتیم انسان فطرتاً بنده‌ی خداست. اما همین بنده‌ی خدا با تاثیرپذیری از محیط‌های فاسدی که صفا و پاکی دل‌ها را مکدر می‌کند، دچار بیماری و انحراف می‌شود.

زمانی که فطرت پاک بشری مختل و از راه راست منحرف شود، به بسیاری از بیماریهای فکری و رفتاری، فردی و اجتماعی، روحی، سیاسی، اخلاقی و... مبتلا می‌شود و خلاصه در تمام جوانب زندگی چه فردی و چه اجتماعی دچار مشکل خواهد شد.

انسان با شریک قرار دادن برای خدا به پست‌ترین درجه‌ی هلاکت و نابودی سقوط می‌کند. اگر می‌بینید در این زمینه جاهلیت معاصر را مثال می‌زنیم، به این دلیل است که جاهلیت معاصر چنین گمان می‌کند که در تمام زمینه‌های زندگی سرآمد تاریخ بشریت است و (رشدش به حدی رسیده که) در طول تاریخ به این درجه از پیشرفت و تقدم دست نیافته است، اما با وجود چنین گمانی، بازهم می‌بینیم که دچار چه سقوط‌هایی شده و گرفتار چه مشکلاتی است.

دلیل چنین امری را در کتاب‌های دیگر بیان کرده‌ام^۱، اما خلاصه‌ی مطلب چیزی نیست جز این که: انسان خود را در چارچوب محسوسات محصور و خود را از عالم ایمانی بی‌بهره کرده، در نتیجه موجودیت و کیان و هدف از خلقت خود را فراموش کرده است.

انسان وقتی ایمان به خدا و روز آخرت را از دست داد، دیگر به صورت تمام و کمال قادر به دیدن مخلوقاتی که خداوند آنها را به حق آفریده است، نمی‌باشد و هدف از خلقت آسمان‌ها و زمین را نمی‌داند، در نتیجه همه‌ی هستی را زشت و بی‌حکمت و بی‌معنی تصور می‌کند:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ (مؤمنون: ۱۱۵)

«آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید.»

۱- به کتاب «مذاهب فکریه معاصریه» فصل «العلمانیه» مراجعه کنید.

﴿ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ * أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ﴾ (ص: ۲۸-۲۷)

«ما آسمان‌ها و زمین و چیزهایی را که بین آن دو است بیهوده نیافریده‌ایم. این گمان کافران است. وای بر کافران که به آتش دوزخ دچار می‌آیند. آیا کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند همچون تبهکاران (و فساد پیشگان در روی زمین) به شمار آوریم؟ و یا این که پرهیزگاران را با بزهکاران برابر داریم؟»

﴿ إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴾ (یونس: ۴)

«خداست که از آغاز موجودات را می‌آفریند و هم اوست که آنها را بر می‌گرداند، تا دادگرانه پاداش کسانی را بدهد که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند و اما کسانی که راه کفر پیموده‌اند نوشیدنی از آب داغ و سوزانی دارند و دارای عذاب بس دردناکی هستند، به سبب کفری که ورزیده‌اند.»

وقتی انسان معنی و مفهوم و هدف از موجودیت و خلقت خود را فراموش کرد، متحیرانه و سرگردان به سو و جهتی قدم بر می‌دارد که شاعر جاهل معاصر^۱ در آن قدم گذاشته و در حال پیمودنش است:

جِئْتُ لَا أَعْلَمُ مِنْ أَيْنَ وَ لَكِنِّي أَتَيْتُ!

وَ لَقَدْ أَبْصَرْتُ قُدَامِي طَرِيقًا فَمَشَيْتُ!

وَ سَأَمَضِي فِي طَرِيقِي شَيْئٌ هَذَا أَمْ أَيْتُ!

كَيْفَ جِئْتُ؟ أَبْصَرْتُ طَرِيقِي؟ أَلَسْتُ أَدْرِي!

وَ يَمَضِي يَتَخَبَّطُ... يَقَطْعُ الطَّرِيقَ كَالسَّائِمَةِ!!

آمده‌ام، نمی‌دانم از کجا، ولی آمده‌ام!

گام‌هایم را می‌بینم که در حرکتند پس راه می‌روم!

چه بخوام، چه نخواهم، در حال سیر کردن هستم!

چگونه آمده‌ام، چگونه راه را طی می‌کنم، نمی‌دانم!

اما راه را همچون انسان به ستوه آمده از زندگی، طی می‌کنم!!

چنین انسانی، وقتی معنی و مفهوم و حکمت و هدف از زندگی را نمی‌داند محال است به ارزش‌هایی که او را از عالم حیوانیت ارتقا دهد، ایمان بیاورد بلکه، عکس آن، روز به روز به سوی پست‌ترین مکان‌ها سیر می‌کند و به جایی می‌رسد که از حیوانات پست‌تر می‌شود:

﴿ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ

الْغَافِلُونَ ﴾ (اعراف: ۱۷۹)

«آنان دل‌هایی دارند که بدان‌ها نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که بدان‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که بدان‌ها نمی‌شنوند. اینان همسان چهارپایان هستند و بلکه سرگشته‌ترند. اینان واقعاً بی‌خبر (از اصلاح دنیا و آخرت خود) هستند.»
در دنیای حیوانات بزرگ‌ترین هدف ارضای شهوت و جنگ و جدال برای بقا است. حیوانات با هم جنگ و جدال می‌کنند تا سرانجام نیرومندان بر ضعیفان فایز آیند و قوی ضعیف را بخورد یا از میدان به در کند:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ﴾

(حجرات: ۱۳)

«ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نمودیم تا همدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است.»

مبارزه‌ای که خداوند در جهان انسانی مقرر کرده است، مبارزه‌ای نیست که در آن یکی بر دیگری پیروز و غالب شود، بلکه مبارزه، مبارزه برای اصلاح زمین است:

﴿ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴾ (بقره: ۲۵۱)

«اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر از بین نبرد، فساد زمین را فرا می‌گیرد ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.»

انسان وقتی هدف از خلقت خویش را فراموش کرد و ارتباط با او هم نوعانش در یک ارتباط حیوانی خلاصه شد، قطعاً به سوی انحطاط و سقوط سیر خواهد کرد و فاعل و عامل این سقوط نیز خود اوست و علت چنین امری نیز به عدم ایمان او به غیر محسوسات و به تبع آن عدم ایمان او به خدا و روز آخرت برمی‌گردد. ایمان به وحدانیت خدا، حق پروردگار بر بندگانش است، آنگونه که پیامبر ﷺ بدان اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«قَالَ: هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدَهُ وَ لَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً» (مسلم رحمته الله)

«و فرمود: آیا می‌دانید حق خداوند بر بندگانش چیست؟ حق او بر آنها این است که او را به یگانگی عبادت کنند.»

این در حالی است که اگر تمام مردم به فردی با قلبی مؤمن تبدیل شوند، ذره‌ای به ملک و قدرت خداوند افزوده نمی‌شود اگر تمام مردم به فردی با قلبی فاجر تبدیل شوند، ذره‌ای از ملک و قدرت او کاسته نمی‌شود. خداوند در یک حدیث قدسی به این مسئله اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿ يَا عِبَادِي! لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَءَاخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّتُمْ، كَانُوا عَلَىٰ أَنْقَىٰ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ، مَا ذَادَ ذَلِكَ فِي مُلْكِي شَيْئاً. يَا عِبَادِي! لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَءَاخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّتُمْ كَانُوا عَلَىٰ أَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِي شَيْئاً ﴾ (مسلم رحمته الله)

«ای بندگان من! اگر در حقیقت اولین و آخرین فردتان از انس گرفته تا جن همه دارای یک قلب پرهیزگار شوید، بر ملک من چیزی را نمی‌افزاید، و اگر در حقیقت اول و آخرتان و انس و جنتان همه دارای یک قلب ناپاک و پلید شوید، ذره‌ای از ملک من را کم نخواهد کرد.»

این خود انسان است که در ایمان به وحدانیت خدا و روز قیامت سود و نفع می‌برد و تنها خود اوست که در عدم آن متضرر می‌شود و گمراهی او را از مقام ایمان بر زمین پرت می‌کند:

﴿مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾ (اسراء: ۱۵)

«هر کس هدایت یابد راهیابی به سود خودش است و هر کس گمراه شود، گمراهی به زیان خود اوست».

﴿وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ (عنکبوت: ۶)

«کسی که تلاش می‌کند در حقیقت برای خود تلاش کرده است چرا که خدا بی‌نیاز از جهانیان است».

فسادی که موجب سقوط انسان از مقام ایمان به غیب (جهان و امور غیر محسوس) به دره هلاکت می‌شود، عدم ایمان او به خدا و روز آخرت و گم کردن خود و اهداف خلقتش در زمین می‌باشد. این عدم ایمان و گم کردن خود، در زندگی انسان، به شکل‌های مختلف و غیر قابل حصر و حد دیده می‌شود.

خاموش شدن نورانیت روح انسان که از نفخه‌ی والای روح‌خدایی اخذ و با مقداری خاک عجین شده است، نتیجه‌ای جز غالب شدن مستی خاک با تمام خصوصیات خاکیش و انتشار جنگ و جدال حیوانی در زمین در پی نخواهد داشت؛ مبارزه‌ای که نتیجه‌ی آن سرکوبی ضعیفان و از بین بردن ارزش‌های واقعی و چیره شدن ارزش‌های مادی و رواج روز به روز آن بین بشر برای به دست آوردن متاع دنیوی و سرکوب کردن هر چه بیشتر مستمندان در شکل و قالب استعماری و سرکشی و تجاوز هر چه بیشتر می‌باشد گرچه این ظلم و ستم و تجاوز خود را در شکل تمدن و پیشرفت بنمایاند.

انسان وقتی ایمان به غیب را از دست می‌دهد، به جنبه‌ی مادی خود توجه می‌کند؛ زیرا محور استمتاع و بهره‌بری اوست؛ در نتیجه توجه‌اش به آن معطوف شده و به ماورای آن که عالم غیر محسوسات است پا نمی‌گذارد یا راه نمی‌یابد.

راستی حدود توجهات انسان به خود و به محیط اطراف و اکنافش تا چه حد است؟

راستی محیط مشخصی که خداوند آن را با ویژگی‌های منحصر به خود به انسان ارزانی داشته است و با آن او را بر بسیاری از مخلوقاتش برتری داده، کدام محیط است؟

بدون شک انسان از محیط و نعمت‌های موجودش استفاده می‌کند، و گاه گاهی نیز با درایتی عجیب از آنها بهره‌برداری می‌کند، و با این کار، خود را ارضا کرده و حتی برای بقایش بر دیگران چیره می‌شود. اما این وجود سایر نعمت‌ها و نیروهایی که به او عطا شده را در بیابانی خشک و غیر مسکونی رها می‌کند. او با از دست دادن نیروهایش، تنها چیزهای کم ارزش را از دست نمی‌دهد، بلکه خیالات ترسناک و حیوانات وحشی و درنده به او روی می‌آورند و در نهایت میدان‌هایی نیز که از آنها بهره‌برداری می‌کند را فاسد می‌گرداند (یعنی محدوده و حوزه جسمیش).

گمراه کنندگان مردم، از حقیقت و واقعیت‌های موجود، افرادی هستند که به «لااله الا الله» ایمان ندارند و در زمین دارای مقام و قدرتند و بر اساس معیارهای دنیایی انسان‌های موفقی می‌باشند.

در جاهلیت معاصر این تفکر که «لااله الا الله» تأثیری در واقعیت عملی زندگی ندارد و این که در زندگی دنیایی، مؤمن و کافر با هم یکسان و هیچ تفاوتی با هم ندارند، موجب می‌شود گاه گاهی به دل بسیاری از مردم خطور کند که معیارهای

موفقیت، موفقیت در مسائل فنی و علمی است که هیچ ارتباطی با مسائل اعتقادی ندارند، و بدتر از این آنجاست که معیار موفقیت در دنیای معاصر را کفر به «لااله الا الله» می‌دانند. پناه بر خدا.

سبب چنین خیال باطلی که بر جاهلیت معاصر چیره شده، جهل نسبت به سنت‌ها و قوانین خداوند حاکم بر جهان هستی و سطحی نگری، و نیز غلبه‌ی شهوات بر عقل، و در نتیجه ندیدن حق و واقعیت‌های موجود و به تبع آن غفلت از روز قیامت است:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ (روم: ۷)

«این اکثریت کوتاه بین) تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت کاملاً بی‌خبرند».

جهل نسبت به سنت‌های خداوند در هستی، سبب غفلت انسان از حقیقتی می‌شود که در کتاب خدا و بسیاری از آیات آن بدان اشاره شده است و آن عبارت است از این که:

خداوند توانایی و قدرت را فقط به گروه خاصی عطا نکرده است، بلکه می‌فرماید:

﴿كُلًّا نُّمِدُّ هُوَآءًا وَهَؤَآءًا مِّنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾ (اسراء: ۲)

«ماهریک از اینان (آخرت طلبان و دنیاپرستان) را از بخشایش پروردگارت کمک می‌رسانیم و (کافر و مؤمن را بر این خوان یغما می‌نشانیم). بخشایش پروردگارت هرگز از کسی ممنوع نگشته است».

دنیا، به قول پیامبر بزرگوار ﷺ، نزد خدا به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش ندارد، به همین خاطر است که خداوند به اندازه‌ی تلاش و کوشش کافرین در جهت دست یابی به مسائل دنیایی، آنها را از آن بهره‌مند می‌کند:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ (هود: ۱۵)

«کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، (برابر سنت موجود در هستی، پاداش دسترنج و) اعمالشان را در این جهان بدون هیچگونه کم و زیادی می‌دهیم».

از طرف دیگر، دنیا محل آزمایش و ابتلاء انسان است و خداوند نیز انسان را برای آزمایش و امتحان آفریده است:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (انسان: ۲)

«ما انسان را از نطفه‌ی آمیخته (از اسپرم و اوول) آفریده‌ایم، و چون او را می‌آزماییم، وی را شنوا و بینا کرده‌ایم».

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (کهف: ۷)

«ما همه‌ی چیزهای زمین را زینت آن کردیم تا ایشان را بیازماییم (و ببینیم از آنان) کدامیک کار نیکوتر می‌کنند».

اگر خداوند دنیا را به گروهی می‌داد و آن را خاص آنها می‌کرد و گروه دیگری را از آن منع می‌کرد، دیگر آزمایش و ابتلاء معنی نمی‌داشت. آزمایش در این جا وقتی معنی می‌دهد که آن را به کل بشریت بدهد. سپس آنها را آزمایش کند، تا ببیند کدامیک از آنان مفتون زندگی دنیایی می‌شود و از پروردگارش و روز آخرت غافل و کدامیک بهره و نصیب مورد نیاز خود را از آن می‌گیرد، و خود را بنده و عبد خداوند می‌گرداند و نسبت به اوامر او ملتزم می‌شود. به همین خاطر است که بخشیدن قدرت و توانایی به کافر و مسلمان یکسان است و شرط به دست آوردن و کسب دنیا و در نتیجه پیشرفت و رشد، اتخاذ اسباب است و هیچ ربطی به مسلمان یا کافر بودن افراد ندارد.

اما آنچه بین کافر و مسلمان متفاوت است و بسیاری در اثر سطحی نگری و مغلوب شهوات شدن و غفلت از آخرت آن را به دست فراموشی سپرده‌اند، این است که خداوند درباره‌ی کافرین می‌فرماید:

﴿ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ ﴾ (انعام: ۴۴)

«هنگامی که آنها فراموش کردند آن چه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم.»

﴿ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ﴾ (اعراف: ۹۶)

«اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها (به خدا و پیامبران) ایمان می‌آوردند و از (کفر و معاصی) پرهیز می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم.»

درهای دنیا و مادیات بر روی کافرین باز است، یا حداقل ممکن است خداوند آنها را برایشان بگشاید، اما درهای برکات بر رویشان گشوده نیست، زیرا خداوند آن را به مؤمنین اختصاص داده است. کافرین اگرچه ظاهراً در رفاه کامل مادی به سر ببرند، چنان رفاهی که شهوت پرستان آن را نهایت اهداف زندگی دنیایی خود گمان می‌کنند، اما برآستی از این نعمت بزرگ (برکت) بی‌بهره‌اند. کسی که در این زمینه احتیاج به نمونه داشته باشد کافی است به زندگی امروزی در غرب نگاهی بیندازد. او به خوبی خواهد دید که غرب با تمام تکنولوژی و پیشرفت‌های مادی و علمی ای که از آن برخوردار است اما قلق و اضطراب و خودکشی و بیماری‌های مختلف روحی و روانی دامنگیرشان شده است و مسائلی چون شراب خواری و مواد مخدر و تخلفات دیگر و در نهایت حرص شدید به ارضای کامل شهوات باعث شده که نه در وقت و نه در مال و نه در خانواده و نه در فرزندانشان برکتی مشاهده نشود، و از مقام و موقعیت و آرامشی که دل‌های مؤمنین را فرا گرفته است، بی‌بهره باشند:

﴿ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴾ (رعد: ۲۸)

«آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابند.»

علاوه بر سنت «استدراج» که خداوند مهلت و فرصت کافی به کافرین می‌دهد تا به تدریج به سوی نابودی و هلاکت ابدی در زندگی دنیایی سیر کنند و در جهان آخرت نیز به سوی آتشی که برای آنها مهیا شده است داخل شوند، فرق اساسی بین زندگی کافر و مؤمن در وجود چنین آرامشی است که بیان شد:

﴿ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴾ * فَتُطَعِّقُ دَابِرُ

الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿ (انعام: ۴۴-۴۵)

«هنگامی که آنها فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند، درهای همه چیز (نعمت‌ها) را به رویشان گشودیم تا آنگاه که بدانچه داده شده بودند شاد و مسرور گشتند، ما بناگاه ایشان را بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند. (به این ترتیب) نسل ستمکاران ریشه کن شد و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزااست.»

اگر چنین گمان شود که ایمان به «لا اله الا الله» هیچ تاثیری در زندگی دنیایی انسان ندارد، (برآستی باید گفت:) گمانی است که تنها از ذهن کسانی تراوش می‌کند که لذت ایمان را نچشیده‌اند و لذت چنین ایمانی به دل‌هایشان نفوذ نکرده و

چون در غفلت به سر می‌برند چنین گمانی می‌کنند که لذت‌های پستی که از آن بهره‌مندند، شیرین‌ترین چیزهایی هستند که انسان در زندگی دنیایی به آنها دست می‌یابد، بنابراین هرگز تصدیق و تصور چنین ایمانی را نخواهند کرد:

﴿إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (اعراف: ۳۰)

«آنها به جای خدای یزدان، شیاطین را به دوستی و سروری گرفته‌اند و خویشان را راه یافته پنداشته‌اند.»

﴿زُيِّنَ لِلذِّينِ كَفْرًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (بقره: ۲۱۲)

«زندگی دنیا برای کافران آراسته شده است و مؤمنان را مسخره می‌کنند.»

مسلمانان آنگاه که به فرامین الهی چنگ بزنند، به نهایت آن قدرتی که خداوند به آنها وعده داده است خواهند رسید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ

الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ (نور: ۵۵)

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آیین (اسلام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد حتماً در زمین پا برجاست و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد. مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند.»

علاوه بر قدرتی که به آنها داده می‌شود، از برکات زندگی نیز بهره‌مند می‌شوند. ارتباط دل‌هایشان با خداوند نعمت کمی نیست. آنان با داشتن چنین ارتباطی چنان احساس می‌کنند که خداوند قریب آنها و حافظ و نگهبان اعمال و سکناست آنهاست، پس به اجابت دعاهايشان و پاک شدن جوامع‌شان از فحشا و منکر و نیز اطمینان مردم به خود، مطمئن می‌شوند. این که مؤمنان دارای یک نظام خانوادگی مستحکمی هستند و روح دوستی و محبت، آنها را چنان به هم متصل کرده که همگی چون افراد یک خانواده می‌باشند، و این که با اطمینان و آرامش خاطر در جهت کسب روزق و روزی گام بر می‌دارند، همه ی اینها نعمت‌های بس بزرگی هستند که نتیجه و ثمره ی چنان ارتباطی می‌باشد.

بین نعمت‌هایی که مسلمانان از آن بهره‌مندند و بین متاع و بهره‌ی کافرانی که خداوند درباره‌ی آنها می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾ (محمد: ۱۲)

«در حالی که کافران (از نعمتهای دنیا) لذت می‌برند و همچون چهارپایان می‌چرند»

فرق اساسی وجود دارد. این نعمت‌هایی که مسلمان از آن بهره می‌برد، تنها نعمت‌های دنیایی است، اما حیات آخری و دنیای پس از مرگ و نعمت‌های جاودانه‌ی آن، برای او، خود داستان دیگری دارد.

در آن دنیا مؤمنین از نعمت‌هایی بهره می‌برند که نه چشمی آنها را دیده و نه گوشی چیزی درباره‌ی آنها شنیده و نه به دل کسی خطور کرده است. این نعمت‌ها تنها خاص مؤمنین است:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلذِّينِ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾

(اعراف: ۳۲)

«بگو چه کسی زینت‌های خداوند را که برای بندگانش آفریده تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است و در روز قیامت این‌ها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد».

اما آنان که مؤمن نیستند و می‌گویند ما را از سخن گفتن درباره‌ی این مسائل سودی نیست، چنین افرادی چقدر برگرمای آتش جهنم و تحمل آن صبورند. زندگی مؤمن و کافر نه در دنیا و نه در آخرت با هم همسانی و همخوانی ندارد:

﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ (ص: ۲۸)

«آیا کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، همچون تبه‌کاران به شمار آوریم؟ و یا اینکه پرهیزگاران را با بزه‌کاران برابر داریم».

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾

(جاثیه: ۲۱)

«آیا کسانی که مرتکب گناهان و بدی‌ها می‌شوند، گمان می‌برند که ما آنان را همچون کسانی به شمار می‌آوریم که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند و حیات و ممات و دنیا و آخرتشان یکسان می‌باشد؟ (اگر چنین بیندیشند) چه بد قضاوت و داوری می‌کنند».

برای مؤمن، این کافی است که نسبت به طاغوت‌هایی که مردم جاهلانه در برابر آنان سر تسلیم و تعظیم فرود می‌آورند، احساس آزادی کند، این طاغوت‌ها خواه خدایی جز الله باشد که عبادت شود، خواه قانونگذاری باشد که از قوانینش تبعیت شود، خواه عرف و عادت نادرستی باشد که مردم از آن پیروی کنند یا شهوت و هوایی باشد که صاحبش را در چنگ خود گرفته است، و یا بحرانی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و یا فکری باشد که بر صاحبش چیره و مسلط گشته و او را اسیر خود کرده است. تمام اینها طاغوت‌هایی هستند که در هر جاهلیتی با هر نام و نشانی، مردم را استثمار و به سمت و سوی ذلت و خواری سوق می‌دهند.

جاهلیت معاصر چنین گمان می‌کند که انسان را از تمام قید و بندهایی که مانع پیشرفتش می‌شوند، آزاد کرده و تمام طاغوت‌ها را از بین برده و نابود کرده است، اما اگر خوب به واقعیت‌های موجود بنگریم و اگر عناوین فریب دهنده‌ای که ما را از دیدن حقیقت غافل می‌کنند، رها کنیم، می‌بینیم که قرن معاصر در اروپا بزرگترین متجاوزان تاریخ را تربیت کرده است، از جمله: هیتلر آلمانی، موسولینی ایتالیایی و فرانکوی اسپانیایی و در یوگسلاوی تیتو، اما اتحاد جماهیر شوروی که سقوط کرد و خود به تنهایی در جهان ادعای یکه تازی می‌کرد، فروید و نظریه‌ی گمراه کننده‌اش، و بر رأس این هرم سیاه، استالین؛ آن رهبر بی‌مانند، استالینی که خروشچف بعد از مرگش درباره‌اش چنین گفت:

«استالین مردی سفاک و مجرم و تشنه‌ی خون بود و اشتباهاتی را مرتکب شد که جایز نیست چنین اشتباهاتی تکرار شوند».^۱

۱- در بیستمین گردهمایی حزب کمونیست که در آن خروشچف استالین را محکوم می‌کرد، یکی از حاضرین سوالی را به صورت مکتوب نوشت و تقدیم خروشچف شد. او در یادداشتش چنین نوشته بود: شما در زمان استالین که عضو بارز حزب بودید، چرا در برابر جنایات استالین سکوت کردید؟ خروشچف نیز که مردی حاضر جواب و صریح لهجه بود گفت: چه کسی چنین سوالی را مطرح کرده است؟ کسی جواب نداد. بعد از چند لحظه گفت: ای سوال کننده! حالا که علت را فهمیدی باید بگویی: من هم مثل شما (که امروز از معرفی کردن خود می‌ترسی)، می‌ترسیدم.

اگر طاغوت احزاب را کنار بگذاریم و نظری به جهان لیبرال (آزاد) امروزی بیاندازیم، می‌بینیم که این جهان (حداقل) در دو زمینه آزاد است:

۱. بی بند و باری اخلاقی.

۲. الحاد.

اما واقعیت این است که این جهان (جهان لیبرال)، علی‌رغم صحنه‌های زیبایی از دموکراسی که بر آن حاکم است، طاغوت کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) بر آن حکم می‌راند، کاپیتالیسمی که یهود با تمام طبیعت و خوی طغیانگریش که در سرشتش نهفته، بر اریکه‌ی آن سوار است.

در نظام‌های جاهلی، نوع نظام هر چه باشد و از هر وسایل و نیرویی که استفاده کند، مشکل اساسی اینجاست که قانونگذار در چنین نظام‌هایی خود بشر است، نه خداوندی که فرمانروای عادل و مهربان و دانا است. وقتی بشر ادعا کند که از حق الوهیت (فرمانروایی) برخوردار است، قطعاً مردمان را به دو دسته‌ی «ارباب و رعیت» تقسیم می‌کند، در نتیجه حق تحریم و تحلیل امور را به غیرخدا می‌سپارد، و عاملان چنین کاری در کنار معبودان دیگری چون ملی‌گرایی، مصالح ملی، دیدگاه جهانی شدن، انقلاب صنعتی، علم و یا طاغوت شهوت و هوس، به جای خداوند یگانه و تنها، پرستیده می‌شوند.

مؤمنین باید عبادتشان را خالصانه خاص خدای یگانه کنند و با سلب حق الوهیت از خدایان دروغین زمینی و با مطیع شدن نسبت به منهج ربّانی و دین خدایی، خود را از تمام طاغوت‌ها (با هر رنگ و شکلی که دارند) رها و آزاد کنند.

هدف ما بحث از ایمان به روز آخرت و زنده شدن دوباره‌ی مردگان و مسئله‌ی حشر و نشر و جزا و پاداش و در نهایت بهشت و جهنم آنها نیست، بلکه هدف ما این است که بگوییم:

کرانه‌ی دید انسان چقدر محدود است و تصورات و افکارش چقدر گمراه کننده است آنگاه که تمام هم و غم و ایمان و عقیده‌اش را تنها و تنها در چارچوب زندگی دنیایی بدون ارتباط با آخرت محصور و خلاصه می‌کند.

و نیز هدف ما این است که بگوییم: چقدر کرانه‌ی دید انسان وسیع است، و تصورات و عقاید و افکارش چقدر صحیح است، آنگاه که به آخرت مؤمن شود و زندگی دنیایی را در جای خاص و ویژه خود ببیند، و برایش به اندازه‌ی ارزش قرار دهد و به آن توجه کند که شایسته‌ی آن است.

راستی اگر یکی از چشمانت را ببندی و یکی از انگشتانت را به دیگری نزدیک و نزدیک‌تر کنی تا جایی که آن را لمس کند، حال حجم و اندازه‌ی انگشت را چقدر می‌بینی؟ انگشت مانع از دیدن چه مقدار از مساحت اطرافت شده است؟ سپس انگشتت را مقداری از چشمت دور کن، اکنون مساحت فضای اطرافت را چه مقدار می‌بینی؟ چنین مثالی، مثال انسانی است که خود را به زمین و خاک چنان گره زده که آن را در برابر دیدگانش بسیار عظیم و سرسام‌آور می‌بیند، و همین زمین خاکی مانع از دیدن دنیای ماورای او شده است؛ اما همین که انسان مقداری از زمین فاصله گرفت، ارزش واقعی آن را می‌بیند و در همان وقت افقی وسیع‌تر که ماوراء این کره‌ی خاکی است، مشاهده می‌کند:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا هُوَ وَ لَعِبٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (عنکبوت: ۶۴)

«زندگی دنیا جز لهو و لعب نیست و زندگی سرای آخرت زندگی واقعی است، اگر فهم و شعور داشته باشید».

با این وجود، خداوند در منهج «لااله الا الله» از انسان نمی‌خواهد که دنیا و متعلقاتش را رها کند و نسبت به آن بی‌توجه باشد و آن را بی‌ارزش یا کم‌ارزش بداند و در نتیجه اقدام به آبادانی و عمارت آن نکند، بلکه او را امر کرده که زمین را آباد کند. او را متوجه این مسئله می‌کند که به اندازه‌ی ارزشش به آن توجه کند، تا مانع توجه او به قیامت نشود. او را امر می‌کند که دنیا را در مکان واقعی خود ببیند، تا متاع و کالای فانی آن، او را نسبت به متاع جاویدان و حقیقی آخرت غافل نکند و فریب ندهد.

مقتضیات «لااله الا الله» در زمینه‌ی ایمانی شامل اموری (نیز) می‌شود که پیامبر ﷺ در حدیثی که جبرئیل به خدمتش می‌رسد و می‌خواهد با طرح سوالاتی امور دین را به مسلمانان تعلیم دهد، بیان می‌فرماید. در این حدیث چنین آمده است: «جبرئیل خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: ایمان چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: ایمان عبارت است از این که به خدا و فرشتگان خدا و کتاب‌های آسمانی و پیامبران و روز آخرت و تقدیرات؛ خیر و شر، مؤمن باشی».

هریک از این امور خود شرایطی دارند که ایمان به آنها مستلزم رعایت آن شرایط است. در اینجا مجال بحث و سخن از این شرایط به صورت مفصل نیست.

اشاره‌ای کوتاه و گذرا به ایمان به تقدیرات خداوند و نقش آن در آرامش دل‌های مؤمنین آنگاه که گرفتار مشکلات و حوادث و مصیبت‌هایی می‌شوند، خواهیم کرد.

بدون شک ایمان به این که هر آنچه به انسان می‌رسد، در تقدیر اوست، و هر آنچه به او نمی‌رسد در تقدیر او نیست، و ایمان به این که تمام تقدیرات خداوند همه خیر هستند و هر آنچه اتفاق می‌افتد همه در دست قدرت اوست. او صاحب و مالک همه چیز است و هرگونه که بخواهد در امورات هستی تصرف می‌کند، تاثیری عجیب در روحیه‌ی انسان خواهد داشت به طوری که می‌توان گفت: هیچ چیزی به این اندازه نمی‌تواند آرام‌بخش قلب انسان باشد:

﴿أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخِطِّئْهُ وَ أَنَّ مَا أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبْهُ﴾ (مسلم ﷺ)

«هر آنچه به او می‌رسد قرار نبوده که به او نرسد و هر آنچه به او نمی‌رسد قرار نبوده که به او برسد».

﴿إِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَاءٌ صَبَرَ، فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءٌ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ﴾ (مسلم ﷺ)

«اگر مشکلی بر او وارد شود صبر کند، پس صبر برایش خیر است. اگر نعمتی به او برسد شکر نعمت کند، پس شکر نعمت برایش خیر است، این حالت، خاص مؤمن است».

در مقابل چنین حالتی، حالت دیگری وجود دارد که ما حاصل آن، قلق، اضطراب، سرگردانی، خودکشی و دچار شدن به انواع بیماری‌های روحی و روانی و معتاد شدن به انواع مواد مخدر و مشروبات الکلی و تخلفات دیگری است که در واقع جاهلی امروز دیده می‌شود؛ جوامعی که به خدا و روز آخرت و تقدیرات خداوند ایمان ندارند. ایمان به چنین مواردی در دل‌های مؤمنین آرامش و اطمینانی را نصیب صاحبش می‌کند که تسکین‌دهنده‌ی اعصابش خواهد بود.

ایمان به تقدیرات خداوند (قضا و قدر) در منهج «لااله الا الله» به معنی توکل منفی و عدم أخذ اسباب و وسایل، و در نهایت عدم احساس مسئولیت در مقابل اعمال و کرداری که فرد انجام می دهد و نتیجه ای جز اشتباه و گناه در بر ندارد، نیست. ایمان به تقدیرات در چنین منهجی ساختاری منحصر به فرد دارد که نسل نخست جامعه ی اسلامی آن را به خوبی درک کرده و در طول تاریخ هر آن کس که با علم و آگاهی کامل به خدا ایمان آورده باشد، آن را فهمیده است.^۱

۱- به مفهوم «قضا و قدر» در کتاب «مفاهیم ینبغی أن تصحح» مراجعه کنید.

مقتضیات تعبدی «لااله الا الله»

وقتی مقتضیات ایمانی «لااله الا الله» عبارت بودند از: ایمان به خدا، فرشتگان، روز آخرت و تقدیرات الهی، و نیز شامل توحید ربوبیت و الوهیت و توحید صفات و اسمای خداوند می‌شد، مقتضیات بندگی «لااله الا الله» نیز عبارتند از: تخصیص تمام وجوه عبادت به خداوند واحد و ملتزم بودن به دستورات و اوامر او در این امر، آنگونه که او می‌خواهد، نه آنگونه که بندگان دوست دارند.

اساس چنین امری بر این اصل استوار است که: از آنجایی که خداوند پروردگاری است واحد و بدون شریک؛ بنابراین جهت دادن و تخصیص عبادت به او و گرفتن کیفیت انجام عبادت از او، امری منطقی و طبیعی به نظر می‌رسد. منهج قرآن تاکید بسیاری بر این مسئله دارد؛ زیرا این مسئله ارتباط مستقیم با مسئله عقیده دارد. پس در این دین و منهج ربّانی عقیده امری درونی و محض و شکلی خیالی و بدون جهت و چارچوب مشخص و خشک نیست. این عقیده در درون دلها جای دارد، امری مرتبط با روح بشری است. در شکل واقعی خود ظهور نمی‌یابد مگر زمانی که درون را فراگیرد. مسیرش مشخص است. وظیفه‌اش مشخص کردن و روشن کردن مسیر و مکان و موقعیت صحیح و درست امورات است. عقیده تفکر معینی است که احساسات و مشاعر معینی را همراهی و هدایت می‌کند. عقیده امری است که مجموعه اعمال مشخص از آن صادر می‌شود تصویری مشخص از حقیقت الوهیت را به اندازه‌ای که استعداد بشری بتواند آن تصور و تحمل کند، به او ارائه می‌دهد.

موجودات فانی قادر نیستند بر موجود ازلی علم محیط داشته باشند؛ زیرا جزئیات قادر نیستند بر کلیات احاطه یابند. انسان نیز مکلف به شناخت کامل ذات خداوند (نیست) و نشده است، حتی گُنه بسیاری از اشیاء محسوس و غیر محسوس را که هر لحظه با آنها سروکار دارد، از او پنهان است. او تنها صفات و خصوصیاتشان را می‌شناسد. علم بعد از شکافتن اتم و تجزیه‌ی آن عاجزانه در مقابل شناخت ذات و گُنه او سر تسلیم فرود آورد، و به شناخت صفات و خصوصیاتش اکتفا کرد. خداوند هرگز انسان را مکلف به شناخت ذات خود نکرده است؛ زیرا او خوب می‌داند که انسان از درک این امر عاجز است، اما خود را از طریق صفات و اسمائش به انسان معرفی کرده است؛ زیرا انسان از این طریق توانایی شناخت او را دارد، و خداوند نیز استعداد و وسیله‌ی این کار را به او داده است:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (ملک: ۱۴)

«مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند و حال اینکه، او دقیق و باریک بین و بس آگاه است».

خداوند خود را با صفات و اسمائش به انسان معرفی کرده است. او می‌داند که انسان اگر این صفات و اسماء را بشناسد، او را شناخته است، و به اندازه‌ی تلاشش در این زمینه به خیر دنیا و پاداش آخرت نائل می‌گردد. اسماء و صفات خدا چون وسیله‌ای برای شناخت او هستند و در اختیار انسان قرار داده شده‌اند، به عنوان ستون و پایه‌ی عقیده قلمداد می‌شوند.

روح، راه و مسیری مشخص به سوی خداوند دارد. او را می‌شناسد. به وجودش ایمان می‌آورد. با او ارتباط برقرار می‌کند. اوامر و فرامینش را دریافت می‌کند. علم از درک چنین راه و روشی عاجز است، ولی چنین عجزی وجود و تاثیر روح را نفی نمی‌کند. علم از این که ما را هدایت کند که چگونه فکر کنیم، چگونه مسائل را یادآور شویم، عاجز است و این در حالی است که هر لحظه در حال فکر کردن و یادآوری مسائل هستیم، اما با وجود چنین عجزی از سوی علم، کسی نیست که مدعی شود که چون علم عاجز از درک چگونگی تفکر و یادآوری است، پس تفکر و یادآوری مسائل، امری محال می‌باشد. چرا؟ چون آثار چنین اموری (تفکر و یادآوری) هر لحظه نمایان و برای انسان ملموس هستند.

جریان روح نیز چنین است. عدم درک و شناخت راه‌ها و مسیر روح برای شناخت خدا و برقراری ارتباط با او، وجود و تاثیرش را نفی نمی‌کند، اما در اینجا تنها فرقی که وجود دارد این است که اگر تمام بشر در حالت طبیعی خود به سر ببرند، روحشان راه طبیعی خود را طی می‌کند که همان راه اتصال و پیوستن به خدا است، ولی بیشتر مردم این کار را نمی‌کنند و روحشان را رها نمی‌کنند که راه طبیعی خودش را طی کند. این امر هم به این خاطر نیست که خداوند در آنها توانایی و استعداد چنین کاری را قرار نداده باشد بلکه خداوند تمام بندگانش را بر سرشت پاک آفریده است، ولی گاه گاهی بیماری‌هایی بر حواس و نیروهای مدرکه این مخلوقات و بندگان، بیشتر از جاهای دیگرش، عارض می‌شوند و زمانی که روح دچار بیماری شد، بصیرتش را از دست می‌دهد و شعاعش منقطع می‌شود (یعنی قدرتش کم می‌شود).

ما نمی‌خواهیم از دنیای روح و عجایب آن بحث کنیم؛ زیرا عالم روح، دنیایی بسیار عجیب و شگفت‌انگیز است. (راستی) انسان در یک لحظه چگونه احساس می‌کند که با خالقش در ارتباط است؟ چگونه او را می‌خواند و مورد استجاب قرار می‌گیرد و این استجاب را نیز احساس می‌کند و یقین دارد که این حالت حقیقت دارد و امری خیالی نیست؟! حال اگر خداوند در همان حال دعای بنده‌اش را استجاب کند، (راستی) حال انسان چگونه خواهد بود؟!

انسان چگونه با دنیای غیب به وسیله‌ی رؤیای صادقه ارتباط برقرار می‌کند، آن هم بعد از لحظاتی نه چندان طولانی؟! چگونه به وسیله‌ی علم «تله پاتی» چیزهایی را بخاطر می‌آورد که در دسترس حواس نیست؟! این شگفتی‌ها برخی از مردم را چنان شگفت زده و متحیر ساخته که جهان شهادت را رها کرده و در عالم روح غرق شده‌اند، و چنین ادعا می‌کنند که با این کار می‌خواهند به خدا نزدیک و نزدیک تر شوند و برای کسب رضایتش تلاش کنند.

اینجاست که خداوند بندگانش را به عبادت و پرستش خود فرا می‌خواند و خود نیز راه‌های عبادتش را برای آن‌ها ترسیم و معین می‌کند. با به کارگیری چنین راه‌هایی است که روح در مسیر خاص خودش سیر می‌کند؛ در تواضع و خشوع‌اش نیست به خدا، در تفکر و تدبرش در مخلوقات او. در چنین مسیری است که بدن انسان همان جایگاه و موقعیت خاص خود را به دست می‌آورد؛ در قیام، رکوع، سجود، قعود و در تمام زمینه‌ها. عبادت این چنین «شمولیت» پیدا می‌کند، و هرآنچه که خداوند دوست دارد و بر آن راضی است را فرا می‌گیرد؛ «شمولیتی» که تمام جوانب زندگی را در بر می‌گیرد:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (انعام: ۱۶۲)

«بگو: نماز و عبادت و مُردن و زیستن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است».

در این فرصت مجال بحث از انواع عبادت نیست چرا که این قسمت بررسی خاص خود را می‌طلبد. اما در مورد امور مربوط و متعلق به آن و اموری که مربوط به مقتضیات «لااله الا الله» در زمینه‌ی بندگی و پرستش می‌شوند، بحث خواهیم کرد.

قرآن بر مسئله‌ی عبادت بسیار تاکید می‌ورزد، علت چنین تاکیدی به وجود آمدن انحرافات است که در دوران جاهلی ظهور کرده، و نیز ارتباط مستقیمی است که این مسئله با قضیه‌ی عقیده دارد؛ زیرا وقتی عقیده دچار انحراف شد، عبادت هم به ناچار دچار انحراف می‌شود. وقتی عقیده تصحیح شد به ناچار عبادت هم در مسیر صحیح خود قرار می‌گیرد و انجام می‌شود.

(در طول تاریخ) تمام جاهلیت‌ها در مسئله‌ی عقیده و به تبع آن عبادت، بنا به عوامل مختلف، دچار انحراف شده‌اند.

بزرگداشت و احترام بیش از حد، یکی از آفت‌های قلب بشری است. قلب بشری وقتی نسبت به شخص یا چیز معینی حبّ شدید پیدا کرد، صاحب‌اش را وادار می‌کند که آن را مقدّس بشمارد و در نتیجه‌ی آن، قداستش به درجه‌ای خواهد رسید که حبّ او تبدیل به عبادت می‌شود!!

محبت نسبت به دیگران و احترام گذاشتن به آنها ذاتاً امری مطلوب است و انحراف به شمار نمی‌آید بلکه آثار و بازتاب یا واکنش نفس سالم در برابر دیگران است. نفس سالمی که خداوند آن را برای ادای واجبات مشخص و معین در زندگی خلق کرده است. پس اگر مردم نسبت به پیامبران محبت نمی‌داشتند و به آنها احترام نمی‌گذاشتند و (نگذارند)، هرگز برنامه‌ی آنها را نمی‌پذیرفتند و زندگی‌شان را بر اساس تعلیمات خدایی که برای‌شان نازل شده است، پایه‌ریزی نمی‌کردند، و نمی‌کنند.

اگر محبت و بزرگداشتی که خداوند و پیامبرش آن را نسبت به علما و دانشمندان بر مردم واجب کرده‌اند، ابراز نمی‌شد و (نشود) علماء در میان امت هیچ نقش و تاثیری نمی‌داشتند (و نخواهند داشت) اگر محبت و احترامی که فرزندان نسبت به والدین ابراز می‌دارند، نمی‌بود، تعلیم و تربیت انجام نمی‌گرفت و هرگز فرزندان از والدین مسائل مورد نیاز زندگی‌شان را درخواست نمی‌کردند.

اما زیاده‌روی در اظهار محبت و احترام است که سبب انحراف می‌شود، و منجر به تقدس دیگران و در نتیجه منجر به عبادت آنها می‌گردد.

ابن عباس رضی الله عنهما انحرافات جاهلیت گذشته و عبادت «وَدّ»، «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» را این چنین بیان می‌کند و می‌فرماید:

«وَدّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر نام صالحانی از قوم نوح بودند که بعد از مرگ‌شان، شیطان به پیروانشان چنین القا کرد که به خاطر بزرگداشت آنها مجسمه‌هایی بسازند و آنها را با نام‌هایشان نامگذاری کنند. پس قومشان این کار را کردند. آن گروه از مردم آنها را عبادت نکردند. زمان گذشت و گذشت و نسل‌های نخستین از بین رفتند و نسل‌های بعدی آمدند. آنها هدف از ساختن مجسمه‌ها را فراموش کرده و به عبادت آنها پرداختند».

بشریت همچنان در رکاب چنین انحرافی دور میزد، تا سرانجام به شرک نسبت به خدا منجر شد (و شرک با انواع شاخ و برگ هایش پا به عرصه‌ی زندگی انسان گذاشت).

در مقدمه به محدودیت دایره‌ی محسوسات بشر و تاثیر آن در امر عقیده اشاره کردیم، در اینجا نیز به تاثیر این محدودیت در امر عبادت و بندگی خدا اشاره خواهیم کرد.

بت‌هایی که به صورت مجسمه‌هایی محسوس به عنوان «اله» پرستیده می‌شدند، نه قدرت شنیدن و نه دیدن و نه هیچ تحرکی از خود نداشتند و تنها به ظن و گمان بندگان‌شان دارای روحی بودند که در آنها حلول کرده است. این روح به ظن بندگان به آنان (مجسمه‌ها) حیات و نیرو و قدرت بخشیده بود!! بندگان آنها را می‌پرستیدند و قربانی تقدیم‌شان می‌کردند به این امید که ارواح موجود در آنها، از آنها که بندگان‌شان هستند راضی شوند و در نتیجه نیازهایشان را برآورده کرده و از خشم و غضبشان محفوظ بمانند!! اما چون چنین بت‌های سنگی قدرت سخن گفتن نداشتند، و روحی که در آنها بود نیز سخن نمی‌گفت، پس به کاهنانی نیاز بود که بین بندگان و خدایانشان واسطه گردند. این امر باعث شد که کاهنان دستوراتی را به نام خدایان ارائه دهند، و برای رساندن و نزدیک کردن بندگان به خدایانشان از آنها ندور و قربانی دریافت کنند. پس از دریافت ندور و قربانی، اگر می‌خواستند به بندگان می‌گفتند: خدایان راضی شدند، و اگر می‌خواستند، می‌گفتند: خدایان بیشتر از این می‌خواهند و همچنان از شما خشمگین هستند!!

بسیاری از کاهنان امور کهنات را از دیگر کاهنان یاد می‌گرفتند، مانند کاهنان فرعون، آنهایی که با حضرت موسی عليه السلام روبرو شدند و با ریسمان و عصا به حضرت موسی وانمود کردند که آنها واقعاً می‌جنبند و حرکت می‌کنند. آنها در خلال کهنات و سحرشان، مردم را به بردگی و عبادت غیرخدا می‌کشاندند، خدایی که دست ساخته‌ی خود و افکارشان بود. این خدایی که بر آنها حکم می‌کرد و آنها نیز او را عبادت می‌کردند، یا بشر بود یا بت مقدس سنگی و یا... در هر صورت این خدایان دروغین طاغوت بودند.

خداوند خود بهتر می‌داند که این کاهنان چقدر بندگان و بردگانی را که به اجرای اوامر و تعالیشان (با این گمان که این اوامر دستوراتی حقیقی از سوی خدایانشان است و باید اجرا شوند)، سراسیمه و شتابان می‌پرداختند، مسخره کرده و در دل و نهانی به آنها می‌خندیدند اما ظاهرشان را حفظ کرده تا به وسیله آن (ظاهرسازی) قدرت و سیادتشان را بر این بخت برگشتگان همچنان حفظ کنند.

مردم در زمان جاهلیت به واسطه‌ها خو گرفته و عادت کرده بودند، زیرا خود را در دایره‌ی محسوسات محدود کرده بودند و از برقراری رابطه با خداوند منزّه که فراتر از این دایره بود و او را نمی‌دیدند، وحشت داشتند، در نتیجه به کاهنان به عنوان واسطه‌هایی بین آنها و خداوند پاک و منزّه عادت کرده و به این کار انس گرفته بودند. مردم این کاهنان را دارای چنان شخصیت ویژه‌ای می‌دیدند که داری دو طبیعت متناقض هستند (و این ویژگی تنها خاص آنهاست) طبیعتی مادی یعنی ناسوت و طبیعتی الهی یعنی لاهوت. قسمتی خدایی و قسمتی بشری. با قسمت بشری با مردم ارتباط برقرار می‌کنند، و با قسمت خدایی با خدا. در واقع این کاهنان همچون ایستگاهی هستند که مردم توشه و نیروی لازم را برای سیر در عالم ازلی که نامحدود و غیرقابل درک با حواس است، از آنجا بر می‌گیرند!!

به علت چنین انحرافات‌هایی که هم عقیده و هم احساسات و عواطف و شریعت را در بر می‌گیرد، قرآن به مشخص کردن دایره و محدوده این مسئله (مسئله‌ی عبادت) و پاک و منزّه کردنش از تمام رنگ‌های شرک آمیزی که ممکن است به فکر و ذهن انسان خطور کند، تاکید می‌ورزد.

تجربه نشان داده است که این مشکلات چگونه امت اسلامی را بعد از عبادت خالصانه‌ای که نسبت به خداوندی که او را در بهترین و زیباترین قالب و شکل که شایسته‌ی مقامش است آفرید، از پا درآورد و گرفتار کرد. (به عنوان نمونه دیدیم که) تصوف (چگونه) با بدعت‌های زیادی که صفا و پاکی عقیده و عبادت را مکدر می‌کرد پا به عرصه‌ی میدان زندگی گذاشت.

در اینجا نمی‌خواهیم از دیوانگی و جنون روشنی که در تفکر «اتحاد» و «حلول» و «وحدت وجود» دیده می‌شود و کاملاً با توحیدی که پیامبران آن را آورده‌اند متناقض و متضاد است، بحث کنیم. چنین تفکراتی در واقع نتیجه و ثمره‌ی بت پرستی است. این تفکرات خواه از هند به تفکر پاک اسلامی نفوذ کرده باشد یا از فارس و یا هر مکان دیگری. ما در اینجا می‌خواهیم از بدعت‌های دیگری بحث کنیم که با تصوف رشد کرده‌اند، بدعت‌هایی که مهمترین آنها عبارتند از: عبادت قبور اولیا و بزرگ جلوه دادن شخصیت شیخ در ذهن مریدش به حدی که او را واسطه‌ی بین خود و خدایش قرار می‌دهد. و نیز می‌خواهیم در مورد جهت دادن رنگ‌ها و شکل‌هایی از عبادت به این بزرگان بحث کنیم. حال این بزرگان مرده باشند یا زنده، جهتی که جز برای خدا برای غیر او جایز نیست، زیرا چنین کارهایی برگشت به جاهلیت است.

درست است که امروز مردم چون مشرکان گذشته بت‌های چوبی و سنگی عبادت نمی‌کنند، اما چنگ زدن به ضریح اولیاء به منظور درخواست جلب نفع یا دفع ضرر، و دست به دعا شدن به امید اجابت و طلب کمک از آنها و به فریاد خواندنشان در مشکلات و گرفتاری‌ها و اعتقاد و ایمان به این که آن بزرگان نزد خدا دارای چنان مقام و موقعیتی هستند که می‌توانند مسیر مقدرات خدا را تغییر دهند (خدا به خاطر آنها این کار را می‌کند) و یا اعتقاد به این که خداوند به آنها اجازه داده است که در ملک او تصرف کنند، پس هرگاه مریدش خاشعانه و خالصانه از او درخواست کند او می‌تواند امور را به نفعش تغییر داده و او را در مشکلات حمایت کند، را چه بنامیم؟!

آیا مشرکین جزیره العرب چنین نمی‌گفتند:

﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ﴾ (زمر: ۳)

«ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر این که ما را به خدا نزدیک کنند».

یعنی ما ذات آنها را عبادت نمی‌کنیم، خواندن آنها و درخواست کمک از آنها تنها به خاطر نزدیک کردن ما به خداست، زیرا آنها نزد خدا دارای مقام و منزلتی خاص هستند.

اصطلاح شیخ و مرید یکی دیگر از بدعت‌های خطرناک تصوف است. هدف ما پرداختن به چگونگی (و تاریخچه‌ی) به وجود آمدن این بدعت‌ها نیست و نیز هدف بیان این مطلب نیست که پناه بردن عموم مردم به دامن چنین بدعت‌هایی به خاطر قلت علما و مریانی بوده است که دین واقعی بیان شده در قرآن را به آنها تبلیغ و تعلیم دهند و یا نبود داعیانی است که مردم را براساس منهج رسول خدا ﷺ به سوی دین خدا دعوت کنند؛ چنان منهجی که حقایق را آنچنان به مردم نشان

می داد که آن‌ها بتوانند به آسانی به آن دست یابند و در دل‌هایشان چنان نفوذ کند که آثارش هرگز محو و نابود نشود. هدف بیان این مطلب است که مردم به جای دریافت دین حقیقی از قرآن و سنت رسول خدا ﷺ دست به دامن و مرید کسی شدند که عقیده را برای آنها به گونه‌ای بیان می کرد که گویی مجموعه‌ای از معادلات ذهنی محض و فلسفی است. به ویژه آن قسمت از عقیده که مربوط به ذات خدا و اسماء و صفات اوست. چنان بیانی که عقل‌ها را به تلاش و می داشت، اما هرگز باعث حرکت دل‌ها نمی شد.

(مردم) در فقه، متخصصانی را یافتند که درباره‌ی آن به گونه‌ای صحبت می کردند که گویی فقه جزو دین نیست و با هدف تنظیم حیات بشری برکری خاکی نازل نشده و دل‌ها را به خداوند ارتباط نمی دهد. وظیفه‌ی مردم تنها توجه به دستورات ارائه شده در این زمینه و اجرا کردن اوامر است. آن‌ها به گونه‌ای صحبت می کردند که گویی مسائل فقهی مسائلی خشک و بی روح هستند که هیچ ارتباطی با وجدان زنده ندارند. همین امر باعث شد که بیشتر مردم از معادلات علم کلام در عقیده و از تعالیم خشک به ویژه آنچه مربوط به ذات خدا و اسماء و صفات او می شود و عقل‌ها را به تلاش و می داشت اما دل‌ها را به حرکت وادار نمی کرد، خسته و متفر شو.

آنچه گفته شد، بیان واقعیت است نه توجیه آن. هیچ چیزی انحرافات بشری را از راه مستقیم و متین خداوندی توجیه نمی کند:

﴿ وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ﴾ (انعام: ۱۵۳)

«این راه مستقیم من است، پس از آن پیروی کنید و از راه‌های (باطل) پیروی نکنید که شما را از راه خدا پراکنده می سازد».

اسلام آمد تا تمام واسطه‌های بین انسان و پروردگارش را از بین ببرد و آن‌ها را اموری باطل اعلام کند و ارتباطی مستقیم بین بنده و پروردگارش ایجاد نماید:

﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ﴾ (بقره: ۱۸۶)

«و آنگاه که بندگانم از تو درباره‌ی من سوال می کنند، من نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند پاسخ می دهم».

﴿ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ﴾ (غافر: ۶۰)

«پروردگارشما می گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیریم».

تصوف آمد تا بین بنده و معبودش واسطه و شفیعی مرده یا زنده قرار دهد. اما اسلام آمد تا از این امت دانشمندان و فقیهانی را فارغ التحصیل کند که اوامر خداوند را به مردم تعلیم دهند:

﴿ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾ (فاطر: ۲۸)

«تنها بندگان دانا و دانشمند، از خدا، ترس آمیخته با تعظیم دارند».

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه: ۱۲۲)

«مؤمنان را نسزد که همگی بیرون روند، باید از هر قوم و قبیله‌ای عده‌ای بروند تا به تعلیمات اسلامی آشنا گردند و هنگامی که به سوی قوم و قبیله‌ی خود برگشتند (ارشادشان کنند و) آنان را بترسانند تا (از ضلالت) خودداری کنند».

اسلام چنین دانشمندان و فقیهانی را امام و معلم و مربی و الگوی واقعی مردم قرار داده است، نه رجال دین. زیرا اسلام تنها منهج عقیده و مجموعه‌ای از شعایر دینی نیست بلکه عقیده و شریعت راه و روش کاملی برای زندگی است. به همین خاطر است که مردم همیشه به دانشمندان و فقیهانی نیازمندند که اصول و محتویات و مقتضیات دین‌شان را به آنها تعلیم و آموزش دهند. اما زمانی که دین در عقیده خلاصه شد (مسائل فکری)، و عبادت در این چارچوب محصور شد، کاهنان بوجود می‌آیند تا واسطه‌هایی بین بندگان و معبودشان شوند، و این واسطه‌ها به تدریج در ذهن و تصور مردم آنچنان بزرگ و مهم جلوه می‌کنند که از طبیعت بشری خارج شده و در ذهن و تصور آنها دارای دو طبیعت متناقض ناسوت و لاهوت می‌گردند!!

اسلام آمد تا دین را خاص خدا گرداند، اما تصوف ظهور کرد تا شیخ همیشه در حس و شعور مریدش حضور داشته باشد و واسطه‌ای بین او و خالقش باشد، با این توجیه که او (شیخ) نزد خدا بزرگوار است و امید جلب نفع و دفع ضرر از او می‌رود و می‌تواند او را به خدا نزدیک کند؛ زیرا خداوند او را از رحمت و ویژه‌ی خود به گونه‌ای بهره‌مند کرده است که گویی در او امر با او شریک است؛ و این در حالی است که خداوند به فرستاده‌اش ﷺ چنین می‌فرماید:

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ (آل عمران: ۱۲۸)

«چیزی از کار (بندگان جز تبلیغ اوامر خدا به آنها) در دست تو نیست».

اسلام آمد تا انسانی بودن پیامبر ﷺ را اثبات کند، بشری محض که با لاهوت در نیامیخته و ممزوج نشده است، اما تصوف در حبّ و بزرگداشت (مثلاً) پیامبر خدا چنان افراط کرد که گویی خداوند جهانیان را با این هدف آفریده است که انوار محمدی را مشاهده کنند. هدف مبعوث کردن او ﷺ برای هدایت بشری نیست، در حالی که:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء: ۱۰۷)

«ما تو را نفرستاده‌ایم و مبعوث نکردیم مگر این که رحمتی باشی برای جهانیان».

تصوف بعدها این احترام و بزرگداشت مرید نسبت به شیخش را وسیله‌ای برای بزرگ جلوه دادن شیخ در ذهن او قرار داد، با این ادعا که شیخ، پیامبر ﷺ را در خواب می‌بیند و کلامی که به مردم می‌گوید، مستقیم از او دریافت کرده است.^۱

۱- باید گفته شود که تمام کسانی که خود را به تصوف نسبت می‌دهند دارای چنین انحرافات نیستند. افرادی هستند که خود را به تصوف نسبت می‌دهند اما دارای عقیده‌ی سالمی هستند و در زندگی عامل به مقتضیات شریعت و مجاهد در راه خدا می‌باشند. چنین افرادی در حقیقت زاهد هستند گرچه ملقب به صوفی باشند.

عبادت در دین اسلام معنای شامل و وسیعی دارد و تنها در مجموعه شعایری که مسلمانان به عنوان فرائض آن را در مقابل پروردگارشان انجام می دهند و به آنها شعائر دینی گفته می شود، خلاصه نمی شود. این شعائر با تمام اهمیتی که دارند و ارکان دین محسوب می شوند، تنها و تنها جزئی از عبادت های واجب محسوب می شوند:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ...﴾ (انعام: ۱۶۳-۱۶۲)

«بگو: نماز و عبادت و مردن و زیستن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است و او شریکی ندارد». نماز و سایر عبادت ها جزو شعائر دینی به شمار می آیند؛ اما آنچه مطلوب است، بزرگتر از اینهاست. مطلوب این است که زندگی از ابتدا تا انتها یعنی تا زمان مرگ و حتی خود مرگ و کیفیت آن، تماماً عبادتی باشد خاص خداوند و هیچ شریکی در این عبادت برای او یا با او تصور نشود. یعنی بندگی خدا، تمام زندگی و لحظات و اعمال و افکار و تمام احساسات و عواطف انسان را تحت شعاع خود قرار دهد:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶)

«ما جن و انس را نیافریدیم مگر این که مرا عبادت کنند».

وقتی هدف از آفرینش انس و جن در عبادت خداوند خلاصه می شود، پس آیا شعائر دینی و واجبات، تمام زندگی و حتی مرگ را در بر نمی گیرد؟ این هدف (هدف از خلقت) وقتی محقق می شود که عبادت، شامل و در برگیرنده ی تمام جوانب زندگی باشد. و این همان معنای عبادت در اسلام است.

تمام شعائر دینی و واجبات دارای زمان مشخص هستند؛ نماز، حج، روزه، زکات و... انسان گاهی با انجام نوافل دامنه ی این شعائر را گسترش می دهد، اما با این وجود چنین عباداتی تمام زندگی را در بر نمی گیرند و انسان نمی تواند با انجام آنها همه ی زندگی را در آن خلاصه کند، زیرا چنین کاری در شأن و توانایی فرشتگان است؛ فرشتگانی که خداوند آنها را از نور آفریده است پس آنها:

﴿يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾ (انبیاء: ۲۰)

«شب و روز (دائماً) مشغول تسبیح و تقدیسند و سستی به خود راه نمی دهد».

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (تحریم: ۶)

«از خدا در آنچه که با ایشان دستور داده است نافرمانی نمی کنند و همان چیزی را انجام می دهند که بدان مأمور شده اند». اما انسانی که او را از مشتی خاک زمینی آفرید و سپس او را با نفخه ای از روح خود عجین کرد، و با این کار کالبدی گشت که سستی به خود راه می دهد، و عقلی گشت که سرکشی می کند، بدون شک نمی تواند شب و روز بدون کوچکترین سستی و کوتاهی خدایش را تسبیح کند. خداوند نیز او را این چنین مکلف نکرده است؛ زیرا او بر هیچ نفسی بیش از حد توانایی اش تکلیف نمی کند. خداوند او را در قالب و شکل خاصی آفریده است و خوب می داند که توانایی - هایش تا چه حدی است، پس او را بیش از آن، مکلف نکرده است. اما با این وجود او را مکلف کرده که تمام زندگی - اش را خاص خداوند گرداند، و به این نکته هم اشاره کرده است که او را تنها و تنها برای عبادت خود آفریده است. حال آیا اگر عبادت های مطلوب خداوند تنها و تنها در مجموعه ای از فرائض و شعائر تعبدی چون نماز و روزه و... خلاصه

شوند، هدف خلقت محقق خواهد شد؟ هرگز، زمانی این امر تحقق می‌یابد که عبادت تمام فعالیت‌های بشری را شامل شود و این امر نیز زمانی صورت می‌گیرد که تمام اعمال انسان مرتبط با «لا اله الا الله» و «لا اله الا الله» با تمام مقتضیاتش منتهج و برنامه‌ی زندگی انسان گردد.

سیاست و امر حکومت، زمانی وسیله‌ای برای اجرای منهج ربّانی و عدالت الهی در زمین و نیز وسیله‌ای جهت رشد خیر و صلاح در دل‌های مردم از یک طرف و از بین برنده شرّ و بدی از طرف دیگر باشد، و مردم را از هر غیر خدایی آزاد کند و آنها را بنده و عبد خداوند یکتا گرداند، عبادت محسوب می‌شود.

فعالیت‌های اقتصادی وقتی عبادت محسوب می‌شوند که جمع‌آوری مال از راه حلال صورت و انفاق آن در بهترین راه‌ها انجام گیرد. حال این فعالیت‌ها خواه به شکل فردی انجام گیرد خواه به شکل گروهی یا در یک قالب حکومتی. آنگاه که خطابه و سخن گفتن نیز وسیله‌ای برای دعوت به خیر و مبارزه با شرّ باشد، و در جهت تشویق و تحریک مردم به تلاش و کوشش برای آبادانی زمین بر اساس برنامه‌ی الهی و تلاش در جهت اعلاّی کلمه و نام خدا در زمین بکار گرفته شود، عبادت است.

حتی لقمه‌ای که انسان در دهن همسرش می‌گذارد عبادت است، همانطور که حضرت به آن اشاره می‌کند، تا از این طریق به مردم بفهماند که عبادت دامنه‌ای بس وسیع دارد و شامل مسائل بسیار کوچک و بزرگ زندگی می‌شود.

در منهج ربّانی (برنامه‌ی خداوند)، عبادت شامل تمام اموری است که به دنیا و آخرت انسان مرتبط باشند. این امور خواه شعائر دینی باشند یا هرگونه فعالیتی که انسان به وسیله‌ی آن حیاتش را ادامه می‌دهد. عبادت‌ها اموری محض آخرتی نیستند، آنگونه که برخی گمان می‌کنند. این دین برای اصلاح مردم به دنیا آمده است، از عقیده و شریعت‌اش گرفته، تا عبادت و معاملات و هر آنچه در آن است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید: ۲۵)

«ما پیامبران خود را همراه با دلایل روشن و متقن روانه کرده‌ایم، و با آنها کتاب‌های (آسمانی) و موازین نازل نمودیم تا مردم (مطابق آن) دادگرانه رفتار کنند».

در این دین، دنیا با آخرت با تمام جزئیات و کلیاتش مرتبط است. مردم در این دنیا با اجسادشان کار می‌کنند و در همان حال دل‌هایشان نیز به آخرت معلق است:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ (عنکبوت: ۴۵)

«همانا نماز (انسان) را از فحشا و اعمال ناپسند منع می‌کند».

انسان در دنیا خود را از فحشا و منکر نگه می‌دارد و در آخرت نیز پاداش آن را کسب می‌کند. انسان مسلمان برای جلب رضایت خداوند، در دنیا، اعمالی چون نماز و روزه انجام می‌دهد. این اعمال علاوه بر این که او را از منکر و اعمال

ناپسند محفوظ می کنند و زندگی دنیایی او را صالح و نیکو می گردانند، در آخرت نیز به اجر و پاداش آن‌ها دست می یابد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾ (بقره: ۱۸۳)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما روزه واجب است همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند. باشد که پرهیزگار شوید.»

انسان در دنیا اوامر خداوند را انجام می دهد و با انجام آنها زندگی اش اصلاح می شود و علاوه بر این در آخرت نیز اجر و پاداش آن را دریافت می کند:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا ﴾ (توبه: ۱۰۳)

«از اموال آنان زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را پاک داری و ایشان را بالا بری و رشد دهی.»

﴿ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴾ (معارف: ۲۴-۲۵)

«همان کسانی که در دارایی ایشان سهم مشخصی است. برای دادن به گدا و بی چیز.»

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ ﴾

(توبه: ۶۰)

«زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبتشان می شود، (آزادی) بردگان، بدهکاران، در راه خدا و واماندگان در راه است.»

تطهیر و تزکیه، گرفتن مال از ثروتمندان و دادن آن به فقرا و نیز قیام رهبر دینی به گرفتن زکات و خرج کردن آن در راه‌هایی که خداوند مشخص کرده است، تمام این مسائل در دنیا انجام می گیرند و اجرا و پاداش آن در آخرت دریافت می شود.

﴿ وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي

أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴾ (حج: ۲۸-۲۷)

«به مردم اعلام کن که پیاده یا سواره بر شتران باریک اندام که راه‌های فراخ و دور را طی می کنند به حج کعبه بیایند و ندای تو را پاسخ دهند. تا منافع خویش را با چشم خود ببیند و در ایام معینی که (روز عید قربان و دو یا سه روز بعد از آن است، به هنگام ذبح قربانی) نام خدا را بر چهارپایانی ببرند که خدا نصیب آنان کرده است. پس (از ذبح) خودتان از آنها بخورید و بینوایان مستمند را نیز بخورانید.»

تمام این مسائل در دنیا انجام می گیرند و پاداش آنها در آخرت دریافت می شود. پس این مسائل در آن واحد هم عبادتی دنیایی محسوب می شوند و هم آخرتی. از طرف دیگر هیچ عملی در زندگی انسان مسلمان که مرتبط به «لااله الا الله» باشد، وجود ندارد که خاص دنیای او بوده و هیچ ارتباطی با زندگی آخرت او نداشته باشد، حتی مسئله‌ی جنسی که

انسان چنین گمان می کند مسئله ای جسمی و محض دنیایی است نیز اینچنین می باشد. پیامبر ﷺ درباره ی این مسائل (مسائل جنسی) می فرماید:

«وَأَنَّ فِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ؟ أَحَدَنَا لَيَأْتِي زَوْجَهُ شَهْوَةً مِنْهُ ثُمَّ يَكُونُ لَهُ عَلَيْهَا أَشْجَرٌ؟ قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِي حَرَامٍ. أَكَانَ عَلَيْهِ وِزْرٌ؟ فَأَذَا وَضَعَهَا فِي حَلَالٍ فَلَهُ عَلَيْهَا أَجْرٌ» (مسلم رحمته الله)

«همانا در همبستری شما با همسرانتان اجر و پاداش است. گفتند: یا رسول الله! یکی از ما با همسرش همبستر می شود و خود را ارضا می کند، اجر و پاداش دارد؟ فرمود: اگر شهوت خود را در راه حرام ارضا کند، آیا بر او گناهی نیست؟ پس اگر در راه حلال ارضا کند دارای اجر و پاداش است.»

پس ملتهی جنسی در آن واحد هم یک مسئله دنیایی محسوب می شود و هم آخروی.

این چنین «لااله الا الله» در زمینه ی عبادت تمام فعالیت های زندگی را در بر می گیرد، و این چنین انسان در هر لحظه از لحظات زندگی بنده و عبد خداوند است، خواه در حال انجام عبادت مفروض باشد و از این طریق خدا را یاد کند یا مشغول انجام کاری باشد که هدف از آن جلب رضایت خداوند است. او در هر حال مشغول عبادت خداست. آنگاه که از شرم و حیا نسبت به خدا و جلب رضایت او نفسش را از شری محفوظ می کند که به آن روی آورده است در این هنگام نیز از کسانی است که خداوند درباره ی آنان می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نَزَلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ﴾ (فصلت: ۳۰-۳۲)

«کسانی که می گویند: پروردگار ما تنها خداست و سپس پابرجا و ماندگار می مانند، فرشتگان پیش ایشان می آیند (و مرزده می دهند) که نترسید و غمگین مباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که به شما وعده داده می شود. ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم و در آخرت برای شما هر چه آرزو کنید هست، و هر چه بخواهید برایتان فراهم است. این ها به عنوان پذیرایی از سوی خداوند آمرزگار و مهربان است.»

مقتضیات تشریحی «لااله الا الله»

قبلاً به این مطلب اشاره کردیم که «لااله الا الله» تنها یک مسئله‌ی فکری نیست بلکه براساس آنچه در رسالت‌های آسمانی آمده است، با تمام جوانب زندگی بشری مرتبط است، هرچند در این زمینه از کتاب‌های آسمانی پیشین جز اشاراتی در قرآن به ما نرسیده است. اما حداقل از زمان بعثت حضرت موسی علیه السلام به بعد، «لااله الا الله» با قوانین زندگی مردم در ارتباط بوده است؛ قوانینی که با زندگی یهود یعنی آنان که به حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند و بعدها نصاری یعنی آنان که به وسیله‌ی حضرت عیسی علیه السلام هدایت یافتند و می‌گفتند ما یاری دهندگان شما هستیم.

سرانجام آخرین برنامه و آیین آسمانی نازل شد. آیینی که در علم خداوند چنین مقدر بود که آخرین دین باشد و تمام بشریت را (برخلاف ادیان پیش از خود) مخاطب قرار دهد. دینی که به وسیله‌ی آن قوانین الهی چنان کامل شد که تا روز قیامت جوابگوی تمام نیازهای بشری باشد.

ما در اینجا نمی‌خواهیم بحث مفصلی درباره‌ی این قوانین داشته باشیم، زیرا چنین کاری یک امر تخصصی است و اینجا مجال آن نیست. آنچه درصدد بیانش هستیم ارتباط محکمی است که «لااله الا الله» با مسئله‌ی حاکمیت منهج خداوند دارد، آن هم زمانی که تهاجم فکری و فشارهای موجود بر گروهی از فرزندان این امت به اوج خود رسیده است که نیازی به بیان آنها نیست.

خداوند درباره‌ی مشرکان چنین می‌فرماید: آنها می‌گویند:

﴿أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ (ص: ۵)

«آیا او به جای این همه خدایان به خدای واحد معتقد است؟ واقعاً این چیز شگفتی است.»

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (نحل: ۳۵)

«مشرکان می‌گویند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما چیزی جز او را نمی‌پرستیدیم و چیزی را بدون اجازه‌ی او حرام نمی‌کردیم.»

این دو آیه شاخه‌های سه گانه‌ی شرک که اسلام برای نابودی آنها و جایگزین کردن دین خدا به جای‌شان آمده است مشخص می‌کند. این شاخه‌های سه گانه به طور خلاصه عبارتند از:

۱. عدم ایمان به وحدانیت خدا
۲. جهت دادن عبادت به غیر خدا
۳. واگذاری حق حلال و حرام کردن امور (قانونگذاری) به غیرخدا، که همان سه زمینه‌ی «عقیده»، «عبادت» و «قانونگذاری» (تشریح) می‌باشند.

درمقابل این سه شاخه‌ی شرک، شاخه‌های سه گانه‌ی ایمان هم قرار دارند که عبارتند از:

۱. ایمان قاطع به وحدانیت خداوند
۲. جهت دادن تمام شکل‌های عبادت به خداوند

۳. تخصیص حق قانونگذاری به خداوند، که همان امور سه گانه‌ی «عقیده»، «عبادت» و «قانونگذاری» (تشریح) می‌باشند. این سه مورد هر سه مقتضیات اساسی و اصلی «لااله الا الله» را تشکیل می‌دهند، مقتضیاتی که نقض یکی از آنها یا کوتاهی در هر یک از آنها نقض «لااله الا الله» به شمار می‌آید.

در مدت سیزده قرن کامل که از عصر این امت می‌گذرد، امکان نداشته که مسلمانی حق قانونگذاری را به غیر خدا داده باشد اما همچنان در دایره‌ی اسلام باقی مانده باشد. و یا با آگاهی کامل و با کمال رضایت شریعت غیر خدا را پذیرفته باشد و با این وجود همچنان مسلمان باشد.

اما در قرون اخیر بسیاری از امور این امت تغییر کرده است و این تغییر به گونه‌ایست که کمتر کسی متوجه آن می‌شود. مسیر انحراف در خلال قرون اخیر همچنان سیر صعودی خود را ادامه می‌دهد و امت اسلامی از حقیقت دین و آئینی که زمان بسیار طولانی با آن زیسته‌اند، کم کم دور می‌شوند. علی‌رغم عدول و انحراف در تمام زمینه‌ها، دو زمینه‌ی «نماز» و «حق حاکمیت شریعت الهی» در میان امت اسلامی همچنان حرف نخست را می‌زنند و دارای چنان اهمیتی هستند که ممکن نیست فردی در یکی از این زمینه‌ها دچار انحراف شود اما همچنان مسلمان و در دایره‌ی اسلام قرار داشته باشد.

در قرن اخیر، وقتی عدول و انحراف امت از دین خدا از یک طرف و فشارهای دشمنان در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و یا تهاجم فکری روز به روز رو به افزایش است، (در چنین وضع و احوالی) آنچه دامن امت اسلامی را گرفته است هرگز به خیال کسی خطور نمی‌کرد. هرگز کسی چنین تصور نمی‌کرد که این امت از دو نقطه‌ای که بدان متمسک بودند و برای آنها اهمیت ویژه‌ای قائل بودند یعنی اقامه‌ی شریعت خدا و ادای نماز، فاصله گرفته و شیاطین نیز این فاصله را برایش تزئین کنند. در چنین وضعیت و احوالی بود که شیاطین به امتی که بهره و نصیب خود را از دینش فراموش کرده بود، گفتند: به اروپا بنگرید، آنها پیشرفت نکردند مگر بعد از خارج کردن دین از صحنه‌ی زندگی و عدم دخالت آن در مسائل روزمره، و شما نیز اکنون با این فاصله به پله‌های پیشرفت صعود خواهید کرد.

همچنین شیاطین به امت گفتند: چگونه دینی که چهارده قرن پیش نازل شده است می‌تواند بر قرنی حکومت کند که با گذشته هیچ وجه اشتراکی ندارد؟ آیا دنیا تغییر نکرده است؟ پس باید شریعت و برنامه‌ی زندگی نیز تغییر کند تا با زندگی جدید هماهنگی و تناسب داشته باشد.

به سبب پست و ذلیل شدن در مقابل تهاجم فکری و فشارهای وارده بر آن از طرف دشمنان امت اسلامی در سرزمینهای اسلامی، بسیاری از افراد این امت پذیرای افکار باطل آنها یعنی نیاز به شریعت جدید و عدم کارآیی دین اسلام در عصر حاضر شدند و بسیاری (جز آن که خدا به او رحم کرده باشد) سخنان آنها را تصدیق کردند.

بسیاری از این امت خود را کمتر از آن دیدند که در مقابل این اراجیف و اباطیل بایستند و با دشمنان‌شان مناقشه و مجادله کنند.

انحرافی که در زمینه‌های عقیدتی و ایمانی دامن مسلمانان را گرفت باعث شد که امت اسلامی والایی و استعلاء ایمانی خود را که خداوند به آنها وحی کرده و فرد مؤمن اگرچه در میدان جنگ در مقابل دشمنانش هم شکست بخورد آن را احساس می‌کند، از دست دهد:

﴿ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾ (آل عمران: ۱۳۹)

«سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید و شما برتر از دیگران هستید اگر براستی مؤمن باشید».

﴿ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ ﴾ (منافقون: ۸)

«عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده او و مؤمنان است».

همچنین عقب ماندگی نظامی، علمی، اقتصادی، فنی و تکنولوژی که نتیجه‌ی عقب ماندگی عقیدتی و ایمانی است، باعث شد که مسلمانان خود را در تمام زمینه‌ها در مقابل پیشرفت‌های غربی سرکوب کنند و خود را کمتر از آن بدانند که در مقابل شان بایستند و با آنها مبارزه کنند. آنها چنان احساس شکست کردند که هیچ مسلمانی به خود این جرأت را نداد که (حتی در نهانی هم) با خود نجوا کند و بگوید: غرب الگویی صالح و نیکو نیست، یا حداقل برای ما الگویی غیر صالح است. مگر ممکن است که کوچک اندامی از عظیم الجثه‌ای انتقاد کند؟ این چنین انتقادی جرأت است یا دیوانگی؟!*

درباره‌ی اروپا و دین او و پیشرفت‌هایی که بعد از رها کردن دینش به آنها دست یافته است، در بسیاری از کتاب‌ها بحث کرده‌ام.^۱

خلاصه‌ی مطلب این که:

اروپا دین خدا را، آنگونه که نازل شده بود، نشناخت. آنچه شناخت و در طول دوازده قرن دست به دامن آن شده بود، در حقیقت دین خدا نبود بلکه دین «بولس» بود؛ دینی که «شاول» یهودی قبل از نصرانی شدنش آن را نامگذاری کرده بود. این دین، دینی وارداتی بود؛ دینی که در آن چنان تناقضاتی مشاهده می‌شود که انسان از همه چیز درحیرت است؛ از تصدیق کنندگان و پیروانش گرفته تا کشتارها و جنایت‌هایی که به خاطر آن انجام شده است. انسان از قومی تعجب می‌کند که آن را تبعیت کرده و هرگز اقدام به تصحیح آن نکرده‌اند.

دینی که اروپا در این اواخر آن را رها کرد همین دین بود.^۲

رها کردن دین از سوی اروپا چیز عجیب و غریبی نیست. آنچه جای شگفتی است تصدیق آن و دست به دامن آن شدن است. در اینجا باید این سوال را مطرح کرد که:

آیا فرد مسلمان دین خدا را واقعاً شناخته است که می‌گوید: می‌خواهم همچون اروپا دینم را رها کنم، تا همچون آنها به پیشرفت‌هایی دست یابم؟!*

﴿ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ * وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ * وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ ﴾ (فاطر: ۲۱-۱۹)

«نابینا و بینا یکسان نیستند. تاریکی‌ها و نور هم همسان نیستند. سایه و گرمای سوزان هم یکی نیستند».

پیشرفت‌هایی که در اروپا به وقوع پیوسته است نباید دل‌ها و عقل‌های مسلمانان را فریب دهد. اگر مسلمانان واقعاً دین شان و تاریخ شان را مطالعه کنند و بر میراث شان آگاهی یابند، هرگز فریب چنین پیشرفت‌هایی را نخواهند خورد.

۱- به کتابهای ذیل مراجعه کنید: «مذاهب فکریه معاصره»، «رؤیه اسلامیة لأحوال العالم المعاصر» و کتاب «حول تطبیق الشریعة».

۲- آنچه شایسته تذکر است این که اروپا دینش را رها کرد، اما همچنان بر تعصب صلیب خود برضد اسلام باقی ماند.

اروپا در تمام جنبه‌های زندگی، بدون توقف در یک نقطه‌ی موزون و با سرگردانی تمام به این طرف و آن طرف سیر می‌کند؛ زیرا کل زندگی‌اش عکس‌العمل ظلم‌ها و انحرافات است که هم‌ردیفان او در گذشته (جاهلیت‌های گذشته) گرفتار آن شده‌اند.

در اروپا مسائلی چون: رفاه، پشتکار و اراده‌ی قوی را در میان مردم مشاهده می‌کنیم، اما مشکل اصلی اینجاست که این مسائل از هدایت صحیح محروم هستند، و همه در دنیا و آخرت به خاکستر تبدیل خواهند شد (نتیجه‌ای هدایت‌گرانه در برنخواهند داشت) در دنیا در اثر در پیش گرفتن مسیر انحراف و گمراهی^۱، و در آخرت نیز به امر خدا.

﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ (فرقان: ۲۳)

«به سراغ تمام اعمالی که آنان انجام داده‌اند می‌رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می‌سازیم.» یکی از مشکلاتی که اروپا با آن دست و پنجه نرم می‌کند، عدم داشتن فکر ثابت در مورد امور است که فکر ثابت می‌طلبد، و عدم ثبات در یک نقطه‌ی موزون است. تمام آنچه در دنیا موجودند جزو متغیرات نمی‌باشند بلکه امور ثابتی هم در این دنیا وجود دارند. زندگی دنیا دارای دو نوع امور است:

۱. اموری ثابت

۲. اموری متغیر

ثابت‌ها تغییرناپذیرند و متغیرات تغییرپذیرند. اگرچنین نمی‌بود زندگی و حیات به سوی نابودی سیر می‌کرد و از یک میزان مستحکمی محروم بود:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید: ۲۵)

«ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متفن و معجزات روشن روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌هایی (آسمانی) و موازین (شناخت حق و عدالت) نازل نمودیم، تا مردمان، دادگرانه رفتار کنند.»

مسئله‌ی قانون‌گذاری، ارتباط مستقیمی با مسئله‌ی الوهیت دارد. این ارتباط از دو جهت است:

۱. حق تشریح خاص خداوند است؛ زیرا او ﷻ خالق است، پس باید تنها او قانون‌گذار باشد:

﴿أَلَا لَهُ الْخُلُقُ وَالْأَمْرُ﴾ (اعراف: ۵۴)

«آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد»

خداوند، صاحب امر و نهی است و اوست که حق تصمیم‌گیری برای مخلوقاتش را دارد. اوست که امور صحیح را از امور غیر صحیح باز می‌شناسد.

اوست که حسن و قبح امور را مشخص می‌کند. اوست که حق تحلیل و تحریم امور را دارد؛ زیرا او خالق است. اوست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است. اوست که عقل و قدرت تفکر و حواس مدرکه و نعمت‌های بی‌شمار دیگری را به انسان بخشیده است. انسان نه خود و نه چیز دیگری را دارد. انسان در تمام مراحل زندگی‌اش به خالقش نیازمند است،

۱- همچون از بین رفتن کمونیست، گرچه مدت زیادی هم دوام بیاورد.

حتی در آبی که می‌نوشد، هوایی که استشمام می‌کند. علاوه بر آن چه گفته شد در تسهیل امور زندگی نیز به خداوند نیازمند است.

حال، چه کسی حق قانون‌گذاری و تشریح را دارد؛ خالق یا مخلوق؟!

﴿ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴾ (نحل: ۱۷)

«کسی که می‌آفریند همچون کسی است که نمی‌آفریند، آیا یادآور نمی‌شوید؟»

هدف آیه توجه دادن به این مطلب است که: خدایان خیالی عرب جاهلی، شایستگی عبادت را نداشتند، زیرا خالق چیزی نبودند:

﴿ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴾ (نحل: ۲۰)

«آن کسانی که بجز خدا به فریاد می‌خوانند، آنان نمی‌توانند چیزی را بیافرینند، بلکه خود مخلوقند».

مفهوم آیه‌ی ذکر شده بر تمام خدایانی که مدعی منصب‌خدایی هستند دلالت دارد، و هر آن که جز خدا را «اله» خود بداند، مدنظر است. هر کس حق تشریح و قانون‌گذاری را به غیر خدا نسبت دهد، او نسبت به خدا دچار شرک شده است. خداوند می‌فرماید: این حرام است. او می‌گوید: این حلال است! خداوند می‌فرماید: این حلال است. او می‌گوید: این حرام است! کسانی که در تحلیل و تحریم از او تبعیت کنند، او را شریک خداوند قرار داده‌اند:

﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ﴾ (توبه: ۳۱)

«یهودیان و ترسایان علاوه بر خدا، علمایان دینی و پارسایان خود را نیز به خدایی پذیرفته‌اند».

وقتی «عدی بن حاتم» به خاطر عدم درک معنای درست عبادت، به پیامبر ﷺ اعتراض می‌کند و می‌گوید: «یهودیان و پارسایان علمایان خود را عبادت نمی‌کردند»، پیامبر ﷺ حقیقت عبادت را برایش روشن کرد و فرمود: «آیا برایشان حلال را حرام و حرام را حلال نکردند؟ آیا مردم نیز در این امر از آنها پیروی نکردند؟ پس آنها را عبادت کرده‌اند».

این ریسمان نخستینی است که به طور مستقیم مسئله‌ی قانون‌گذاری و تشریح را به مسئله‌ی الوهیت ارتباط می‌دهد. حقیقت این است که حق تشریح خاص کسی است که خالق است نه آن که قدرتی بر خلق ندارد و خود مخلوق است، خواه این مخلوق سنگ یا چوب تراشیده شده باشد، خواه بشری باشد حاکم یا... تمام موارد ذکر شده مصادیق این فرموده خداوند هستند که می‌فرماید:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴾ (حج: ۷۳)

«آنان که جز خدا به کمک می‌خوانند، هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند، اگر هم همگان دست به دست هم دهند. حتی اگر هم مگس چیزی را از آنان بستاند، نمی‌تواند آن را از او باز پس بگیرند و برهانند. هم طالب و هم مطلوب در مانده و ناتوانند».

ریسمان دیگری که مسئله‌ی تشریح را به مسئله‌ی الوهیت مرتبط می‌سازد، مسئله‌ی صفات خداوند است. صفاتی چون: لطیف، خبیر، حکیم و علیم.

کسی که مشرع (قانون‌گذار) است باید حکیم باشد، تا قوانینش درست و صحیح باشند. قانون‌گذار باید بر اوضاع و احوال افرادی که مخاطب قوانینش هستند آگاه باشد تا قوانین مطابق با وجود و احوال آن‌ها باشد. او باید لطیف باشد، یعنی تمام امور مخفی را بداند. او باید بر آثار قوانینش آگاه باشد تا ضرری نه در حال اجرای قوانین و نه در آینده (بعد از اجرای قوانین)، متوجه افراد نشود. حال با این وجود چه کسی گمان می‌کند بشریت می‌تواند متصف به این صفات باشد. چه کسی گمان می‌کند بشریت معاذالله بهتر از خدا، متصف به این صفات است؟!

﴿قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ﴾ (بقره: ۱۴۰)

«بگو: آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟!»

﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾

(بقره: ۲۱۶)

«چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید و حال آنکه آن چیز برای شما نیک است، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشد و آن چیز برای شما بد باشد، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»

یک فرد اروپایی، بعد از رها کردن خود از دین «بولس» که به اشتباه آن را دین خدا می‌پنداشت. و آنگاه که دین خدا را، به گمان خود، به دلیل دست و پاگیر بودنش و این که نیازی به سفارشات خداوند ندارد، از دست می‌دهد، چگونه قوانینش را وضع می‌کند؟!

اروپا وقتی به زن آزادی می‌دهد تا با این آزادی ظلم حاکم بر او را جبران کند؛ اما نتیجه‌ی این آزادی، که در حقیقت بی‌بند و باری است نه آزادی.. چیزی جز فساد زن و به تبع آن مرد، از هم پاشیدگی روابط خانوادگی و آوارگی فرزندان و انحرافات و هزاران تخلف متعدد دیگر را به دنبال ندارد، چه توجیهی برای این قوانین دارد؟!

اروپا وقتی مجازات تخلفات را به حدی تخفیف می‌دهد که انجام دادن آن در جامعه به امری عادی و طبیعی تبدیل می‌شود و حتی در اثر تکرار آن، جزئی از زندگی می‌گردد، چه توجیهی برای این قوانین دارد و چه برنامه‌ای برای حل آن پیشنهاد می‌کند؟!

اروپا آنگاه که «ربا» را حلال و امور اقتصادی را برپایه‌ی آن برنامه‌ریزی می‌کند، و با این کار طاغوت سرمایه‌داری قد علم می‌کند، و خون زحمت کشان را می‌مکد و آنها را برده و بنده‌ی خود می‌گرداند، و با این کار رفاه و ثروت از یک طرف و فقر و هلاکت از طرف دیگر، روز به روز بیشتر می‌گردد، چه توجیهی برای این قوانین و چه برنامه‌ای برای حل این مشکل دارد؟!

وقتی سیاست جهانی برپایه‌ی دفاع از حقوق درندگان در به دست آوردن آنچه برای خود حلال می‌دانند، از سرکوب ضعیفان و ذلیل و خوار کردن کرامت آنها گرفته تا اختصاص دادن حق «وتو» به خود، پایه‌ریزی می‌شود، تا در مقابل جنایاتشان نه بازخواست و نه جریمه شوند، چه توجیهی دارد و چه برنامه‌ای برای حل آن دارد؟!

وقتی یک فرد اروپایی چنین گمان می کند که دین خدا دست و پاگیر است پس نیازی به سفارشات و وصایای خداوند ندارد، با این همه اختلالات و اضطراب‌ها و جنگ و کشتار و ظلم‌هایی که در چهار گوشه‌ی جهان صورت می‌گیرد، چه کار می‌کند و چه برنامه‌ای برای حل آنها دارد؟!

پس از روشن شدن وجود رابطه‌ی محکم بین تشریح با الوهیت و این که حق تشریح بخشی از حاکمیت خداوند بر تمام هستی است؛ زیرا هیچ خالق و روزی دهنده‌ای جز او نیست، او مدبر و حافظ و دانا و حکیم است و آیات متعددی این مطلب را مورد تایید قرار می‌دهند و در زیر به برخی از آنها اشاره می‌کنیم، سریع و گذرا به ویژگی منحصر به فرد شریعت الهی که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده است، می‌پردازم.

آیاتی که رابطه‌ی بین تشریح و الوهیت را مورد تاکید قرار می‌دهند:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ (یوسف: ۴۰)

«فرمانروایی از آن خدا است و بس. خدا دستور داده که جز او را نپرستید».

﴿لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (قصص: ۸۸)

«فرماندهی از آن اوست و بس و همگی شما به سوی او برگردانده می‌شوید».

﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانِّي تُؤفَّكُونَ﴾ (فاطر: ۳)

«و آیا جز الله آفریننده‌ای وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی برساند؟ جز او خدایی وجود ندارد پس با این حال چگونه منحرف می‌گردید».

﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ * فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ * لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ (شوری: ۱۰-۱۳)

«در هر چیزی که اختلاف داشته باشید داوری آن به خدا واگذار می‌گردد. چنین داوری خداست که پروردگار من است و من به او پشت می‌بندم و به او مراجعه می‌کنم. او آفریننده آسمان‌ها و زمین است. او شما را به صورت مرد و زن و چهارپایان را به صورت نر و ماده درآورده است و بدین وسیله بر آفرینش شما می‌افزاید و هیچ چیزی همانند خدا نیست و او شنوا و بینا است. کلیدهای آسمان‌ها و زمین در دست اوست. برای هر کسی بخواهد روزی را فراوان یا کم می‌گرداند و او از همه چیز کاملاً آگاه است. خداوند آئینی را برای شما بیان داشته است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آنرا به تو وحی کرده و آن را به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم. این را پا برجا دارید و در آن تفرقه نکنید و

اختلاف نورزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می‌خوانید بر مشرکین سخت می‌آید. خداوند هرکسی را که بخواهد برای دین بر می‌گزیند و هر که به سوی آن برگردد بدان رهنودش می‌گرداند.»

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ (شوری: ۲۱)

«شاید آنها انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است.»

گذری بر ویژگی منحصر به فرد شریعت الهی که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده است:

﴿أَفْحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (مائده: ۵۰)

«آیا جویای حکم جاهلیت هستند؟ چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خدا حکم می‌کند؟!»

قوانین جاهلی قوانینی هستند دست ساخته‌ی خود بشر.

آیه‌ی مذکور (مائده: ۵۰) به این مطلب اشاره دارد که حکم و قانون دو نوع است و سومی متصور نیست:

حکم خدا، حکم جاهلیت.

وقتی دین خدا کامل شد، هر حکمی جز حکم خدا با هر مصدر و شکل و محتوایی که دارد حکمی جاهلی است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده: ۳)

«امروز دین شما را برایتان کامل کردم، و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم، و اسلام را به عنوان دین خداپسند برای شما برگزیدم.»

با کامل شدن دین خدا، شریعت اسلام تمام جوانب زندگی بشر را در بر گرفت و جوابگوی تمام خواسته‌ها و نیازهای انسانی گردید.

در اینجا مسئله‌ی ثواب و متغیرات در زندگی انسان دوباره مطرح می‌شود، و این سوال نیز دوباره تکرار می‌شود که: چگونه ممکن است در طول قرون گذشته و زندگی پرفراز و نشیبی که بدون ثبات است، دین خدا همچنان کارایی داشته باشد و بتواند نقش خود را ایفا کند؟

با طرح چنین سوالی است که جاهلیت قد علم می‌کند و می‌گوید:

چون پاسخ به سوال مطرح شده منفی است پس انسان خود باید برای خود دست به وضع قوانین بزند؛ زیرا دین خدا مجموعه‌ای از قوانین ثابت است پس ممکن نیست با زندگی نوین و مدرن و متغیر امروزی هماهنگ و تطابق داشته باشد.

امروز انسان به کره ماه رسیده است و اتم را شکافته و دست به آفرینش شگفتی‌هایی زده است!

متأسفانه در میان مسلمانان کسانی نیز هستند که چنین سخنانی می‌گویند. واقعیت این است که چنین افرادی نه چیزی از شریعت و دین خدا می‌دانند، و نه چیزی از تاریخ امت‌شان. حتی به آثار گذشتگان خود مراجعه نکرده‌اند. آنان وقتی مبهوت پیشرفت‌های غرب شده و زیرتهاجم فکری و فشارهایی که جنگ‌های صلیبی در سرزمین‌های اسلامی اعمال کرده، قرار گرفته‌اند، به همه چیز خود پشت کرده‌اند:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

فِي آذَانِهِمْ وَقُفْرًا وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾ (فصلت: ۴۴)

«چنانچه قرآن را به زبانی جز عربی فرو می‌فرستادیم، حتماً می‌گفتند: اگر آیات توضیح و تبیین می‌گردید (چه می‌شد؟ و می‌گفتند:) آیا (کتاب) غیرعربی و (پیغمبر) عربی؟ بگو: قرآن برای غیرمؤمنان مایه‌ی کوری و کوری آنان است. آنان کسانی هستند که از دور صدا زده می‌شوند (این است که با وجود چشم و گوش باز، منادی‌گر را چنانچه باید نمی‌بینند و ندایی را که معلوم باشد نمی‌شنوند)».

زندگی انسان آن‌گونه که در ساختار کل هستی نمایان است، ثابت‌ها و متغیراتی دارد. در سال‌های اخیر که علم پیشرفت قابل توجه‌ای داشته است، این حقیقت حداقل نسبت به جهان مادی برای انسان بیشتر روشن شده است.

پیشرفت علم روشن کرده است که در این جهان تغییراتی دائمی وجود دارند؛ مثلاً: ستارگانی از بین می‌روند و ستارگانی به وجود می‌آیند. سُدیم بر روی هم انباشته می‌شود و ستارگانی را به وجود می‌آورد. معادن رادیواکتیو به معادن غیر رادیواکتیو تبدیل می‌شود و وزن اتمی آنها تغییر می‌کند. اما تمام این تغییرات در یک چارچوب ثابت که ترکیب ذره است، تغییرناپذیر می‌باشد، گرچه شکل خارجی جهان تغییر می‌کند.

در زندگی انسان، فرد مسلمان با چنگ زدن به دین خدا و آنگاه که مخلصانه به شعار «لااله الا الله» معتقد می‌گردد و اینچنین دل و درون و بصیرتش با نور الهی روشن می‌شود، به این واقعیت پی می‌برد که در این جهان اموری ثابت و اموری متغیر وجود دارند. آن وقت است که درک می‌کند در زندگی انسان اموری ثابت هستند که تغییرناپذیرند؛ زیرا اگر تغییر یابند زندگی رو به نابودی سیر می‌کند، و اموری نیز هستند که تغییر می‌کنند؛ زیرا اگر تغییر نکنند زندگی دچار هرج و مرجی می‌شود که هیچ قاعده و قانونی نمی‌تواند آن را کنترل نماید.

مسلمانان این واقعیت را به خوبی درک کرده‌اند که دین و شریعت خداوند ارتباطی کامل با حقایق موجود در زندگی دارد. در زندگی بشر اموری با قاعده و قواعد ثابت وجود دارند که بر متغیرات زندگی حکم می‌کنند. خداوند متعال در کتاب خود یا از طریق سنت پیامبرش ﷺ به تفصیل این امور ثابت توضیح داده است؛ اما متغیرات را به صورت مجمل و خلاصه ذکر کرده است و در این زمینه به عقل مؤمن ملتزم به مقتضیات «لااله الا الله» این اجازه را داده است که در به دست آوردن احکام مربوط به آن (امور متغیر)، براساس اصول و در چارچوب قواعد و احکام ثابت تلاش کند. بر این اساس بود که بعد از فوت پیامبر ﷺ و انقطاع وحی، بلافاصله «فقه» بوجود آمد. یعنی بعد از فوت پیامبر ﷺ مسلمانان در بکارگیری و تطبیق عملی دستورات دینی از کتاب خدا و سنت رسول کمک گرفته و در تمام امور به آنها مراجعه و براساس آنها اجتهاد می‌کردند.

اجتهاد وسیله و ابزاری دائمی است که ثابت‌ها و متغیرات را در زندگی انسان مسلمان به هم مرتبط می‌کند. وسیله‌ای است که زندگی مسلمان را در چارچوب برنامه و منهج الهی تا ابد حفظ می‌کند و نگه می‌دارد.

سکولارها با این ادعا که قدرت و توانایی ابطال دین و شریعت خداوند را دارند از آن دور شده و فاصله گرفته‌اند:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ

عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿ (صف: ۹-۸)

«می خواهند نور (آیین) خدا را با دهان هایشان خاموش کنند، اما خدا نور (آیین) خود را کامل می گرداند، هر چند کافران دوست نداشته باشند. خداست که پیغمبر خود را همراه با هدایت (آسمانی) و آیین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آیین را بر همه ی آیین های دیگر چیره گرداند، هر چند مشرکان دوست نداشته باشند».

برخی از سکولارها می گویند: اسلام چون دارای احکام و قوانین ثابت و غیر قابل تغییر است، و (به همین خاطر) چون توانایی جوابگویی به مسائل نوین زندگی بشری را ندارد، بنابراین در قرون معاصر کارآمد بودنش را از دست داده است. چنین افرادی از این بی خبرند که با گفتن چنین سخنان نسنجیده ای از دین خدا خارج می شوند. آنها با چنین سخنانی از اصل دین که عقیده است خارج می شوند. از عقیده که اولین باب ورود به دین خداست، خارج می شوند. آنان اگر چه از روی ناآگاهی نیز چنین سخنانی را بگویند؛ اما باید این را بدانند که با گفتن چنین سخنانی صفات علم و حکمت را از خداوند علیم و حکیم نفی کرده، گویی که معاذالله خداوند آگاهی نداشته است که در آینده، زندگی بشر متحول می شود، پس قوانینی را که وضع کرده است جوابگوی نیازهای بشر معاصر نیست و تدوین قوانین ثابت و اجرای آنها در زمان های متغیر امری نادرست و کاری دور از حکمت است.

برخی از آنها می گویند: اجتهاد امری بشری است. کسی که در مسائل دینی اجتهاد می کند و براساس آن عمل می کند، شریعت و قانون خداوند را بکار نگرفته است بلکه او در حقیقت به فهم بشری از قوانین خداوند عمل کرده است؛ بنابراین و بر این اساس شریعت خداوند و دین او چیزی است که وجود حقیقی و خارجی ندارد و آنچه هست تصور بشری از قوانین خداوند است و این تصور هم قابل تغییر است و چیزی که وجود حقیقی ندارد یا فاقد شکل و هیأت مشخصی است را به اجراء در بیاوریم و براساس آن عمل کنیم، گرچه به آن نیز قانون و قوانین خداوند گفته شود؟!!

گروه دیگر می گویند: مادامی که اجتهاد امری بشری است؛ پس چرا با خود روراست نباشیم و از خود شجاعت به خرج ندهیم و تصمیم جدی نگیریم که هر آنچه اسم شریعت و قانون خدا بر آن است را ملغی اعلام کنیم و بدون هیچ تکلفی به قوانین وضعی چنگ زنییم؛ زیرا قوانین وضعی، قوانینی مهیا و تغییرپذیر و هماهنگ با حوادثی هستند که در زندگی نوین بشری روی می دهند. از طرف دیگر، این قوانین وضعی چون ساخته ی دست بشری هستند پس دارای چنان قداستی نیستند که غیر قابل لغو و جانشین کردن قوانین وضعی دیگری به جای آنها باشند.

چنین افرادی اگر چه قانون گذاران زبردستی هم باشند، خود و دیگران را به شکلی بسیار روشن و زشت فریب می دهند. اختلاف در تفسیر نصوص دینی چیزی وارد و قابل قبول است. اختلاف در استفاده از قواعد ثابت برای استنباط از احکام متغیر نیز امری وارد و پذیرفتنی است. فقها چنین اموری را شناخته اند و برخی هم بر وجود اختلاف بین خود در این زمینه ها اقرار کرده اند، اما وجود چنین اختلافاتی را شکافی در شریعت یا وسیله ای برای لغو قوانین شریعت ندیده اند. حتی چنین اختلافاتی را به عنوان وسیله ای که باعث دگرگونی شریعت به گونه ای که فاقد وجود حقیقی گردد، ندیده و نمی شمارند.

مغالطه ناصوابی که در اینجا صورت می گیرد این است که:

چنین افرادی از چارچوبی که مجتهد در آن اجتهاد می کند بی خبرند و چنین گمان می کنند که جریان اجتهاد امری هرج و مرج و بدون یک چارچوب مشخص و معین است، در حالی که چنین نیست و حدود اجتهاد هیچ حلالی را حرام و هیچ حرامی را حلال نمی کند و هرگز با مقاصد شریعت در تضاد نمی باشد.

فرق اساسی بین اجتهادی که مجتهدین، با وجود اختلاف نظر، در آن ملتزم به یک چارچوب مشخص و معین هستند، با اجتهادی که مجتهدین در آن بدون هیچ قاعده و قانون مشخص دست به اجتهاد می زنند، تنها این است که، اجتهاد نوع دوم مصدرش چیزی جز هوای بشری نیست و چنین اجتهادی از نقص و معایبی که ناشی از قصور بشری در بسیاری از مسائل است، مصون نیست.

مسئله روشن تر از آن است که نیاز به مجادله و مناقشه داشته باشد.

آیا جوامعی که در آن، فقیهان هنگام اجتهاد، خود را ملتزم به تحریم فساد می دانند، با جوامعی که در آن، اجتهاد منجر به مباح شدن فساد می شود یکسانند؟!

آیا جوامعی که در آن، فقیهان هنگام اجتهاد، خود را ملتزم به تحریم ربا می دانند، با جوامعی که اجتهاد در آن، منجر به مباح شدن ربا و قرارداد آن به عنوان وسیله ای برای فعالیت های اقتصادی می شود، با هم یکسانند؟!

آیا جوامعی که در آن، فقیهان هنگام اجتهاد، خود را ملتزم و متعهد به رعایت چارچوب مشخص برای امر اجتهاد می - دانند، با جوامعی که اجتهاد در آن منجر به تخفیف مستمر مجازات و به تبع آن افزایش تخلفات می شود، با هم یکسانند؟!

اگر ما مسلمانان در اجتهادات خود به مقاصد شریعت خدا ملتزم و متعهد هستیم، سکولارها به چه چیزی ملتزمند؟!

در این دین، نظر ما متوجه خود شریعت، به عنوان وسیله ای برای حفظ جوامع از فساد است؛ اما آنچه مشخص و بدیهی است این که شریعت به تنهایی کاری را انجام نمی دهد.

قوانین خداوند قوانینی نیستند که بتوان جایگزینی برای آن پیدا کرد. قوانین خداوند مدون در کتابی هستند که آیاتش استوار و از طرف خداوند علیم و حکیم بیان گردیده اند. دین خدا یعنی همان مجموعه قوانین، برنامه ای کامل برای مداوا و معالجه ای امور است. این دین همه ای امور را مرتبط با هم می بیند و مداوای آنها را نیز مرتبط با هم می داند. به مثالی در این زمینه توجه کنید.

مسئله ی دزدی و قطع کردن دست را در نظر بگیرید. وقتی چنین امری بدون ارتباط با سایر امور و مسائل دیگر مطرح شود، برخی در جهت انکار و مخالفت با آن به نام دفاع از حقوق بشر و همکار با مجرم، موضع گیری می کنند و به ذهن

نیز چنین خطور می کند که آیا شایسته نیست مجازات در کمترین وجه از جوه بی رحمی (مثلاً زندانی) انجام گیرد؟!

چنین افرادی بدون آگاهی از قوانین اجرایی اسلام و چارچوب آن، سخن می گویند و نظر می دهند، و معجب شدن به قوانین موجود در غرب، فکر و ذهن آنها را تحت تاثیر قرار داده و بر آن مسلط شده است.

اسلام به اموری چون سرقت، تنها از دید جرم نمی نگرد و تنها از طریق اجرای مجازات، اقدام به مداوای آن نمی کند. در اسلام مجازات یکی از راه ها است که اسلام به آن پناه می برد و آن را بکار می گیرد.

منهج و برنامه‌ی خدا، نخست بکارگیری اسباب منع تخلف و جرم را هدف قرار می‌دهد (و پیروانش را به آن دستور می‌دهد) تا از این طریق هیچ تخلفی صورت نگیرد. بعد از آن ایمان به خدا و روز آخرت را متوجه دل‌ها می‌کند و رابطه‌ی فرد با خدایش را تقویت می‌کند، رابطه‌ای که در دل شرم از خداوند و دوستی و محبت و ترس نسبت به او را ایجاد می‌کند؛ محبتی که منجر به اطاعت از او و ترسی که منجر به دوری گرفتن از خشم و غضب او می‌شود را به وجود می‌آورد:

﴿وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾ (اسراء: ۵۷)

«و به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناکند».

بعد از آن، اصول دوستی و محبت و ترحم نسبت به یکدیگر را در جامعه تقویت و روابط برادری را بین افراد جامعه استحکام می‌بخشد:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ (حجرات: ۱۰)

«همانان مؤمنان برادران یکدیگرند».

بعد از تقویت چنین اصولی، بنیان خانواده را محکم می‌کند، پناهگاهی که فرزندان در آنجا تربیت می‌یابند و براساس خلق و خوی اسلامی رشد می‌کنند.

علاوه بر این معنویات، بر «ولی امر» واجب می‌کند که مقداری از اموال و ثروت ثروتمندان را به عنوان واجبی از آنان گرفته و در صورت روبرو شدن با مخالفت آنها و خودداری از دادن آن، با آنها وارد جنگ شود و پس از گرفتن مال، آن را به نیازمندان جامعه ببخشد. و در نهایت بیت المال را مسئول می‌کند که از ناتوانان و از کار افتادگان جامعه حمایت کند، و زندگی مردم را سروسامان ببخشد.

وقتی حال و وضعیت جامعه‌ی اسلامی چنین است، مسئله‌ی دزدی و سرقت یا به وجود نمی‌آید یا کسی هم که دست به دزدی می‌زند معذور نیست.

با وجود تمام این مسائل، در جامعه‌ی اسلامی اگر کسی دست به دزدی زد، حد که همان قطع دست است بر او اجرا نمی‌شود مگر این که قاضی بعد از تحقیقاتی حکم به غیرمعذور بودن او بدهد.

روزی کارگران «حاطب بن بلتع» شترمردی از طایفه‌ی «مزینه» را دزدیدند. دزدان را نزد عمر رضی الله عنه آوردند. «کثیر بن صلت» دستور به قطع دست آنان داد. امیرالمؤمنین آن را رد کرد و به «حاطب» گفت: به خدا سوگند اگر نمی‌دانستم که از این بردگان کار می‌کشی و آنها را به حدی گرسنه نگه می‌داری که محرّمات خداوند برای آنها حلال می‌شود، دست آنها را قطع می‌کردم. حال به جای آن غرامتی را از تو می‌گیرم که بر تو سخت آید. سپس به مرد مسنی نگریست و فرمود: بهای شترت چقدر است؟ گفت: چهارصد درهم. فرمود: ای حاطب به او هشتصد درهم بپرداز.

زیبایی عدالت الهی که در شریعت او جلوه می‌کند، چنین اجرا می‌شود.

منحرفین و گمراهان وقتی هدایت دلنشین الهی را رها می‌کنند و به دنبال قوانینی می‌روند که چنان منجر به شیوع فساد و تباهی در جامعه می‌شود که تمام جوامع بشری را در بر می‌گیرد و همه از دست آن به تنگ می‌آیند، در مقابل خداوند چه جوابی خواهند داشت؟!

﴿ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾ (مائده: ۵۰)

«آیا فاسقان جوئیای حکم جاهلیت هستند؟ چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خدا حکم می کند؟» آنچه گذشت اشاراتی گذرا بر برخی از ویژگی های منحصر به فرد شریعت ربّانی بود. هدف ما، در اینجا، بیان و ذکر چنین مطالبی نیست بلکه هدف تاکید بر این نکته ی مشخص است که: در دین خدا یعنی اسلام بین عقیده و شریعت رابطه ای محکم و استوار وجود دارد. و تاکید بر این که حکم کردن بر اساس آنچه خداوند نازل فرموده است، جزو مقتضیات «لااله الا الله» به حساب می آید، آن گونه که ایمان و عبادت جزو مقتضیات آن بودند. تمام این مسائل جزو اصلی ایمان به خداوند هستند، اگر یکی از آنها نقض شود، ایمان به طور کلی نقض خواهد شد.

مقتضیات اخلاقی «لااله الا الله»

این حدیث پیامبر ﷺ مدتی مرا بسیار به خود مشغول کرد:

«أَرْبَعٌ مِنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَإِنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ التَّقَاتِ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا حَدَّثَ كَذَبًا، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ» (مسلم رحمته الله)

«چهار صفت هستند که اگر در کسی جمع شوند، آن شخص منافق است و اگر کسی دارای یکی از آنها باشد، آن شخص صفتی از صفات نفاق را دارد تا زمانی که آن را از خود دور کند. این چهار صفت عبارتند از:

۱- هرگاه سخن گوید، دروغ گوید.

۲- هرگاه عهد و پیمان دهد، خیانت کند.

۳- هرگاه وعده دهد، خلاف کند

۴- هرگاه با کسی دشمنی ورزد، در دشمنی افراط کند.»

به این فکر می‌کردم که مسئله‌ی نفاق مسئله‌ای است عقیدتی اما مسائلی چون دروغ، خیانت، خلاف وعده و افراط در دشمنی، اساساً مسائلی اخلاقی به شمار می‌آیند.

سبحان الله! با بیان چنین مطلبی به این صراحت، چگونه گروهی این چنین تصور می‌کنند که مسائل اخلاقی هیچ ارتباطی با مسئله‌ی عقیده ندارد؟!

به نظر من عقیده و اخلاق رابطه‌ای مشخص و معین با هم دارند. با یقینی که به این مطلب دارم، درباره‌ی مقتضیات اخلاقی «لااله الا الله» مطالبی را خواهم نوشت و مطمئنم که رابطه‌ی «لااله الا الله» با «مسائل اخلاقی» رابطه‌ای ناگسستنی است.

یک بار نسبت به مجادله‌ای که در یک مجله دانشگاهی بین دو نفر صورت گرفته بود، بسیار تعجب کردم. در این مجله که از طرف دانشکده عقیده چاپ شده بود، دانشجویی درباره‌ی ارتباط مسائل اخلاقی با عقیده، سخن گفته بود. یکی از دانشجویان مصرانه به او گفته بود که اخلاق و عقیده هیچ ارتباطی با هم ندارند، موضوع عقیده، الهیات و مسائل مربوط به آن، همچون نبوت و... است در حالی که اخلاق موضوعی مستقل از آن است.

این مجادله مرا به شدت تکان داد، مخالفت از طرف دانشجویی مستعد مطرح شده بود که داعی مشهوری نیز بود. تحلیل من در آن روز از مسئله این بود که سبب چنین تفکری، مسئله‌ی تفکیک «لااله الا الله» از مقتضیات مربوط به آن است، مسئله‌ای که سبب نابودی امت شده است.

در اولین سوره نازل شده بر پیامبر ﷺ، توجیحات اخلاقی روشنی وجود دارد، در حالی که هدف از نزول سوره تصحیح عقیده است، عقیده‌ای که پیامبر ﷺ با آن مبعوث شد تا به وسیله‌ی آن با جاهلیتی روبرو شود که در آن روز زمین را پُر کرده بود:

﴿ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ * كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى * إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعَى * أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى * أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى * أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى * أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى * أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى * كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهَ لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ * كَذِبَةٍ * خَاطِبَةٍ * فَلَئِنَّ نَادِيَهُ * سَنَدُعُ الرِّبَانِيَةَ * كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ ﴾ (علق: ۱۹-۱)

«ای محمد) بخوان به نام پروردگارت، آن که (همه جهان) را آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان، پروردگار تو بزرگوarter و بخشنده تر است. همان خدایی که به وسیله ی قلم آموخت. به او چیزهایی را آموخت که نمی- دانست. قطعاً انسان ها سرکشی و تمرّد می آغازند، اگر خود را بی نیاز ببینند. مسلماً بازگشت به سوی پروردگار تو خواهد بود. آیا دیده ای کسی را که نهی می کند و باز می دارد. بنده ای را چون به نماز ایستد؟ به من بگو: اگر (این طاغی) بر طریق هدایت می بود. یا این که به تقوا و پرهیزگاری دستور می داد (آیا برایش بهتر نبود؟) به من بگو: اگر تکذیب کند و پشت کند، آیا نمی داند که خداوند او را می بیند؟ هرگز. هرگز. اگر او پایان ندهد، موی پیشانیش را می گیریم و کشان کشان (او را به سوی دوزخ) می بریم. موی پیشانی دروغگوی بزهکار. بگذار او همنشینان و هم مجلسیان خود را صدا زند و به کمک بطلبد. ما هم به زودی فرشتگان مأمور دوزخ را صدا می زنیم. هرگز. هرگز. از او اطاعت مکن و (برای پروردگارت) سجده ببر و (به او) نزدیک شود».

در کتاب دیگری به این مطلب اشاره کرده ام که: سرآغاز شناخت انسان از پروردگارش با معلوماتی است که مشرکین آنها را می دانستند و خدا را با آنها می شناختند؛ موضوعاتی از جمله: خداوند خالق انسان است. او انسان را از خون بسته آفریده است و... این همان مطالبی است که خداوند در قرآن به آنها اشاره کرده است و به این مطلب نیز اشاره کرده که انسان ها، در طول تاریخ، به آن اعتراف کرده اند:

﴿ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ﴾ (لقمان: ۲۵)

«اگر از آنان پرسی چه کسی آسمان و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا».

﴿ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ﴾ (زخرف: ۸۷)

«اگر از آنان پرسی چه کسی آنها را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا».

﴿ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ﴾ (معارج: ۳۹)

«هرگز، همانا ما آنها را از چیزهایی خلق کرده ایم که می دانند»

﴿ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴾ (واقعه: ۶۲)

«شما که پیدایش نخستین را دانسته اید، پس چرا یادآور نمی گردید».

اما چنین معرفت و شناختی که خداوند به آنها اشاره می کند، هیچ نتیجه و ثمره ای در دل های منحرفین برجای نگذاشت، زیرا شرک ریشه ی زنده ی ایمان را در دل هایشان از بین برده بود، ریشه ی ایمان به یگانگی خداوند، ریشه ای که خداوند انسان را براساس آن خلق کرده است (همان فطرت خداجوی انسان):

﴿ فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (روم: ۳۰)

«این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است دین و آیین محکم و استوار، ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند.»

این مسئله باید دوباره در دل‌ها زنده می‌شد تا بار دوم نتیجه و ثمره‌ی صحیحی بدهد، پس وحی کار خود را از تعلیم دادن انسان آغاز کرد، از آگاه کردن او نسبت به این که پروردگارش او را از خون بسته آفریده است، و با قلم به او علم و آگاهی داده است، علم و آگاهی نسبت به هر آنچه نسبت به آن جاهل است. پس خلقت انسان و تبدیل او از خون بسته‌ی بسیار ناچیز، به انسان کامل، و تعلیم او، همه و همه از فضل خداست:

﴿ وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾

(نحل: ۷۸)

«خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید.»

بخشیدن این فضایل از طرف خدا به انسان، اقتضای این را دارد که او خدایش را شکر گوید، و به وسیله عبادت موحدانه-ی او، متوجه‌اش شود، و در این زمینه دچار شرک نشود. اما دل‌های منحرف از حق، یاغی شده و در مقابلش خاضعانه موضع‌گیری نمی‌کنند و نسبت به آن کوتاهی می‌کنند و راه خطا و اشتباه را در پیش می‌گیرند:

﴿ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْصَمَ * علق: ۷-۶ ﴾

«قطعاً انسان‌ها سرکشی و تمرد می‌آغازند. اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببینند.»

طغیان یک نوع اخلاق و رفتار است. اخلاق و رفتاری جاهلی که دارای عوامل مختلفی است که در این آیات به دو مورد از آن عوامل اشاره می‌شود:

۱- توهم بی‌نیازی انسان از خالق و آفریده‌اش. او از همه چیز و همه کس بی‌نیاز است؛ زیرا خداوند او را بر تمام مخلوقاتش برتری داده است.

۲- عدم ایمان به روز قیامت و زنده شدن دوباره‌ی او پس از مرگ و در نتیجه عدم اعتقاد به این که خداوند در آن روز بندگانش را نسبت به آنچه در دنیا انجام داده‌اند آگاه و درباره‌ی آنها از او سوال خواهد شد.

آیات، انسان را از بیماری و مرضی که در جاهلیت دل‌ها را در بر گرفته بود، و در اثر آن، مردم راه سرکشی را در پیش گرفته بودند، آگاه می‌کند، سپس شروع به مداوای آن بیماری می‌کند. او را متوجه این مطلب می‌کند که هر آنچه انسان از آنها استفاده می‌کند همه و همه نعمت خداوند هستند، و خداوند روزی را مقرر کرده است که انسان را به خاطر آن همه نعمت مورد بازخواست و محاکمه قرار دهد و بر اساس استفاده‌ی صحیح یا غیر صحیح از آن او را پاداش یا عذاب دهد:

﴿ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴾ (علق: ۵-۳)

«بخوان پروردگار تو بزرگوار است. همان خدایی که به وسیله‌ی قلم آموخت. به او چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست.»

﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾ (علق: ۸)

«مسلماً بازگشت به سوی پروردگار تو می‌باشد».

آیات را دنبال می‌کنیم تا به جایی می‌رسیم که خداوند می‌فرماید:

﴿كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لَسَفَعَا بِالنَّاصِيَةِ * نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ﴾ (علق: ۱۶-۱۵)

«هرگز هرگز. اگر او پایان ندهد موی پیشانی‌اش را می‌گیریم و کشان کشان می‌بریم، موی پیشانی دروغگوی بزهدار».

در این آیات به یکی دیگر از صفات و اخلاق جاهلی برخورد می‌کنیم و آن صفت «دروغ گفتن» است. دروغ مذکور در آیه دامنه‌اش بسیار وسیع تر از دروغ مصطلح در میان مردم است. تکذیب و دروغ در اینجا متوجه خداوند است؛ تکذیب سرشتی که خداوند انسان‌ها را بر اساس آن آفریده است. تکذیب حق و موازینی که خداوند به وسیله‌ی آن آسمان‌ها و زمین را آفریده است و...

در مقابل به صفاتی اشاره دارد که انسان مؤمن خود را متخلق به آنها می‌کند. این صفات پسندیده عبارتند از: تقوا در مقابل تمرّد، سجود و تقرّب به خدا به وسیله‌ی اعمال صالح در مقابل تکذیب خدا و حق و حقیقت.

چنین دید روشنی به اخلاق و مسائل مربوط به آن، در اولین سوره‌ای که مربوط به عقیده است، خود دلیلی روشن بر ارتباط محکم بین عقیده‌ی صحیح و اخلاق والا، و عقیده‌ی منحرف و اخلاق پست است.

آیات قرآن با بیان مستمر مطالب ذکر شده و مطالبی چون آن، به وجود رابطه‌ی محکم بین عقیده و اخلاق اشاره و بر این مطلب تاکید دارند:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (مؤمنون: ۱۱-۱)

«مسلماً مؤمنان رستگارانند، کسانی که در نمازشان خشوع دارند، و کسانی که از بیهوده و یاوه روی گردانند و کسانی که زکات مالی به در می‌کنند، و عورت خود را حفظ می‌کنند مگر از همسران و کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت نیست، اشخاصی که غیر از این را دنبال کنند متجاوزند. و کسانی که در امانت داری خویش امین و در عهد خود برپیمانند. کسانی که مواظب نمازهای خود می‌باشند. آنان مستحق بهشت هستند. آنان بهشت برین را تملک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند».

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا * وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا * وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا * وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا

يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا
صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا * وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا * وَ
الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا * وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يُخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا * وَ
الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا * أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ
فِيهَا حَيَّةً وَسَلَامًا * خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٣-٧٦﴾ (فرقان: ٦٣-٧٦)

«و بندگان خدای رحمان کسانی اند که آرام روی زمین راه می روند، و هنگامی که نادانان آنها را مخاطب قرار می دهند، سلام متارکه با ایشان گویند. و کسانی هستند که شب را با سجده و قیام به روز می آورند. و کسانی هستند که پیوسته می - گویند: خدایا! عذاب دوزخ را از ما دور کن، زیرا عذاب آن (گریبانگیر هر کس شد) جدا نمی گردد. بی گمان دوزخ بدترین قرارگاه است. و کسانی هستند که به هنگام خرج کردن نه زیاده روی می کنند و نه سختگیری بلکه در میان این دو میانه روی را رعایت می کنند. و کسانی هستند که با الله معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند و پرستش نمی نمایند، و انسانی را که خداوند خونس را حرام کرده است به قتل نمی رسانند، مگر به حق، و زنا نمی کنند، چرا که هر کس این را انجام دهد کیفر آن را می بیند. عذاب او در قیامت مضاعف می گردد و خوار و ذلیل جاودانه در عذاب می ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند بدی ها و گناهان آنها را به نیکی تبدیل می کند و خداوند آمرزنده و مهربان است. کسی که توبه کند و کارشایسته انجام دهد و کاملاً به سوی خدا باز می گردد و کسانی که بر باطل گواهی نمی دهند و هنگامی که کارهای یاوه و سخنان پوچ را ببینند و بشنوند بزرگوارانه می گذرند. و کسانی هستند که هنگامی به وسیله آیات پروردگارش پند داده شدند همسان کران و نایبانیان بر آن فرو نمی افتند. و کسانی هستند که می گویند: خدایا همسران و فرزندان به ما عطا فرما که باعث روشنی چشمانمان گردند، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان. به ایشان بالاترین درجات و عالی ترین منزلگاه های بهشت داده می شود در برابر صبر و استقامتشان، و در آن، بدانان درود و سلام گفته می شود. در آنجا جاودانه می مانند. چه قرارگاه خوب و چه جایگاه زیبایی».

آیا ممکن است در این آیات، با توجه به مفهوم آنها، عقیده را از اخلاق جدا کرد؟

هرگز. تمام این صفات و رفتارهای اخلاقی با پذیرش مسئله ی الوهیت خداوند یعنی همان «لااله الا الله» رنگ می گیرند و معنا و مفهوم می دهند و محقق می شوند.

توجه به مقتضیات اخلاقی «لااله الا الله» قبل از هر چیز، ما را متوجه این مطلب می کند که «اخلاق» پیمانی است با خدا:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ
الْمِيثَاقَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ * وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَدَرَّءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ﴾ (رعد: ٢٢-١٩)

«پس آیا کسی که می داند که آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است حق است، همانند کسی خواهد بود که نابینا است؟! تنها خردمندان درک می کنند. آن کسانی که به عهد خدا وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند، و کسانی که برقرار می دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آنها دستور داده است، و از پروردگارشان می ترسند و از محاسبه بد هراسناک هستند، کسانی که (در برابر مشکلات) به خاطر پروردگارشان شکیبایی می کنند و نماز را چنانچه باید بخوانند، می خوانند، و از چیزهایی که به آنان داده ایم به گونه پنهان و آشکار می بخشند و خرج می کنند، و با انجام نیکی ها بدیها را از میان بر می دارند، آنان عاقبت نیک دنیا (که بهشت است) از آن ایشان است».

﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...﴾ (مائده: ۷)

«به یاد آورید نعمت خدا را بر خود، و به یاد آورید پیمانی را که با شما بست، بدانگاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم».

پیمان و عهد واقعی یعنی پیمان: شنیدیم و اطاعت کردیم همان پیمان «لااله الا الله» است؛ پیمانی که، التزام به دستورات نازل شده از سوی خدا را در بر دارد.

اخلاق باید مصدر التزامی داشته باشد که شهوت های درونی را کنترل کند. از طرف دیگر خداوند این غرایز را برای حکمت هایی آفریده است:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (آل عمران: ۱۴)

«برای مردم، محبت شهوات جلوه داده شده، از قبیل عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلافت و الوف طلا و نقره و اسب های نشان دار و چهارپایان و کشت و زرع. این ها سرمایه های زندگی پست (مادی) هستند (آنگاه که به عنوان هدف قرار گیرند)».

این نعمت ها و نعمت های مشابه آنها محرک هایی هستند که انسان را در جهت تحقق آبادانی زمین که یکی از اهداف آفرینش و یکی از وظایف اخلاقی و خلافت او در زمین است، به حرکت و فعالیت وادار می کنند:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰)

«آنگاه که پروردگارت گفت: همانا من در زمین جانشین بیافرینم».

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ (هود: ۶۱)

«اوست که شما را از زمین آفریده و آبادانی را به شما واگذار نموده است».

از طرف دیگر چون قرار است انسان مورد آزمایش و امتحان قرار گیرد لذا وجود آنها و استفاده ی از آنها برای او ضروری است:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (کهف: ۷)

«ما همه ی چیزهای روی زمین را زینت آن کرده ایم، تا ایشان را بیازماییم که کدامیک کار نیکوتر می کنید».

با این وجود خداوند خوب می‌داند که وجود چنین نعمتهایی بدون قاعده و قانون معین و بدون وجود یک چارچوب مشخص، کاری است بیهوده و ویرانگر که وجود و هستی انسان را به خطر می‌اندازد و نابود می‌کند، و انسان را به جایی تنزل می‌دهد که پست تر از حیوانات می‌گردد، در نتیجه زندگی‌اش دچار هرج و مرج می‌گردد، پس باید این غرایز دارای یک چارچوب معین و مشخص باشند.

چارچوب غرایز همان اخلاق و مسائل مربوط به آن است.

جاهلیت معاصر که گاهی متأثر از «فروید» و گاهی متأثر از «دورکایم» و گاهی متأثر از «مارکس» است، چنین گمان می‌کند که اخلاق امری بی‌قاعده و قانون است و در سرشت انسان هیچ جایگاهی ندارد، و به جای این که سودی به انسان برساند نزدیک است قیدوبندی شوند و مانع رشد او گردند. این اخلاقیات دارای تعبیرهایی تغییرپذیرند که هیچگاه برحالتی ثابت پایدار نمی‌مانند، و اصلاً شایسته نیست که ثابت باشند.

حقیقت این است که انسان فطرتاً دارای اخلاقیات و رفتارهایی است (یعنی خنثی نیست):

﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (شمس: ۱۰-۷)

«سوگند به نفس آدمی و آنکه او را ساخته و پرداخته کرده است، سپس به او گناه و تقوا را الهام کرده است، کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویش را پاکیزه دارد و کسی ناکام می‌گردد که نفس خویش را (به معاصی) بیالاید».

انسان دارای دو طبیعت و سرشت متناقض و متضاد است. او همچون حیوانات نیست که یک راه پیش روی خود داشته باشد. دو راه پیش روی انسان قرار دارد و قدرت تشخیص آن دو و انتخاب یکی و رها کردن دیگری به او الهام شده است.

داشتن چنین قدرت تشخیص و انتخابی باعث شده که ارزش‌های اخلاقی برای اعمالش مطرح شود. تمام اعمال او وابسته به انتخاب یکی از دو راه است، راهی که او را به سر منزل مقصود می‌رساند و راهی که او را به نابودی می‌کشاند.

ما نمی‌گوییم حیوانات فطرتاً با اخلاق و دارای مسائل اخلاقی هستند؛ چرا که حیوانات دارای یک راه هستند و گریز و تخلف از آن ممکن نیست. این راه راهی جز گزینه نیست (هدایت تکوینی). و براین اساس وقتی حیوانات به انگیزه‌ی فطریشان جواب مثبت می‌دهند هرگز نمی‌گوییم کار مثبتی انجام داده‌اند، زیرا در جواب دادن به انگیزه‌های فطریشان مختار نیستند. اما داستان انسان چیز دیگری است. انسانی که خداوند قدرت تشخیص و انتخاب را به او داده است، بدون شک برخی از اعمالش نیک و برخی دیگر زشت و ناپسند است. این همان ارزش اخلاقی است که به اعمال انسان تعلق دارد و از آن جدا نمی‌شود.

مسئله این نیست که رفتارهای انسان ذاتاً دارای ارزش اخلاقی یا فاقد ارزش اخلاقی هستند، به گونه‌ای که جاهلیت معاصر سعی و تلاش می‌کند در آنها شک ایجاد کند. بلکه مسئله، مسئله معیارها است. چه کسی است که خیر یا شر بودن اعمال را مشخص می‌کند؟ چه کسی است که می‌گوید: این عمل عملی نیک و آن یکی زشت، این یکی مباح و آن یکی مکروه، این یکی حلال و آن یکی حرام است؟ اصل مطلب همان چیزی است که بیان شد. این مسئله، مسئله‌ای

است که از همان اوایل وجود انسان به خداوند که معبود اوست مرتبط بوده است و این که آیا مشخص کردن محدوده‌ی آن حق خداست یا غیر خدا؟

وقتی خداوند معبود است، پس معیارهایی که باید بر اساس آنها کار کرد، معیارهایی خدایی هستند، اما اگر معبود کس دیگری غیر از خداست، یا معبود کسی است که با خدا شریک است، پس در این صورت معیارها، معیارهای غیر خدایی می باشند، این غیر خدا خواه عقل گروهی باشد که «دورکایم» بدان معتقد است، خواه به قول «مارکس» اوضاع اقتصادی جامعه باشد، خواه مصلحت عمومی. تمام این‌ها در نهایت دست ساخته‌ی شیطان می باشند. پس بر این اساس عبادت دو نوع است، عبادت خدا و عبادت شیطان:

﴿ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴾ (یس: ۶۱-۶۰)

«ای آدمیزادگان! مگر من به شما سفارش نکردم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شماست، و مرا پرستید و بس که راه راست همین است؟».

و اخلاق «لا اله الا الله» اینگونه متصل و مرتبط می شود.

خدایی که غیر از او فرمانروا و فریادسی نیست، خدایی که خالق و رازق و حافظ و بزرگووار و شکوهمند و فرازمند و والامقام است. تنها اوست صاحب امر و تنها او توانایی مشخص کردن خوب و بد بودن امور را دارد و تنها او شایستگی این را دارد که بگوید: این حلال و آن حرام، این نیک و آن زشت، این مباح و آن مکره است. چون او علیم و خبیر است، پس تنها او توانایی مشخص کردن محدوده‌ی خیر و شر را دارد، تنها او می تواند به طور دقیق معیارهای اخلاقی را مشخص کند، همانطور که چارچوب شریعت را به طور دقیق معین کرده است. پس در هر دو حالت و زمینه (مسائل اخلاقی و مسائل قانون گذاری و تشریح) مصدر و منبع یکی، و ارزش‌ها نیز یکی است.

وقتی به منهج تربیتی اسلام نظری می افکنی، منهجی که این اخلاقیات را در قالب رفتارهای زنده به نمایش می گذارد، آنوقت در می یابیم که معیارهای الهی که خود تعلیم دهنده‌ی آنهاست، تهنه معیارهایی هستند که انسان صالح و جامعه و امت صالح را بوجود می آورند و مؤمن را بعد از شهادت بر وحدانیت خدا و فرمانورا و فریادس بودن او، و ادار به بستن عهد و پیمان با خدای خود می کنند عهد و پیمانی که در دو کلمه‌ی «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» یعنی «شنیدیم و فرمان بردیم» خلاصه می شود.

﴿ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴾ (بقره: ۲۸۵)

«فرستاده خدا معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های او و پیامبرانش ایمان داشته و (می گویند) میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم. و می گویند: (اوامر و نواهی خدا را توسط محمد) شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را می خواهیم و بازگشت به سوی توست.».

﴿ وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَ اتَّقْتُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا ﴾ (مائده: ۷)

«و به یاد آورید نعمت خدا را بر خودتان، و به یاد آورید پیمانی را که با شما است، بدانگاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم».

«شنیدیم و اطاعت کردیم». این همان عهد و پیمان است. این عهد و پیمان، محکم ترین ریسمانی است که انسان به آن جنگ می زند.

جاهلیت معاصر آنگاه که تدریجاً دین خدا را از صحنه‌ی زندگی کناره زد، ریسمانی که او را به اخلاقیات مرتبط سازد، رها کرد (و از آن روز به بعد) گاه گاهی اخلاقیات را در روابط اجتماعی دنبال می کرد و گاه گاهی در طبیعت بشری و گاه گاهی نیز مصلحت را ملاک و معیار اخلاقیات قرار می داد و در نهایت روابط ساختگی از کار افتادند و در نتیجه از اخلاقیات فاصله گرفت.

هیچ ریسمانی همانند ریسمان عهد و پیمان با خدا نیست. این همان چیزی است که معیارهای صحیح را مشخص می کند و آنها را تقویت می کند و تحکیم می بخشد، چنان تحکیمی که در مقابل فشارهایی که اخلاقیات غیر را حاکم می کنند محکم و استوار ایستاده است؛ این فشارها خواه فشارهای داخلی باشند که از غرایز سرچشمه می گیرند، خواه فشارهای خارجی باشند که سرچشمه‌ی آنها اعمال طاغوت‌هایی است که به جای خداوند بر زندگی مردم خدایی می کنند، طاغوت‌هایی سیاسی، اقتصادی، فکری و یا عرف‌های ناپسندی که تمام جاهلیت را دربر گرفته‌اند؟

منهج قرآن استحکام بخش روابط اخلاقیات با الوهیت خداوند یعنی همان «لااله الا الله» است.

به این آیه از سوره لقمان توجه کنید:

﴿ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَمَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴾ (لقمان: ۱۴)

«ما به انسان درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش به او حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه ای دچار شده است. پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است که هم سپاس گذار من و هم پدر و مادرت باش و بدان که بازگشت به سوی من است».

خداوند در این آیه فرزندان را سفارش به برخورد نیک با والدین می کند، به ویژه مادر، آن هم به خاطر ضعف‌های تدریجی که او در اثر حمل فرزند و وضع و شیردادن و تربیتش تحمل می کند. حال انسان این سفارش را چگونه اجرا می کند؟ چگونه از والدینش سپاسگذاری می کند؟ با تشکر از خداوند، یعنی با رجوع به اصل آن عهد و پیمانی که با او بسته است (سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا).

پیمان، پیمان با خداست. عهد بر سمع و اطاعت از اوست. در پناه این میثاق است که همه‌ی روابط مربوط به اخلاقیات شکل می گیرند و به اجرا در می آیند:

﴿ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْفُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ ﴾ (رعد: ۲۱-۲۰)

«خردمندان آنانی هستند که به عهده‌ی که با خدا بسته اند وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند. و آنان که برقرار می دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آن ها دستور داده است و از پروردگارشان می ترسند و از حساب بد روز قیامت ترسناک هستند.»

برقراری و پایبند بودن به تمام روابط امر شده از طرف خداوند در این عهد و پیمان جای دارند. سرآغاز این روابط رابطه-ی انسان با خداست. رابطه‌ی عبادت خالصانه و به دور از هر رنگ و بوی شرک نسبت به خدا. سپس رابطه‌ی صحیح با والدین:

﴿ وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُمَّةً وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلْمِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ﴾ (اسراء: ۲۴-۲۳)

«پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هر دو آن ها نزد تو به سن پیری برسند. اف به آنان مگو و بر سر ایشان فریاد مزن و با سخنان محترمانه با آنان سخن بگو. و بال تواضع و مهربانی را بر ایشان فرود آور و بگو: پروردگارا! بدیشان مرحمت فرما، همانگونه که آنان در کوچکی (به من رحم کردند و) مرا تربیت کردند.»

بعد از والدین، ارتباط با نزدیکان و همسایگان:

﴿ وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُحْتَالًا فَخُورًا ﴾ (نساء: ۳۶)

«خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او قرار مدهید و به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، در ماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، و دوست و همیشین (همدمان در سفر و در حضر)، مسافران، و بندگان و کنیزان تان نیکی کنید. بی گمان خداوند کسی را دوست نمی دارد که خودخواه و خودستا باشد.»

سپس دامنه‌ی تعهدات اخلاقی توسعه می یابد و تمام انسان ها و تمام روابط را در بر می گیرد.

اخلاق در «اسلام» منحصر به موارد خاصی نیست.

در اسلام «سیاست» دارای قواعد و اصول اخلاقی خاصی است:

﴿ وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ﴾ (نساء: ۵۸)

«و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید، دادگرانه داوری کنید.»

«اقتصاد» دارای اصول و قواعد اخلاقی خاصی است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ كُنْتُمْ تُبْغِئُونَ فَلَئِنَّ أَمْوَالَكُمْ لَأَنْتُمْ لَأَتَّظِلُّونَ وَ لَا تَظْلُمُونَ * وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَىٰ اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴾

(بقره: ۲۸۱-۲۷۸)

«ای مؤمنین! از خدا بپرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده است رها کنید اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکردید بدانید که به جنگ با خدا و رسولش برخاسته‌اید، و اگر توبه کردید اصل سرمایه هایتان از آن شماست، نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید. و اگر (بدهکار) تنگدست باشد، او را تا هنگام توانایی مهلت دهید. و اگر ببخشید برایتان بهتر خواهد بود اگر بدانید (که این کار شما چقدر نزد خدا اجر و پاداش دارد این کار را می‌کنید) و از عذاب روزی بترسید که در آن به سوی خدا بازگردانیده می‌شوید، سپس به هر کس آنچه فراعنگ آورده است به تمامی (جزایش) بازپس داده می‌شود و به آنان ستم نخواهد شد».

روابط خانوادگی، روابط جنسی، روابط اجتماعی، روابط مسلمان با غیرمسلمان، روابط صلح و جنگ، تمام این روابط اصول و قواعد اخلاقی خاص به خود را دارند.

دایره‌ی اخلاقیات در دین خدا به حدی گسترده است که تمام بشر و تمام مسائل مربوط به او را در بر می‌گیرد. در این دین حتی غذا خوردن، لباس پوشیدن، مسکن و... دارای آداب و اصول اخلاقی خاصی است. بله، اخلاق در اسلام دامنه-اش چنان وسیع است که غیر بشر را هم در بر می‌گیرد.

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَانَ مَا أَكَلَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةٌ وَ مَا سُرِقَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةٌ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ وَ مَا أَكَلَتِ الطَّيْرُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ وَ لَا يَرُؤُهُ أَحَدٌ إِلَّا كَانَ لَهُ صَدَقَةٌ» (مسلم رحمته الله)

«هیچ مسلمانی نهالی را نمی‌کارد مگر این که آنچه از آن خورده می‌شود برای او صدقه است. و آنچه از آن دزدیده می‌شود و آنچه که حیوانات می‌خورند و آنچه که پرندگان می‌خورند و هر کس که به سوی آن دستش را دراز کند، برای او صدقه به حساب می‌آید».

و در حدیث دیگر می‌فرماید:

«فِي كُلِّ كَيْدٍ رَطْبَةٌ أَجْرٌ» (بخاری رحمته الله)

«علف و آب دادن به هر جاننداری اجر و ثواب دارد».

حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید:

«اگر گوسفندی در عراق یا صنعا بلغزد مسئول آن خواهم بود که چرا راه را برای او هموار نکرده‌ام».

هدف ما در این قسمت از کتاب بحث درباره‌ی اخلاقیات و آداب نیست، زیرا چنین موضوعی به یک مدرسه‌ی متخصصانه نیاز دارد و کتاب خدا و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله منبعی سرشار در این زمینه هستند.

هدف ما در اینجا بیان ارتباط اخلاقیات و آداب با «لااله الا الله» و بیان شمولیت این اخلاقیات و جایگاه آن در ساختار دین اسلام است، چنان جایگاه و چنان شمولیتی که اولین سوره و آخرین آیه‌ی نازل شده، به مسائلی اشاره دارند که مسائلی عقیدتی-اخلاقی می‌باشند.

با وجود چنین ارتباط تنگاتنگ بین عقیده و اخلاق در دین اسلام و تأکید بر آن در آموزه‌های دینی، مسلمانان را می‌بینیم که از اخلاقیات بهره‌ی چندانی ندارند و این مسائل را از چارچوب عقیده‌ی اسلامی یعنی چارچوب «لااله الا الله» خارج کرده‌اند و کارشان به جایی رسیده است که در عصر حاضر و در جوامع جاهلی معاصر بیش از همه کس به آن نیازمند هستند.^۱

مردم امروز جز آنهایی که خدا به آنها رحم کند، در بی اخلاقی و بی بند و باری به سر می‌برند:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ (روم: ۴۱)

«فساد و تباهی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند، پدیدار گشته است».

اما جاهلیت معاصر چنان وانمود می‌کند که از مسائل اخلاقی بهره‌مند است و بر تربیت فرزندان بر اساس آن بسیار حریص است.

ما با وجود زیبایی‌های ظاهری که این جاهلیت دارد هرگز فریب اخلاقیات و آداب آن را نمی‌خوریم، زیرا به خوبی می‌دانیم که این اخلاقیات در حقیقت بر اساسا مصلحت و تحقق مصالح زمینی و فربه‌تر کردن چرخ زندگی امروزی است، تا این چرخ سریعتر از آنچه می‌تواند و با کمترین اصطکاک ممکن حرکت کند. سند این امر هم بسیار روشن است. یک سفید پوست اروپایی در جوامع غربی یک دستش را به عنوان دوستی دراز می‌کند و با دست دیگرش چاقویی را در پشت نگه داشته و هر آن آماده جواب دادن به هرگونه عکس‌العملی است. چنین فردی به خوبی می‌داند که هر سفید پوست دیگری چون او مسلح است. پس در چنین جامعه‌ای چه امیدی به دیگران می‌رود؟ در جامعه‌ای که هر فرد با دیگری در نهایت احتیاط برخورد می‌کند، تا برخوردی پیش نیاید چگونه جای امید است و چه خبری از آن می‌توان انتظار داشت؟! در این جوامع آداب و رفتارهای خدایی وجود ندارد؛ زیرا نه با خدا در ارتباط است و نه با دین او. در نتیجه‌ی این گسستن و فاصله، هر سفیدپوستی تجاوز به غیر خود را مباح می‌شمارد، و می‌داند در صورت مرتکب شدن به جنایت هیچ قاضی و حاکم و پلیس سفیدپوستی، شکستن استخوان‌های رنگین پوستان را جرم نمی‌داند و در تبرئه کردن مجرم سفید پوستی چون او مشکلی نمی‌بیند.

هیچ دانشمند سفیدپوستی که خود را دانشمند آزاد می‌نامد (آزادی‌خواه است و خود را طرفدار آزادی می‌داند)، در این که صریحاً مسلمانان بوسنی و هرزگوین را قتل عام کنند و نسبت به آنها مرتکب زشت‌ترین جنایت‌ها شوند، و بودائی‌ها و هندوهای بت پرست، مسلمانان برمه و هند را بسوزانند، هیچ مشکلی نمی‌بینند (چون زندگی او به خطر نمی‌افتد) این در حالی است که مسلمانان اگر واقعاً مسلمان باشند، دارای «اخلاقی خدایی» هستند و اخلاق آنها هیچ ارتباطی با مصالح زودگذر ندارد، و از دید آنها اینگونه نیست که اهداف و وسایل را توجیه کنند، بلکه این اخلاق، عهد و پیمانی است که آنها با خدای خود بسته‌اند. به همین خاطر است که اخلاق مسلمان با هجرت از جایی به جای دیگر تغییر نمی‌کند و هیچگاه فضا و جو حاکم بر او آن را دگرگون نمی‌کند، زیرا خداوندی که در سرزمین خود می‌پرستد، همان خداوندی

۱- در جوامع خود می‌بینیم که غیرمسلمان بیشتر از مسلمان بر اخلاقیاتی چون وفای به عهد و صحت معاملات و عدم دروغ و غیبت و .. توجه دارند و این جای بسی تأسف است. (مترجم)

است که در سرزمین‌های دیگر وجود دارد و او را می‌پرستد و میثاقش با خدا همان التزام و تعهدی است که با او در سرزمین خود بسته و به آن عمل کرده است.

وقتی «ابوعبیده جراح» شام را تصرف کرد و از اهلش که مسیحی بودند در مقابل حفاظت و حمایت از آنها در برابر امپراطور روم کاتولیک مسیحی که آنها را فقط به خاطر اختلاف مذهب‌شان اذیت و آزاد می‌داد، به دریافت جزیه قانع کرد، بعد از مدتی شنید که هرقل لشکری عظیم برای بازپس گرفتن شام از دست مسلمانان آماده کرده است. ابوعبیده جزیه را به مسیحیان برگرداند و به آنها گفت: ما این جزیه را در مقابل حفاظت و حمایت از شما گرفته‌ایم، اما شنیده‌ام لشکری عظیم برای حمله به ما آماده شده است و دیگر نمی‌توانیم از شما حفاظت کنیم، آنچه به ما داده‌اید بگیری، اگر خداوند ما را پیروز کرد ما بر عهد و پیمان خود با شما وفاداریم. خداوند او را پیروز کرد. اهل شام با رضایت کامل جزیه را عودت دادند و به مسلمانان گفتند: شما با وجود این که با ما هم دین نیستید، رثوف‌تر و مهربان‌تر از هم‌کیشان ما هستید. بعدها اکثر آنها در اثر چنین برخوردهایی مسلمان شدند.

اسلام در ماوراء هند تا سرزمین اندونزی با اخلاقیات و آداب بسیار والای تاجران مسلمانی که با دیگران با آداب و تسامح اسلامی برخورد و معامله می‌کردند، انتشار یافت. مردمان این سرزمین‌ها دینی را که چنین نمونه‌های ولایی را تربیت کرده بود، دوست داشتند، و چنین افرادی را به خاطر آنچه که در دل‌هایشان بود، نه به خاطر رنگ پوست‌شان، دوست داشتند. بعدها همین اخلاقیات باعث مسلمان شدن آنها شد.

حال امت آنگاه که متمسک به مقتضیات «لااله الا الله» می‌شود، چنین است.

این چنین با اخلاقیات و آدابشان تمدن و فرهنگی را در زمین منتشر می‌کنند که بشر سال‌های سال از آن استفاده‌ها می‌برد. از طریق همین تمدن و فرهنگ است که در اروپا انگیزه‌هایی برای بیدار شدن به وجود می‌آید. اما اروپا جز آن که خدا به او رحم کند از اخلاقیات و آداب «لااله الا الله» تهی و بی بهره است و این در حالی است که جاهلیت معاصر در کنار خود دین و آیین والامقامی را با اخلاقیات عالی دارد اما از آن غافل است. اخلاقیات و آداب اروپا از جهت شکل اخلاقیات و آداب اسلامی هستند.

اخلاقیاتی چون، صداقت، امانت، محافظت بر وعده‌ها، اخلاص در کار، تلاش و فعالیت جدی و احترام به حقوق دیگران، بهداشت و... تنها فرق این اخلاقیات و آداب با آنچه در اسلام مطرح است، این است که در اسلام رعایت این امور به خاطر خداست، اما در جاهلیت معاصر بخاطر مصلحت. در اسلام رعایت این مسائل کل زندگی انسان را در بر می‌گیرد، اما در جاهلیت معاصر این مسائل تنها در دایره‌ی برخوردهای اجتماعی محصورند و مسائل دیگری چون سیاست هیچ آداب و اخلاقی را نمی‌شناسند، در آن دروغ و مکر و حيله و فریب دادن دیگران مباح است. اقتصاد بدون اخلاق است. در اقتصاد، خوردن مال مردم به باطل و از راه ربا امری است مباح، فریب دادن مردم به وسیله‌ی رسانه‌ها یا هر وسیله‌ی دیگر با هدف گردآوری سرمایه نزد سرمایه داران مباح است. روابط جنسی دچار چنان هرج و مرجی شده است که در تاریخ بشریت نمی‌توان برای آن نمونه‌ای را ذکر کرد.

امت اسلامی، امروز با اخلاقیات اسلامی خود چه فاصله‌ای دارد؟!!

ما (مسلمانان) مردم را به سوی اخلاقیات و آدابی چون آداب اروپایی که دارای منفعتی جزئی هستند، نمی خوانیم. اما سوال اینجاست که:

امت اسلامی در چه درجه‌ای از اخلاق به سر می‌برد، چه از لحاظ شکلی و صوری و چه از لحاظ حقیقی و واقعی؟! هر جاهلیتی برای خود متمسک به اموری اخلاقی بوده است حتی جاهلیت عرب، اما راستی جامعه‌ی اسلامی ما چه بهره‌ای از مسائل اخلاقی دارد؟! از مسائل اخلاقی دارد؟!!

امروز امت اسلامی چنان از مسائل اخلاقی خود فاصله گرفته است و در این زمینه چنان دچار شکست شده است که متأسفانه جوامع جاهلی در مقابل او بهترند (و کار به جایی رسیده که جوانان این امت آرزوی داشتن اخلاقیاتی همچون اخلاقیات آنها را می‌کنند).

هیچ چاره‌ای جز برگشت به شناخت اخلاقیات به عنوان جزئی از مقتضیات «لااله الا الله» و سپس تربیت فرزندان امت براساس این اخلاقیات نیست. مسلمانان نباید تنها به شناخت اخلاقیات خود اکتفا کنند آنها این را باید بدانند که شناخت به تنهایی در واقعیت زندگی هیچ پشرفتی را حاصل نمی‌کند.

مقتضیات فکری و عقیدتی «لااله الا الله»

مسلمان تصویری خاص از هستی، زندگی و انسان دارد؛ تصویری که همه را به طراح هستی و آفریدگار آن و صورتگر حقیقی متصل می‌کند. او در این زمینه از کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ استمداد می‌گیرد. تصویری که در کلیات و اصول و در برخی از جزئیات نیز با تصور جاهلی اختلاف دارد و همین اختلاف سبب شده که چگونگی و کیفیت تفکر و حتی منهج حیات و دیدگاه آنها نسبت به ارزش‌ها و هنجارها و بسیاری از امور با هم متفاوت باشد.^۱ بر این اساس دعوت به اتخاذ راه و رسم غرب در چگونگی تفکر و تصور درباره‌ی زندگی، با هدف سکونت و ساکن شدن در دهکده‌ی ظالم جهانی، در حقیقت به معنی دعوت به رها کردن و پشت پا زدن و دست برداشتن از باورهای مان و گرویدن به گروهی دیگر از انسان‌ها و سرانجام تحقق بخشیدن به قول شاعر عرب است - اگرچه محتوا فرق می‌کند:

وَهَلْ أَنَا إِلَّا مِنَ غَزِيَّةٍ إِنْ غَوَتْ غَوَيْتُ وَإِنْ تُرْشِدْ غَزِيَّةٌ، أُرْشِدُ !!

«آیا من جز فردی از قبیله غزیه هستم که اگر گمراه شود، گمراه شوم و اگر راه یابد، راه یابم».

با گرویدن به آن دهکده، «دیدگاه جهانی شدن» یا «انقلاب صنعتی» به جای «قبیله‌ی شاعر قدیمی عرب»، پررودگاران جدید در زندگی ما می‌گردند.

مسائل مربوط به هستی، ترکیبات آن، زندگی و انسان، وقتی به صورت یک حقیقت علمی درآمده باشند، نسبت به مؤمن و کافر هیچ تفاوتی نمی‌کنند؛ زیرا چنین حقایقی هیچ ارتباطی با دیدگاه و موضع افراد ندارند. نقش علم هم در این زمینه تنها دنبال کردن آنها و ثبت آنها به عنوان حقایق علمی و تلاش در جهت استخراج یک قانون کلی از آنها است. اما زمانی وضعیت تغییر می‌کند و بین مؤمن و کافر اختلافاتی به وجود می‌آید که علم درصدد تفسیر آنها برآید. به منظور تفهیم مطلب، مثالی را ذکر می‌کنیم؛ مثلاً: یک مسئله‌ی علمی و مورد اتفاق این است که تمام مواد در اثر سرما منقبض شده و حجمشان کم و وزنشان سنگین تر می‌شود، جز آب که با انجمادش حجمش بیشتر و وزنش کمتر و در نتیجه آب منجمد (یخ) به سطح آب بالا می‌آید.

علم این پدیده را به عنوان یک قانون ثبت کرده و در این مسئله کسی با دیگری هیچ اختلافی ندارد و اصلاً این یک حقیقت علمی است و به فکر و عقیده‌ی انسان‌ها هیچ ارتباطی ندارد. واقعیت این است که این قانون قبل از آفرینش انسان نیز وجود داشته گرچه بعدها کشف شده است.

اما وقتی یک دانشمند جامعه‌ی جاهلی به این پدیده می‌نگرد، تنها تفسیری که از آن دارد این است که: این پدیده یک پدیده‌ی موجود در طبیعت است. دیگر چرایی آن را نمی‌داند. یعنی این پدیده را به طبیعت منسوب می‌کند، طبیعتی که داروین درباره‌ی آن می‌گوید:

۱- در این زمینه به کتاب «ویژگیهای ایدئولوژی اسلامی» بخش «ویژگی‌ها» نویسنده «سید قطب» مراجعه کنید.

«طبیعت، همه چیز را خلق می کند و هیچ قدرتی نمی تواند آن را بیافریند».

و سپس درباره ی همین طبیعت آفریدگار می گوید:

«طبیعت کورکورانه و بی هدف در حرکت است»^۱.

اما انسان مسلمان به این پدیده به گونه دیگری می نگرد و در آن تدبیری ربّانی برای حفظ موجودات آبی که خود آفریده است، می بیند. او حکمت امر را اینگونه تفسیر می کند که: اگر آب هم مثل سایر مواد در اثر سرما منقبض و وزنش سنگین می شد به ته دریا سقوط می کرد و هر آنچه سر راهش بود نابود می کرد و از بین می برد. حال خداوند (طبق قانونی که بر آب حاکم کرده است) در اثر انجماد آب را گسترش و به سطح آن بالا می آورد. با بالا آمدن آب منجمد شده (یخ) سقفی در دریا درست می شود که موجودات زنده را در فصل زمستان از نابودی حفظ می کند.

این دو دیدگاه نسبت به یک پدیده علمی چقدر با هم متفاوتند و تأثیرشان در دلها چقدر با هم فرق می کند؟!

جهان و زندگی و انسان از دید یک مسلمان، همه مخلوق خدا هستند، مخلوقی که خداوند با اراده ی خود آنها را آفریده و به وجود آورده است و با اراده ی خود آنها را سروسامان می دهد و قوانینی را برای آنها وضع کرده است:

﴿قُلْ أَإِنكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ آندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ * وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِّنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَامَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ * ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ (فصلت: ۱۲-۹)

«بگو: آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفریده است ایمان ندارید، و برای او همگونه‌ها او انبازهایی قرار می دهید؟ او آفریدگار جهانیان می باشد. او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و خیرات و برکات فراوانی در آن آفرید و مواد غذایی زمین را به اندازه‌ی لازم مقدر و مشخص کرد. این‌ها همه روی هم در چهار روز کامل به پایان آمد، بدانگونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی خواهان را برآورده کند. سپس اراده‌ی آفرینش آسمان کرد، درحالی که دود بود، به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آئید. گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم، آنگاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند، و در هر آسمانی فرمان لازم‌ه‌اش را صادر کرد. آسمان نزدیک را با چراغ‌های بزرگی بیاراستیم و محفوظ داشتیم. این برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است».

چنین دیدی نسبت به جهان و... از تمام جوانب با دیدی که چنین معتقد است که جهان مخلوقی بدون خالق است، یا مخلوقی تصادفی، یا موجودی است ازلی که نیازی به خلق ندارد، بسیار بسیار متفاوت است.

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ * أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴾ (الطور: ۳۶-۳۵)

«آیا ایشان بدون هیچ خالقی آفریده شده‌اند؟ و یا خودشان آفریدگارند؟ یا آنان آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟ بلکه ایشان طالب یقین نیستند».

۱- به نظریات داروین مراجعه کرده، و کتاب «تطور» او را مطالعه کنید.

وقتی جهان تصادفی باشد و زندگی نیز به صورت تصادفی انجام گیرد و انسان نیز به صورت تصادفی در این کرهی خاکی به وجود آمده باشد پس چه چیزی این انسان را به هستی ارتباط می‌دهد؟ چه چیزی او را به هنجارها و ارزش‌ها ارتباط می‌دهد؟ وقتی او بدون هدف به وجود آمده است، چگونه می‌تواند هدفدار زندگی کند؟! او در نهایت چگونه می‌تواند دارای اخلاقیاتی والا باشد؟! اصلاً مسائل اخلاقی نسبت به هستی و وجودی که تصادفی است معنی نمی‌دهد.

تفاوت بین این دو دیدگاه را ببینید و مشاهده کنید. آیا فاصله‌ی نتایج حاصله از این دو دیدگاه را مشاهده می‌کنید؟! دیدگاه مؤمنی که معتقد است، خداوند طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر آن است، با دیدگاه آن که معتقد است طبیعت همه چیز را آفریده و طبیعت کورکورانه و بدون هدف در حرکت است.

این دو دیدگاه با هم فاصله‌ی بسیار زیاد دارند (داستان آنها داستان آسمان و ریسمان است) تفاوت این دو دیدگاه بسیار عمیق است به حدی که تمام جوانب زندگی را در بر می‌گیرد. وقتی ارتباط مخلوق (انسان) با خالق که او و جهان و زندگی را آفریده است، قطع شود و همه چیز را بی هدف ببیند، در این صورت او با حیوانات چه فرقی خواهد داشت، آیا غیر از این است که او از آنها گمراه‌تر است:

﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۹)

«اینان همچون چهارپایان هستند، بلکه سرگشته‌ترند، اینان واقعا بی‌خبر هستند».

چنین فردی با چنین دیدی نسبت به خود و هستی، در زمین گام برمی‌دارند و دیگران را نیز اینچنین می‌بیند او در جهت بهره‌بردن از مسائل دنیایی حرکت می‌کند و هم‌نوعان خود را نیز اینچنین می‌بیند، پس باهم نزاع می‌کنند تا مشخص شود که کدامیک بیشتر می‌تواند بهره‌بردار و با چنین نزاعی همچون حیوانات می‌گردند، با این تفاوت که حیوانات از هدایت تکوینی برخوردارند و همین هدایت آنها را از نابودی حفظ می‌کند اما او و امثال او چه؟! او و امثال او وقتی از ارزش‌های انسانی خود بی‌بهره شدند و در همان سطح غرایز حیوانی‌شان باقی ماندند و با آنها زیستند و پا را فراتر نگذاشتند، همین غرایز آنها را گمراه کرده و هرگز از آنها حمایت و محافظت نمی‌کند؛ زیرا از دایره و چارچوب و قانون زندگی انسانی خود خارج شده‌اند. از دید مؤمن علاوه بر این حقیقت که او و هستی و زندگی، مخلوق خداوند هستند، حقیقت دیگری نیز وجود دارد و آن این که تمام کائنات، جز گروهی از انسان‌ها خدا را تسبیح می‌کنند:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ﴾ (حج: ۱۸)

«آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمان‌ها بوده و همه‌ی کسانی که در زمین هستند و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوه‌ها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان برای خدا سجده می‌کنند و بسیاری از مردمان هم عذابشان حتمی است».

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ (اسراء: ۴۴)

«هیچ موجودی نیست مگر این که حمد و ثنای او می‌گویند ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید».

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِغُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴾
(نور: ۴۱)

«مگر نمی‌بینی که تمام آنان که در آسمان‌ها و زمین به سر می‌برند و جملگی پرندگان در حالی که (در هوا) بال گسترده- اند، سرگرم تسبیح (خدا و فرمانبر اوامر) او هستند؟ همگی به نماز و تسبیح خود آشنایند و خدا دقیقاً آگاه از کارهایی است که انجام می‌دهند.»

﴿ اللَّهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلًا لَهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴾ (رعد: ۱۵)

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است خواه ناخواه، خدای را سجده می‌برند، همچنین سایه‌های آنها بامدادان و شامگاهان در مقابل‌اش به سجده می‌افتند.»

بین این دو شعور یک فرق اساسی است، شعوری که هستی را تنها اجرام سماوی و کائنات زنده را دارای حیاتی مجرد می‌داند، و شعوری که تمام این اجرام و کائنات را مرتبط با هم و متوجه خالق خود که خداوند متعال است و تسبیح‌گوی او می‌داند.

یکی از این دو دیدگاه، انسان را در چارچوب محسوسات می‌بیند و دیگری عرصه را بر او باز می‌گذارد تا به تمام آنچه که می‌بیند و با حواس درک می‌کند و نمی‌کند، ایمان داشته باشد. پس افق دیدش را گسترش می‌دهد و توجهاتش را وسعت می‌بخشد. این امر در روابط انسان‌ها با هم نیز تاثیر می‌گذارد و تنها در مادیات محصور نمی‌شود، بلکه علاوه بر مادیات، معنویات را نیز شامل می‌شود.

امر دیگری که علم جدید آن را عرضه می‌کند، اما همچنان دل‌ها را تاریک نگه داشته است، مسئله‌ی نظریات مادی محسوسی است که جاهلیت معاصر براساس آن پایه ریزی شده و در اثر همین امر تصورات و افکارش را فاسد و تباه کرده است.

نظام دقیقی که هستی را به هم مرتبط کرده است تنها نظامی مکانیکی محض و مطلق‌ی که علم بدان معتقد است، نیست، بلکه در ماورای آن یک برنامه‌ریزی دقیق وجود دارد که با انسان در ارتباط است.

حرکت زمین به دور خود یا به دور خورشید و فاصله‌ی آن با خورشید و ماه، ترکیبات موجود در فضای اطراف زمین، توزیع آب در سطح زمین، نقش و تاثیر کربن در فضای اطراف زمین و نقش گیاهان و درختان در پخش اکسیژن در فضا و... همه براساس محاسبات دقیقی انجام می‌گیرد با این هدف که زندگی و حیات انسان به شکل کامل انجام گیرد. اگر نسبت ترکیبات موجود در فضا کم یا زیاد شود، اتفاقاتی رخ خواهد داد که زندگی انسان را بر روی کره‌ی خاکی مختل و نابود می‌کند.

چقدر فاصله بین این دو نوع احساس وجود دارد، احساس به فضل خداوندی و تدبیر و برنامه‌ریزی دقیق او در جهان هستی به منظور فراهم شدن شرایط یک زندگی صحیح بر روی زمین برای انسان، و احساس به این که تمام هستی راهی کورکورانه را در پیش گرفته و بدون هدف در حرکت است.

﴿ اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ * وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿﴾ (جائیه: ۱۳-۱۲)

«خداوند همان کسی است که دریا را رام شما کرده است، تا کشتی‌ها برابر فرمان و اجازه او در دریا روان شوند و شما انسان‌ها از فضل خدا بهره‌گیرید، و شاید سپاسگذار گردید. و آنچه در آسمان‌ها و زمین است همه را از ناحیه خود مسخر شما ساخته است. قطعاً در این نشانه‌های مهمی است، برای کسانی که می‌اندیشند.»
 علی‌رغم این که خود علم بر این هماهنگی دقیق بین نظام هستی و نیازمندی‌های انسان دلالت می‌کند، اما دل‌ها همچنان از این حقیقت محروم و بی‌بهره‌اند و همچنان بر آنها قفل‌هایی است:

﴿ قُلْ أَنْظَرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ النَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾ (یونس: ۱۰۱)

«بگو: بنگرید در آسمان‌ها و زمین (و ببینید که) چه چیزهایی است؟ آیات و بیم‌دهندگان به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند.»

علم، علم است اما فرق اساسی در تحلیل مسایل آن است. این مربوط به علمی است که «علوم خالص» نامگذاری شده است. حتی در این علوم خالص نظریات بیشتر از حقایق علمی هستند. یک دانشمند مسلمان در گام نخست تمام نظریاتی که اراده‌ی خداوند در امر خلقت و تدبیر و حفاظت او را مدنظر ندارد و در تفسیر و تحلیل مسائل علمی دخیل نمی‌دهد رد می‌کند.

فرد مسلمان هر آنچه نام علم را به خود گرفته است، نمی‌پذیرد، گرچه آفاق را پر کرده باشد و مبلغان آن را تبلیغ کنند، مانند: نظریه‌ی داروین، که با وجود فرضیه بودنش و این که هیچ حقیقتی را ثابت نکرد، در برهه‌ای از زمان تمام زمین را پر کرده بود و هر کس با آن مخالفت می‌کرد، او را متهم به جهالت و ارتجاع می‌کردند، و این در حالی است که امروز نظریات علمی جدید فکر داروینسم را از اساس و پایه رد می‌کنند و تفسیرات جدیدی را از خلقت انسان ارائه می‌دهند.^۱

در علمی که به «علوم انسانی» نامگذاری شده‌اند،^۲ اختلافات (بین مؤمن و غیرمؤمن) بسیار وسیع‌تر است. علوم انسانی، علمی هستند که به شناخت از خود و آنچه زندگی‌اش به آن وابسته است، تکیه دارند.

آنچه امروز در غرب علوم انسانی نامیده می‌شود، همه متأثر از نظریه‌ی داروین یعنی نظریه‌ی، انسان شکل تکامل یافته‌ی میمون است، می‌باشد. این علوم خواه علوم تربیتی باشند یا علم روانشناسی یا تاریخ و ادبیات و اقتصاد و جغرافیای انسانی. مشکل اصلی این علوم تناقضات موجود بین آنهاست. این علوم تنها براساس اصل داروینی در زمینه‌ی انسان شناسی خلاصه نمی‌شوند، بلکه طرفداران آنها با وجود پیشرفت تحقیقات علمی همچنان گمان می‌کنند که این نظریه یک اصل تجربی است که باید تسلیم نتایج آن شد!!

۱- به کتاب «ما اصل الانسان» تألیف موريس بوكای مراجعه شود.

۲- جایز نیست که مسلمانان اصطلاح «علوم انسانی» را برای این علم به تقلید از غربیان بکار گیرند، چرا که مقصود غربیان از این اصطلاح «علوم متعلق به انسان» نیست، بلکه مقصود «علمی است که علم آن از جانب انسان است، نه از طرف خدا».

این دیدگاه و این گمان نسبت به علم اقتصاد و بحثها و تحقیقات روان شناسی و علوم تربیتی شدت می گیرد. انسان مسلمان در هر حال با توجه به مقتضیات فکری و عقیدتی ای که از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ گرفته است، نظریه-ی داروینی مبنی بر حیوانی بودن انسان و نتایج حاصله از این نظریه را که در تحقیقات غربی در علوم اقتصاد و روان-شناسی و تربیتی و تاریخی و... به عنوان علوم تجربی و خالصی که جدل ناپذیرند و پذیرفته شده‌اند و نظریات مشابه آن را، رد می کند.

به مثالی در علم اقتصاد توجه کنید؛

علم اقتصاد غربی با این گفتار ناپسند شروع می شود: «مشکل اقتصاد، مشکل کمبود است». سبحان الله! خداوند درباره‌ی زمین می فرماید:

﴿ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءٍ لِّلسَّائِلِينَ ﴾ (فصلت: ۱۰)

«خیرات و برکات زیادی در آن (زمین) آفرید و مواد غذایی آن را به اندازه مقدر کرد».

اما آنها می گویند: مشکل، مشکل، مشکل کمبود است!!

اینان دروغ می گویند، مشکل اصلی خود انسان است! انسان جاهل؛ جاهلی که می خواهد بیش از حد بهره‌مند شود. وقتی برنامه و دین خدا رها می شود، وقتی نیرومندان می خواهند ضعیفان را به بردگی در آورند، مایحتاج بشری کمتر از نیاز انسانها خواهد بود. پس جنگ و نزاع در خواهد گرفت و بسیاری از مردم زیر خط فقر زندگی خواهند کرد، زیرا گروهی اندک ستمگرانه در رفاه کامل به سر می برند و تلاش و کوشش و مایحتاج ضعیفان را نابود می کنند. چنین عملی خواه در یک ملت صورت گیرد، خواه در بین ملت‌های مختلف نسبت به یکدیگر صورت گیرد، یکسان است. مشکل اقتصاد در حقیقت مشکل کمبود نیازمندیها نیست، بلکه آنچه در این زمینه باید صورت گیرد تهذیب انسان است، تا آن گونه که مورد رضای رازق (خدا) است با رزق و روزی و نعمت‌های او برخورد کند. چنین تهذیبی نیز صورت نمی گیرد مگر این که انسان به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و امورات زندگی‌اش را براساس چنین ایمانی پایه‌ریزی کند.

به مثال دیگری که هشدار در مورد انفجار جمعیت در قرن بیست و یکم است توجه کنید. علم تجربی می گوید: «آنچه تا امروز از دریاها بهره‌برداری شده است، بیش از یک دهم ذخایر موجود در دریا نیست. زمین با تمام خشکی و آبهایش چندین برابر بیشتر از جمعیت امروزی را می تواند در خود جای دهد، به شرط آن که از راه صحیح مورد استفاده قرار گیرد».

این فریادها (مشکل اقتصاد مشکل کمبود است)، فریادهای پلیدی هستند که از ناحیه‌ی سفیدپوستان^۱ سر داده می شوند و از رنگین پوستان می خواهند کنترل جمعیت را در پیش گیرند تا مزاحم لذت‌های ستمگرانه آنها نشوند. تا آنها بهتر بتوانند در اثر غفلت رنگین پوستان زمین را هرچه بیشتر غارت کنند و ذخایر آن را در جیب خود فرو ببرند. نابودی و هلاکتی که امروز از آن می ترسند ازدیاد نسل رنگین پوستان و باز پس گیری آنچه در دست ایشان است می باشد. در نتیجه فریادهای پلیدی را در قالب مسائل علمی سر می دهند و آن را در مراکز عالی علمی نیز تبلیغ می کنند.

به مثالی در علم روانشناسی توجه کنید:

روانشناسان معاصر چنین ادعا می‌کنند که آنها تجربی گشته‌اند^۱، در نتیجه نتایجی که به آن دست یافته‌اند همچون نتایج علمی و منطقی هستند که باید تسلیم آنها شد.

اما مسلمانان متفکر در برابر این ادعا سه اعتراض علمی وارد می‌کند:

۱- کدامیک از مسائل درونی و نفسی را می‌توان در کارگاه و آزمایشگاه‌های علمی وارد کرد و بر آن عملیات تجربی انجام داد؟ آیا مسائل درونی، مسائلی محسوس یا نزدیک به آن هستند، یا اموری معنوی و بهترین ارزش‌ها و والاترین مسائل بشری هستند؟

انسانی را در نظر بگیرید که ملحد بوده و سپس مؤمن شده است. کدام آزمایشگاه می‌تواند او را مورد تجربه قرار دهد تا حقیقت ایمان را از او بستاند. یا درجه‌ی آن را مشخص کند. کدام آزمایشگاه می‌تواند در درون او و احساسات و افکار او دخالت کند و تاثیر بگذارد.

۲- آنچه در تجربه‌های علمی اثبات شده این است که نتایج نمونه‌ی مورد آزمایش بر انواع خود تعمیم داده می‌شود. سوال اینجاست که: آیا این تعمیم در تجارب علم روانشناسی می‌تواند صدق کند؟

آیا نسلی که امروز بر کره‌ی زمین زندگی می‌کند در تمام توجهات و امورات مهم، و در تمام ارزش‌ها و افکار و عواطف و اخلاقیاتش، نماینده‌ی تمام نسل‌های نوع بشری است، تا نتایج به دست آمده از تجارب و آزمایش‌ها؟ به عنوان نمونه، در مورد نسل صحابه رضی الله عنهم چه می‌گویید و چه نظریه‌ای دارید؟

آیا واقعاً آنها انسان‌هایی نبودند که بتوان از آنها معلومات و اطلاعاتی را درباره‌ی روان انسانی در بهترین و پاکترین حالت‌ها به دست آورد؟

۳- اعتراض و اشکال سوم این که: اگر علم روانشناسی به گمان آنها علمی تجربی گشته، پس چرا تحقیقات روان‌شناسی در مورد یک تجربه آزمایشگاهی درباره‌ی نسل معاصر تفسیرهای مختلفی دارد؟

هرگز چنین نیست که آنها ادعا می‌کنند. بعید است که علم روانشناسی، به عنوان یک علم تجربی پذیرفته شود، و نتایج به دست آمده از آزمایش‌های امروزی بعید است تفسیری شامل ارتباطات درونی ارائه دهد.

علم تاریخ را بنگرید.

وقتی صحبت از مصادر تاریخی موجود به منظور تحقیق در مورد حوادث آن می‌شود، در برخی از موارد حوادث به وجود آمده و درجه‌ی وثاقت آنها مورد اتفاق مورخین است، اما آنچه در تحقیقات تاریخی مهم است، نوشتن تنها حوادث نیست بلکه آنچه از همه مهمتر است، تفسیر حوادث، سپس صدور حکم براساس آن تفسیرها است. اینجاست که دیدگاه‌های مختلف نسبت به انسان به این که او کیست و از کجا آمده و حدود و توانایی‌های او چه مقدار است؟ و این که نقش او در زمین چیست؟ قوانین موجود در زندگیش چه قوانینی می‌باشند؟ با هم فرق می‌کنند. اینجاست که مورخ مسلمان با منهج و روشی منحصر به فرد که از کتاب خدا و سنت رسولش صلی الله علیه و آله اخذ کرده است، تفسیر خاصی از حوادث دارد، و دارای برداشت‌های خاصی از دستاوردهای بشری براساس معیارهای ویژه‌اش می‌باشد.

^۱ - یعنی نظرات آنها چون علوم تجربی به اثبات رسیده است.

حداقل اختلاف بین مورخ اسلامی و دیگر مورخین در نامگذاری اشیاء با اصطلاحات اسلامی شان نیست، بلکه فرق اصلی در اصولیات است. در عرف اسلامی و در اصطلاحات تاریخی آن، هر آنچه خدا جاهلیت بنامد، جاهلی است، هر چند از دید مورخ غیرمسلمان تمدن نامیده شود. مورخ مسلمان می گوید: جاهلیت فرعون، رومانی، یونانی، فارسی، هندی، بودایی و...

دستاوردهای مادی و جنگی و علمی از دید یک مورخ مسلمان به تنهایی نمی توانند نخستین معیار برای ارزش گذاری دستاوردهای بشری در تمام تمدن ها باشند بلکه معیار پیشرفت در تمام زمینه ها این است که: آیا انسان اهدافی را که برای آن خلق شده به انجام رسانیده یا خیر:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶)

«جن و انس را جز برای عبادتم نیافریدم».

ادبیات رادر نظر بگیرید.

انسان مسلمان روش خاصی برای بیان (ادبیات) دارد. او در زمینه‌ی ارزشیابی دستاوردهای ادبی، روش ویژه ای دارد که معیارهای آن را از تفکر اسلامی نسبت به هستی و زندگی و انسان گرفته است. او در این زمینه به ارزش های اسلامی ملتزم است. او با این وسیله خود را از دیگران و روش ها و منهج های ارزشیابی آنها که به هیچ چیز ملتزم نیستند و با منهج هایی که شعارشان، فن برای فن و زندگی برای زندگی (بدون هیچ ارتباطی با هم)، است و نیز با کسانی که هر چه می خواهند در لوای این شعارها می بافند، جدا می کند

مجال بحث بیشتری در این زمینه نیست. آن چه بیان شد تنها اشاراتی بود که هدف تأکید بر یک نکته‌ی مشخص است و آن مرتبط بودن این امور با «لااله الا الله» است. مقتضیات فکری و عقیدتی «لااله الا الله» انسان مسلمان را وادار می کند که با روشی خاص بیندیشد و فکر و اندیشه اش را با افکار جاهلی آمیخته نکند. اگر چه او در برخی از جزئیات و آنچه متعلق به حقایق علمی و تجارب آزمایشگاهی است با دیگران در ارتباط است، اما برخلاف دیگران از راه و روش ویژه‌ای به آنها دست می یابد و با استمداد از کتاب و سنت، آنها را تحلیل و تفسیر می کند.

او در علومى که به انسان مرتبط است (علوم انسانی)، با تفکر و عقیده‌ی ویژه اش در این علوم منحصر به فرد است؛ تفکر و عقیده‌ای که از حقایق مهمی درباره‌ی انسان که از کتاب خدا به دست آمده و عبارت است از این که: انسان مشتی خاک آمیخته با روح خدایی است، سرچشمه می گیرد. او نخست در قالب و شکل انسان به وجود آمد و هرگز حیوانی نبوده تا بعدها به انسان تبدیل شده باشد.

خداوند بر او نعمت هایی بخشیده تا هدفی که برای آن خلق شده به خوبی به انجام رساند.

مهمترین این نعمت ها بیداری و اراده و آزادی اوست و این که در پیش روی خود دو راه را می بیند که توانایی تشخیص آنها و انتخاب یکی از آنها را دارد. چنین ویژگی هایی است که او را از عالم حیوانات ممتاز و جدا می کند:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (ص: ۷۲-۷۱)

«وقتی پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی از گل می آفرینم، هنگامی که آن را سروسامان دادم و در آن جان متعلق به خود را دمیدم، در برابرش سجده بزرگداشت و درود ببرد.»

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰)

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین بیافرینم.»

﴿وَجَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (نحل: ۷۸)

«و به شما گوش و چشم و دل داد تا (به وسیله آن‌ها بشنوید و ببینید و بفهمید و نعمت‌هایش را) سپاسگذاری کنید.»

﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (بقره: ۳۱)

«سپس به آدم نام‌های همه را آموخت»

﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (شمس: ۱۰-۷)

«سوگند به نفس آدمی و به آنکه او را ساخته و پرداخته کرده است، سپس به او تقوا و گناه الهام کرده است، کسی رستگار می‌شود که نفس خویش را پاکیزه دارد و کسی ناکام می‌گردد که نفس خویش را (به معاصی) بیالاید.»

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (انسان: ۲)

«ما انسان را از نطفه آمیخته آفریده‌ایم، و چون او را می‌آزماییم، وی را شنوا و بینا کرده‌ایم.»

محقق و ادیب مسلمان با این روش فکری تربیت می‌یابد.

وقتی امت اسلامی به دین و آیین خود ملتزم باشد چنین افرادی به وفور در امت اسلامی دیده می‌شوند، اما اگر امت اسلامی از دین خود غفلت کند، روز به روز، تعداد چنین محققان و ادیبانی کم و کمتر شده تا جایی که ممکن است امت اسلامی از چنین افرادی محروم باشد.

ضرورت روی آوری و استقبال از تمدن جهانی مدنظر غربیان، و ضرورت تبادل فرهنگی^۱ و ضرورت سکونت با اهل دهکده واحده‌ای که انقلاب صنعتی آن را بوجود آورده است، به معنی تقلید از اروپا در تمام مسائل است!

روی آوری و استقبال از تمدن جهانی و تبادل فرهنگ‌ها امری مطلوب است. همزیستی نیز مطلوب اما با عزتی که ایمان آن را در دل مؤمن ایجاد کرده است و با قوت و استواری تشخیص و تمیزی که منهج اسلامی در فکر مسلمان مؤمن آن را ایجاد می‌کند.

جهان ملحد و علم الحادی معاصر که تمام زمین را پر کرده است، علمی نیست که بشر به آن نیازمند باشد تا خود را به وسیله‌ی آن از نابودی نجات دهد، بلکه بشر به علم ایمانی و دانشمند مؤمن نیازمند است، و این همان چیزی است که منهج اسلامی آن را به وجود می‌آورد و آن را خلق می‌کند. و این همان چیزی است که ما آن را مقتضیات فکری و عقیدتی «لااله الا الله» نامیده‌ایم.

۱- منظور از تبادل فرهنگی و آنچه در این زمینه مدنظر غربیان است چیزی نیست جز گرفتن تمدن از آنها و این در حالی است که اگر خوب دقت کرد و دچار احساسات نشد به این واقعیت پی خواهیم برد که آنها در این زمینه چیزی ندارند که به کسی ببخشند.

امت اسلامی در حقیقت امتی جهانی بود، امتی بود که اروپا علوم را از او گرفت و روش‌های تجربی در تحقیقات علمی را از او یاد گرفت. امت اسلامی، امتی است که علاوه بر توجه به مسائل ذکر شده به مسائل ماوراء طبیعت (جهان غیب) نیز ایمان دارد، و این ویژگی و ممیزه این امت است که در آن واحد به دو جهان غیب و جهان شهادت (محسوس) بدون کوچکترین تناقضی ایمان دارد.

مقتضیات فرهنگی «لااله الا الله»

در مورد تمدن و فرهنگی که امت اسلامی در زمان شکوفایی اش در مشرق و مغرب زمین و به ویژه در اندلس ایجاد کرد، بسیار بحث کرده، و ویژگی و خصوصیات منحصر به فرد آن و وجوه اشتراک آن را با تمدن‌های دیگر برشمرده و بیان کرده و در این مسیر صادقانه پیش رفته‌ایم.

این تمدن متعلق به امت و ملتی بود که حامل اسلام شد. این امت امتی بود که قبل از آن دخالت و مشارکتی در ایجاد هیچ تمدنی نداشت، اما بعد از مسلمان شدنش مصدري از مصادر تمدن‌های دیگر و مؤثر در آنها گردید. آنچه در این قسمت در صدد بیانش هستیم، این است که:

دستاوردهای فرهنگی امت اسلامی، امری اختیاری نبود که امت اگر خواست آن را می‌گیرد و اگر نخواست رهايش می‌کند، بلکه این تمدن و فرهنگ و دستاوردهای آن جزئی از مقتضیات «لااله الا الله» بوده که امت اسلامی ملتزم به اجرا و انجام آن بوده است و اگر به آن اقدام نمی‌کرد مورد سرزنش قرار می‌گرفت، زیرا در این صورت نسبت به ادای یکی از وظایف اش که جزو مقتضیات «لااله الا الله» می‌باشد، کوتاهی کرده است.

امام غزالی وقتی به مسئله‌ی «فرض کفایه» می‌پردازد، به این مطلب اشاره می‌کند که اگر کسی به این امر اقدام نکند، تمام امت مرتکب معصیت می‌شود، و اگر کسی یا کسانی این فرض را انجام دهند، تمام امت از معصیت مبری می‌شود، و گناه انجام ندادنش از آنها ساقط می‌گردد. ایجاد فرهنگ اسلامی یکی از «واجبات کفایی» امت اسلامی است گرچه به نظر من برخی از جزئیات اش «واجب عین» است و بر هر فردی که اقرار بر شهادتین می‌کند، اقدام به انجام آن واجب است. آیاتی را در این زمینه دنبال می‌کنیم تا روند این تکلیف را مشاهده کنیم و ببینیم که این تکلیف چگونه جزئی از مقتضیات «لااله الا الله» شده است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰)

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین بیافرینم.»

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ (هود: ۶۱)

«اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار کرده است.»

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ﴾ (جاثیه: ۱۳)

«و آن چه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، همه را از ناحیه‌ی خود مسخر شما ساخته است.»

﴿وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ

الْحِسَابِ﴾ (اسراء: ۱۲)

«ما شب و روز را دو نشان قرارداده‌ایم، نشان شب را محو گردانیدیم و نشان روز را تابان کرده‌ایم. تا از فضل پروردگارتان بهره‌مند گردید و تا شماره سال‌ها و حساب را بدانید.»

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ (ملک: ۱۵)

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید و زنده شدن دوباره در دست اوست.»

تمام موارد مذکور در آیات، مستقیم یا غیرمستقیم وظایف و تکالیفی هستند که متوجه انسان می‌شوند، انسانی که خداوند او را خلیفه‌ی خود در زمین قرار داده است. همه‌ی این تکالیف جزو وظایف و تکالیف آن خلافتی است که انسان به خاطر انجامش آفریده شده و بارزترین این وظایف آبادانی می‌باشد.

وقتی این تکالیف متوجه عموم مردمی است که خداوند آنها را جانشین خود در زمین قرار داده، و قسمتی از تکالیف او در زمین محسوب می‌شوند، در این صورت، چه کسی بر انجام دادن آن شایسته‌تر است؟ بدون شک، خلیفه‌ی راشد‌ای که مؤمن به خدا و ملتزم به اوامر نازل شده از طرف اوست، بهترین و شایسته‌ترین فرد بر انجام دادن این مهم می‌باشد.

آنچه در این التزام برای انسان مؤمن مهم است. تنها اقدام به آبادانی زمین نیست، زیرا این امر را انسان‌های غیرمؤمن و کافر نیز انجام می‌دهند. آنچه مهم است و وظیفه‌ی انسان مسلمان می‌باشد، اقدام به آبادانی زمین براساس منهج خداوند است، که همان مقتضیات «لااله الا الله» را تشکیل می‌دهد.

انسان فطرتاً مخترع است، به ویژه در زمینه‌ی فرهنگ و تمدن.

انسان فطرتاً شیفته‌ی صنعتی کردن مواد خاصی است که روی زمین و در اطراف و اکنافش می‌یابد. این خصوصیات یکی از ویژگی‌های است که او را از حیوانات که مواد را به همان شکل اصلی خود به کار می‌گیرند، جدا می‌کند. گرچه حیوانات در کار لانه‌سازی نظم و هماهنگی خاصی را به کار می‌برند، ولی طبیعت خام و نپخته‌ی آن (مواد) را، آنگونه که انسان تغییر می‌دهد، حیوانات تغییر نمی‌دهند. انسان مواد خام را ذوب می‌کند، سپس تصفیه و بعدها از راه‌ها و عملیات شیمیایی گوناگون از حالت اصلی به حالت‌های جدید آن تغییر می‌دهد.

این مسئله به تنهایی در ردّ نظریه‌ی داروین مبنی بر حیوانی بودن انسان کافی است. چنین ویژگی و صفتی در نتیجه‌ی دگرگونی و پیشرفت شکل و صوری انسان اتفاق نیفتاده است، بلکه یک مسئله‌ی فطری و درونی است که در وجود انسان نهفته است.

انسان فطرتاً تنها شیفته‌ی صنعتی کردن مواد خام نیست، بلکه شیفته‌ی اصلاح و بهبود بخشیدن مستمراً مصنوعات خود و رساندن آنها به نهایت درجه‌ی کمال یا نهایت درجه‌ی زیبایی ممکن نیز هست.

صنعتی کردن، بهبود بخشیدن و زیباسازی مواد، از ویژگی‌های منحصر به فرد انسان است که به وسیله‌ی این خصوصیات از حیوانات ممتاز می‌شود. تمام این عملیات از ارکان تشکیل دهنده و ضروری فرهنگ و تمدن می‌باشند.

اما واقعیت این است که معیار حقیقی یک فرهنگ و تمدن تنها موارد مذکور نیست.

مهارت در صنعتی کردن و اصلاح و بهبود بخشیدن و زیباسازی، تلاشی است که نشانه‌ی برتری فرد یا گروه و امتی، بر فرد یا گروه و امت دیگر می‌باشد، و به تنهایی معیاری برای قضاوت درباره‌ی دستاوردهای افراد و... به شمار نمی‌آید.

در قوانین آموزشی، اصلی به نام «تجدیدی» وجود دارد، به این معنی که اگر در درسی تجدید شد او به عنوان دانش آموز قبول شده محسوب نمی‌شود گرچه در درس‌های دیگر نمرات خوبی را نیز کسب کرده باشد، زیرا برای قبولی کسب نمرات قبولی در تمام دروس لازم می‌باشد. چنین افقی، امری جزئی است و با امتحان دوباره در آن ماده (نه تمام مواد) جبران می‌شود.

قانون تجدیدی در زمینه‌ی دستاوردهای فرهنگی، جوابی است بر این سوال که:

آیا هر آنچه انسان از صنعتی کردن و اصلاح و بهبود و زیباسازی انجام داده است هماهنگ با هدف وجودی او یا احقاق اهدافش بوده است، یا در جهت عکس اهدافش بوده و حتی تحقق آنها را به تعویق انداخته است؟ معیار واقعی این است، معیاری که فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بر اساس آن پایه‌ریزی و استوار می‌گردند.

جایگاه فرهنگ در مقتضیات «لااله الا الله» کجاست؟

گرچه در پاسخگویی به این سوال آیات بسیاری وجود دارند، اما آیه‌ای از قرآن ما را کفایت می‌کند:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ (ملک: ۱۵)

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید و زنده شدن دوباره در دست اوست».

ذکر نشور (زنده شدن بعد از مرگ) در کنار گردش در اطراف و اکناف زمین و بهره‌مند شدن و خوردن نعمت‌های خداوندی و ارتباط آن با حساب و جزا و پاداش، یادآوری منهجی است که انسان مسلمان بدان ملتزم است. این منهج، منهج ربّانی است. التزام به حلال و حرام، مباح و غیرمباح و التزام به دستورات خداوند، مقتضیات «لااله الا الله» را تشکیل می‌دهند.

﴿وَابْتَغِ فِيهَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ (قصص: ۷۷)

«با آن چه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجو و بهره خود را از دنیا فراموش مکن، و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده است، تو نیز نیکی کن، و در زمین تباهی مجوی که خدا تهکاران را دوست نمی‌دارد».

به یاد قیامت بودن همراه با گردش در اطراف و اکناف زمین و صنعتی کردن و بهبود و زیباسازی و التزام به آنچه نجات دهنده‌ی انسان در آخرت است، همه و همه «عبادت» خداوند به حساب می‌آیند. التزام به اوامر نازل شده از طرف خداوند تنها چیزی است که اهداف آفرینش انسان را محقق و تمدن و فرهنگ صحیح را می‌سازد.

تمدن و فرهنگ تنها در مهارت و تخصص در تولیدات مادی خلاصه نمی‌شود، گرچه مهارت و تخصص در موفقیت و قدرت بخشیدن به انسان در زمین مطلوب است، اما به تنهایی کافی نیست. بدون التزام و تمسک به منهج صحیحی، تمدن و فرهنگ حقیقی شکل نمی‌گیرد و فرهنگ و تمدنی جاهلی بوجود می‌آید (اگر تعبیر درست باشد) تمدن و فرهنگی که قسمتی از اهداف خلقت انسان را محقق می‌گرداند. از طرف دیگر، آن قسمت را همان‌گونه که شایسته است محقق نمی‌گرداند و در نهایت آن را به سوی نابودی و فنا می‌کشاند.

صنعتی کردن و اصلاح در زمینه‌های مادی، نعمت‌هایی هستند که خدا به انسان ارزانی داشته است و او را با آنها بر بسیاری از مخلوقاتش برتری داده است؛ اما آنچه از همه مهمتر و با ارزش‌تر است و خدا به او بخشیده و بر او منت می‌نهد، عبارت است از: عالم والا و عالم ارزش‌ها و عدم محدود بودن او در مسائل زمینی و عالم مادیات است.

﴿ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ ﴾ (حجرات: ۱۳)

«و شما را ملت ملت و گره گره قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست». بدون این تقوا که از ایمان به وحدانیت خداوند و روز آخرت به دست می‌آید، صنعتی کردن و اصلاح و زیباسازی مادیات امری نابودکننده خواهد بود، آنگونه که امروز در جاهلیت معاصر اتفاق افتاده است. جاهلیت معاصر بیش از حد در گرداب شهوات و بیش از حد درگیر و دار به دست آوردن متاع دنیایی است. در نتیجه نابودی و هلاکتی که خداوند آن را بر ستمگران مقدر کرده است اتفاق خواهد افتاد:

﴿ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ (انعام: ۴۴-۴۵)

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر شوند، درهای همه‌ی (نعمت‌ها) را بر رویشان گشودیم تا آنگاه که بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند، ما بناگاه ایشان را برگرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند. نسل ستمکاران ریشه کن شد و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزااست».

فرهنگ حقیقی، فرهنگی است که زمین را براساس منهج الهی آباد کند، فرهنگی که امور دنیا و آخرت و جسم و روح و کار و عبادت را یک‌جا جمع کند. فرهنگ حقیقی، فرهنگی است که تمام وجود انسانی را در نظر داشته باشد، حسیات و معنویاتش را، فعالیت‌های جسمی و روحی و عقلی‌اش را، و نیز با ابداعات و اکتشافاتش در جهان مادی خود را به عالم والا ارتقاء دهد. والاترین درجات فرهنگ و تمدن بشری این است که با گام‌هایش بر زمین راه برود، و در همان حال دلش کرانه‌های آسمان را بکاود و معلق به آسمان باشد.

فرهنگ و تمدن اسلامی در زمان اوج‌اش، چنین فرهنگ و تمدنی بود. هیچ زمینه‌ای از زمینه‌های مطلوب نبود مگر این که مسلمانان در آن فرو رفته باشند، شهرسازی، راه‌سازی، گردش در زمین با هدف کشف مجهولات، بهره‌برداری از نعمت‌های الهی و نیروهای آسمانی و زمینی در جهت ساختن و آباد کردن، پیشرفت‌های علمی، اصلاح رفتارها و سلوک، راستی و صداقت، امانت و تلاش و قدرت و پشتکار و تمام صفت‌ها و ویژگی‌هایی که یک امت والا و بزرگوار را می‌سازد.

مرکز اسلامی را بنگرید، مرکزی که مردم در آن گردهم می‌آیند و شروع هر کاری و عملی را از آنجا آغاز می‌کنند. این مرکز جایی جز «مسجد» نیست، مسجد نه بازار است و نه مکان لهو و لعب دیوانگان. مسجد مکانی است که مردم در آنجا پروردگارشان را یاد می‌کنند. او را عبادت می‌کنند. در آنجا علم و دانش دین‌شان را فرا می‌گیرند. مسلمانان حرکت و گردش در اطراف و اکناف زمین جهت یافتن رزق و روزی خداوند را از مسجد آغاز می‌کنند، و بعد از مدتی به آنجا بر می‌گردند تا نمازشان را ادا کنند و به یاد آخرتی بیفتند که بعد از زندگی کوتاه دنیایی به آنجا باز می‌گردند. همان جایی که برای کسب سعادت در آنجا تلاش می‌کنند و اینگونه امر خدا را به تحقق می‌رسانند.

﴿ فَاْمَشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَاِلَيْهِ النُّشُورُ ﴾ (ملک: ۱۵)

«و در اطراف و جوانب (زمین) راه بروید و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست اوست.»

﴿ وَ مَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعِيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰٓئِكَ كَانَ سَعِيْهُمْ مَشْكُوْرًا ﴾ (اسراء: ۱۹)

«و هر کس آخرت را بخواهد و برای آن تلاش سزاوار آن را از خود نشان دهد، در حالی که مؤمن باشد، این چنین کسی تلاشش بی سپاس و اجر نمی ماند.»

مسجد مکانی نیست که مردم به آنجا بروند و در آنجا سکنا بگزینند و دست از سعی و تلاش در زمین بردارند. از طرف دیگر، سعی و تلاش در اطراف زمین هرگز آنها را از برگشت به مسجد باز نمی دارد و سرگرم نمی کند. آنها به مسجد برمی گردند تا انرژی لازم را برای ادامه ی زندگی بگیرند:

﴿ وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى ﴾ (بقره: ۱۹۷)

«توشه بگیرید که بهترین توشه پرهیزگاری است.»

نگاهی به جامعه ی بزرگ اسلامی بیندازید. این جامعه برآورده کننده تمام نیازهای مسلمانان است. این جامعه جایی برای پذیرش مهمانان است. انسان مسلمان بزرگوار است. روابط برادری و محبت، انسانها را به هم ارتباط می دهد، پس مسلمانان یکدیگر را در این جامعه ملاقات می کنند. این جامعه مکانی است برای زیستن، خوردن، مکانی است برای ماندن. فرق اساسی بین این جامعه و جامعه ی جاهلی معاصر در این است که:

جامعه ی اسلامی حرم امنی است که هیچ بیگانه ای در آنجا راه نمی یابد و در آنجا دیده نمی شود. اهالی این مرکز همه افراد یک خانواده هستند که بعد از فعالیت های روزانه در آنجا گرد هم آمده اند. این مکان، مکانی است که در آنجا اخلاق رعایت می شود، اخلاقی که خداوند آن را واجب کرده است. در آنجا زندگی دنیا با زندگی آخرت به هم گره می خورد. این مرکز بزرگ اسلامی دارای آداب خاصی است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَاِنْ لَمْ تَجِدُوْا فِيْهَا اَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوْهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ اِنْ قِيلَ لَكُمْ اَرْجِعُوْا فَارْجِعُوْا هُوَ اَزْكٰى لَكُمْ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ عَلِيْمٌ * لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَدْخُلُوْا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُوْنَةٍ فِيْهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَ مَا تَكْتُمُوْنَ * قُلْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ يَغُضُّوْنَ اَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوْنَ اَفْوَاجَهُمْ ذٰلِكَ اَزْكٰى لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا يَصْنَعُوْنَ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنٰتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ اَفْوَاجَهُنَّ وَ لَا يُدَيِّنْنَ زِيْنَتَهُنَّ اِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوْبِهِنَّ ﴾ (نور: ۳۱-۲۷)

«ای مؤمنان! وارد خانه هایی نشوید که مربوط به شما نیست، مگر بعد از اجازه گرفتن و سلام کردن بر ساکنان آن. این کار برای شما بهتر است. امید است شما (این را) مد نظر داشته باشید. اگر کسی را در خانه ها نیافتید بدانجا داخل نشوید تا به شما اجازه داده شود. اگر هم به شما گفتند برگردید، پس برگردید. این (روش) پاکتر برایتان می باشد. خدا بس آگاه از کارهایی است که می کنید. گناهی بر شما نیست که (بدون اجازه) وارد خانه های غیرمسکونی شوید، چرا که شما حق استفاده از آنها را دارید. خدا می داند آنچه را که آشکار می سازید و پنهان می دارید. به مردان مؤمن بگو: چشم های خود

را فروگیرند و عورت‌های خویشان را مصون دارند. این برای ایشان زینده‌تر و محترمانه‌تر است. بی گمان خداوند از آنچه که انجام می‌دهید آگاه است. و به زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را فروگیرند و عورت‌های خود را مصون دارند و زینت خویش را نمایان نسازند مگر آن مقدار و آن چیزهایی که پیدا می‌گردد، و چارقد و روسری‌های خود را بر یقه‌ها و گریبان‌هایشان آویزان کنند».

آداب و اخلاق این است. چنین آداب و اخلاقی فرهنگ و تمدن صحیح را می‌سازند. دین واقعی دارای چنین آداب و اخلاقی است.

در جامعه اسلامی به مؤسسات فرهنگی بنگرید؛ اداره‌ی نظارت و کنترل، مراکز دادگاهی، مدارس، بیمارستان‌ها، مراکز سالمندان، مراکز حفاظت از حیوانات، گرمابه‌های عمومی، کتابخانه‌های عمومی، اتحادیه‌های صنفی، مؤسسات خیریه، اوقاف و...

تمام مؤسسات مذکور بر تمدن و فرهنگی بودن یک جامعه دلالت دارند. در جامعه‌ی اسلامی آنچه از همه مهمتر است وجود انگیزه‌های دینی در چنین مؤسساتی به منظور تحقق اهداف دینی است. اگر مدتی در این جامعه گردش کنی، به هر جا که می‌خواهی بنگری، چیزها یا افراد یا مؤسسات یا نظامی را خواهی دید که خدا و روز آخرت را به یادت می‌آورد، و این که بزرگترین هدف در زندگی عبادت خداوند است، عبادت به معنای شامل و وسیع آن، عبادتی که آبادانی زمین را بر اساس منهج الهی در بر دارد.

علاوه بر این، جامعه‌ی اسلامی، خواه در یک حوزه‌ی کوچک باشد یا در یک حوزه‌ی بزرگ، جامعه‌ای است که در جهان دارای کمترین تخلفات است، و کمتر دچار فاحشه و اعمال زشت می‌گردد. چنین امری به ایمان به خدا و روز آخرت و اجرای برنامه‌ی خداوند و شریعت او در زندگی برمی‌گردد.

هرگز جایز نیست که از عنصر فرهنگی غافل شد. ما در حالی از مقتضیات فرهنگی «لااله الا الله» بحث می‌کنیم که زیرسایه‌ی تمدن و فرهنگ وحشتناک جاهلی زندگی می‌کنیم، فرهنگ و حشمتناکی که هیچ لحظه‌ای از شب و روز در آن تخلفات قطع نمی‌شود.

به ریشه‌های التزام در زمینه‌ی فرهنگی بر می‌گردیم.

درباره‌ی وظیفه‌ی بشر، به طور عام، به عنوان خلیفه و جانشین خداوند در زمین، در ارتباط با آبادانی زمین بحث کردیم. و درباره‌ی وظیفه‌ی انسان مسلمان در زمینه‌ی آبادانی زمین براساس منهج ربّانی نیز بحث کردیم. اکنون می‌خواهیم درباره‌ی یکی دیگر از اصول التزام امت اسلامی بحث کنیم که عبارت است از:

«شاهد و گواه بودن» بر تمام بشریت:

﴿ وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ﴾ (بقره: ۱۴۳)

«بی گمان شما را امت میانه‌روی قرار داده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر نیز بر شما گواه باشد».

شهادت و گواه بودن بر مردم مقتضی این است که این امت نمونه‌ای صحیح و والا در تمام زمینه‌های خیر باشد:

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ﴾ (آل عمران: ۱۱۰)

«شما (مسلمانان) بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید».

همانا بزرگترین شهادت، شهادت بر حقانیت این دین و تبلیغ برنامه‌ی اسلام به تمام بشر و آگاه کردن و تعلیم دادن آن‌ها با الگوها و نمونه‌های عملی نیک است. مردم را تعلیم دهند که چگونه این دین را در زندگی واقعی خود به طور عملی اجرا کنند. تنها و تنها در چنین صورتی است که بر بشر گواه و شاهد خواهند شد.

شهادت در روز قیامت در برابر خداوند انجام می‌گیرد، خواه شهادت امت اسلامی بر غیر یا شهادت پیامبر ﷺ بر امت اسلامی.

در روز قیامت پیامبر ﷺ چگونه بر امت شهادت می‌دهد؟

او ﷺ به وسیله‌ی تلاش‌ها و مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیرش که در طول سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه انجام داد تا امت را با مسائل دین در قالب نمونه‌ای عملی و والا آگاه و بر اساس خواسته‌های دینی تربیت‌شان کند، امر شهادت را به انجام می‌رساند.

وقتی روز قیامت برپا می‌شود، ایشان ﷺ در مقابل مولای خود قیام می‌کند و چنین می‌فرماید: «خدایا! آن چه امر فرمودی، تبلیغ کردم» و او راست می‌گوید و سخن‌اش پذیرفته می‌شود. امت‌اش نیز بر تبلیغ رسالت‌اش شهادت می‌دهند همچون شهادت در «حجة الوداع»، آنگاه که همگان را مخاطب قرار داد و فرمود: آیا دین خدا را به شما نرساندم؟ همه به او جواب مثبت دادند و او را تصدیق کردند. پس فرمود: خدایا! شاهد باش.

امت اسلامی نیز بر دیگران شهادت می‌دهند، اما مردم وقتی آنها را تصدیق خواهند کرد که نمونه‌های عملی دین خدا بوده باشند، نمونه‌های عملی‌ای که دیگران دین و حقیقت آن را از آنها درک کرده باشند.

امت عملاً یک مدت طولانی اقدام به تبلیغ دین خدا کرد و در راه آن جهاد نمود و در یک قالب عملی به مردم آموزش داد که چگونه دین خدا را به مرحله‌ی اجرا و عمل درآورند.

آیا دین خدا تنها دین آخرت است و هیچ ارتباطی با دنیا ندارد؟ یا دین خدا در برگیرنده‌ی دنیا و آخرت است:

﴿ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ﴾ (قصص: ۷۷)

«به وسیله‌ی آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بجوی و بهره خود را از دنیا فراموش مکن».

آیا این دین تنها دین روح بدون جسد است؟

﴿ وَإِنَّ لِدِينِكَ عَلَيْكَ حَقًّا ﴾ (بخاری ﷺ)

«همانا بدنت بر تو حقی دارد».

آیا دین خدا تنها در عبادت به معنای محدود آن (انجام فرایض) خلاصه می‌شود؟

﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ (جمعه: ۱۰)

«آنگاه که نماز خوانده شد در زمین پراکنده شوید و به دنبال رزق و روزی خداوند بروید و خدا را بسیار یاد کنید، تا رستگار شوید».

دین اسلام براساس فرمایشات خداوند، دین سیاست، اقتصاد، اجتماع، جهاد و تلاش و فعالیت در جهت آبادانی و عمران زمین، مطابق منهج ربانی است. پس امت اسلامی اگر خواسته‌های دین را اجرا نکند، و نمونه‌ای عملی و مطلوب از خود ارائه ندهد چگونه می‌تواند به وسیله‌ی این دین بر مردم گواه باشد؟! این یک مسئله‌ی اختیاری نیست که از امت خواسته شود، بلکه یک وظیفه و تکلیفی است که باید انجام پذیرد.

در مرحله‌ی سوم، مسئله‌ی التزام به دین خدا مطرح می‌شود.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ (صف: ۹)

«خداست که پیامبر خود را همراه با هدایت و آئین راستین فرستاده است تا این آئین را بر همه‌ی آئین‌های دیگر چیره گرداند».

دین در عالم واقع تنها با گفتار غالب نمی‌آید و پیروز نمی‌شود، گرچه دارای خطیبان و سخنوران و نویسندگان چیره دستی هم باشد که از قدرت گفتاری و نوشتاری والایی برخوردار باشند. کمتر کسی چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجرد حق بودن دین خدا مؤمن می‌گردد. کمتر کسی چون یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن حق و شناخت آن به نمونه‌ای بی مثال در مقابل ظلم و ستم تبدیل می‌شوند و قد علم می‌کنند.

بسیاری از مردم منتظر غالب شدن حق هستند تا گروه گروه وارد آن شوند. حق برای چیره شدن به وسایل و افرادی نیازمند است که از او پشتیبانی کنند. دین به پشتیبانی گروهی از جوانان مؤمن نیازمند است که با ایمانی راسخ پایگاهی محکم برای آن گردند و چنان به آن متمسک و ملتزم شوند که در مقابل ظلم‌ها و ستم‌ها و شکنجه‌ها تاب استقامت داشته باشند، و با تمام وجود و هر چه دارند در راه آن تا آخرین لحظه‌ی زندگی‌شان فداکاری کنند.

قدرت و نیروی اسلام از چنین وسایل و ابزارهایی سرچشمه می‌گیرد:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ (انفال: ۶۰)

«برای (مبارزه) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله): اسب‌های ورزیده آماده سازید، تا بدان، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید خدا آنان را می‌شناسد».

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ (حج: ۷۸)

«و در راه خدا تلاش و جهاد کنید، آن گونه که شایسته تلاش و جهاد در راه اوست».

«فرهنگ» نیز یکی از این ابزارها است.

اسلام به وسیله‌ی نمونه‌های فرهنگی که تربیت کرده بود، در مساحت گسترده‌ای از زمین انتشار یافت.

وقتی سخن از فرهنگ و تمدن می‌شود، طغیان فرهنگی موجود در کاخ‌های باشکوه به ذهن خطور می‌کند، در حالی که هرگز چنین نیست. این فرهنگ، فرهنگی به مفهوم اسلامی و مدنظر اسلامی نیست، بلکه چنین مسائلی در اصل نابودکننده فرهنگ می‌باشند.

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا﴾ (اسراء: ۱۶)

«هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود کنیم، افراد دارا و خوشگذران و شهوتران آنجا را چیره می‌گردانیم و آنان در آن دیار شروع به فجور می‌کنند، پس فرمان بر آنجا واجب می‌گردد و آنگاه آنجا را سخت درهم می‌کوبیم». فرهنگ، قبل از هر چیز یک ارزش و هنجار به حساب می‌آید، سپس دارای یک قالب و تشکیلات مادی می‌گردد. مسلمانان نخستین که دل‌های مردم را برای پذیرش اسلام گشودند، مالک و صاحب تمدن مادی بسیار بسیار اندکی بودند. اما در مقابل، صاحب اصول اساسی یک تمدن اصیل و واقعی و حقیقی چون: عزت نفس، پاکی عواطف و احساسات، عدالت، حبّ خشوع در برابر خدا، اهداف والا، اخلاقی متین و اصیل، حرکتی منظم و نظامی خاص بودند. با استقرار امت اسلامی و تمکّن آن در زمین، مظاهر مادی آن نمایان شد، با این تفاوت که این مظاهر مادی در برابر اهداف والای اسلامی خاضع و فروتن شد، در نتیجه، این خضوع نوری شد که دل‌ها و افکار مردم قاره‌های سه گانه آباد آن روز را روشن کرد.

این جریان ادامه یافت تا این که ثروتمندان امت راه خوشگذرانی را در پیش گرفتند و فقرا نیز زمین‌گیر شده و در نتیجه سنت تخلف‌ناپذیر خدایی امت را فراگرفت.

امروز فرهنگ پوچ و کاذب غرب هجوم آورده، و دل‌هایی را که از حقیقت اسلام تهی است مات و مبهوت خود کرده و به خود مشغول نموده است. هرگز چنین نیست، روی آوردن به تمدن غرب چیزی نیست که امت را از عقب ماندگی‌اش نجات دهد. آنچه امت را نجات می‌دهد، برگشت به مفهوم واقعی فرهنگ اسلامی است، مفهوم زیبایش، مفهومی که در آن هیچ اثری از بیهودگی و لهو و دیوانگی نیست. مفهومی که دارای محتوای والایی است، چرا که از «لااله الا الله» استمداد جسته و جزئی از مقتضیات «لااله الا الله» به شمار می‌آید.

مظاهر مادی در حد معمول یکی از ضروریات زندگی پیشرفته امروزی بشر است، اما بدون ارزش‌های حقیقی اخذ شده از منهج ربّانی امتی را ایجاد نمی‌کند و محقق‌کننده‌ی هیچ یک از اهداف انسانی که خداوند از بندگانش می‌طلبد نخواهد بود:

﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۲۷)

«خداوند می‌خواهد توبه‌ی شما را بپذرد، و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند می‌خواهند که (از حق) خیلی منحرف گردید».

مقتضیات بیانی و گفتاری «لااله الا الله»

«بگو، روح القدوس تو را همراهی می کند».

این فرموده‌ی پیامبر ﷺ به حسان بن ثابت رضی الله عنه است. شاعری که با اشعارش از رسول خدا ﷺ و دعوت اسلامی دفاع می کرد.

از فرموده‌ی پیامبر ﷺ به حسان بن ثابت رضی الله عنه علاوه بر تشویق او بر ادامه‌ی کارش، مباح بودن عملش را نیز می فهمیم. حتی از کلام پیامبر ﷺ چنین می فهمیم که گویی کار حسان بن ثابت یک تکلیف است و حضرت ﷺ به او امر می کند. پس، دعوت برکسانی که خداوند نعمت بیان به آنها بخشیده است حق دارد و آن دفاع از اوست. البته این نوع از دفاع یک فرض کفایه است و با انجام آن توسط برخی، تکلیف از بقیه ساقط می شود. بر دیگران نیز واجب است که در دفاع از دعوت حق، خود را به انجام کارهای دیگر مشغول کنند.

آنچه در این زمینه (بیان) بر صاحبان بیان و فصاحت کلام واجب و فرض عین است، التزام و پایبندی به اصول و قوانین اسلامی در بیاناتشان می باشد. این پایبندی به اصول و قوانین اسلامی همان مقتضیات «لااله الا الله» را تشکیل می دهد. ما در اینجا قصد نداریم درباره‌ی روش‌های بیانی و خطابه در اسلام بحث کنیم، چرا که این مطلب یک بحث تخصصی است. ما در اینجا به اشاراتی در این خصوص اکتفا می کنیم.^۱ در این فرصت اندک به یک مسئله‌ی بسیار اساسی می پردازیم که عبارت است از: ارتباط تمام فعالیت‌های انسان مسلمان با عقیده‌ی اسلامی به منظور تحقق این کلام خداوند است که می فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ...﴾ (انعام: ۱۶۳-۱۶۲)

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است و خدا را هیچ شریکی نیست...».
علاقه به بیان مطالب در یک شکل و قالب زیبا یک علاقه‌ی فطری است. این مطلب در میان هر امتی، دارای آداب و فنون خاصی بوده و می باشد.

با توجه به این که متخصصین در این زمینه (شاعران و ادیبان و...) در میان مردم بسیار نیستند، مشارکت بقیه‌ی افراد جامعه در این زمینه با استقبال و استفاده‌ی از دستاوردها و توانایی‌های این متخصصین، انجام می گیرد.

چون این توانایی و استعداد یک توانایی و استعداد فطری است و در چارچوب آیه و در قسمت «مَحْيَايَ» قرار دارد، بنابراین واجب است در راه خدا که پروردگار جهانیان است به کار گرفته شود. بسیاری از مردم وقتی این سخن را می شنوند، چنین تصور می کنند که منظور این است که ادبیات باید در چارچوب پند و اندرز و موعظه خلاصه و محصور شود تا ادبی دینی گردد و در جهت رضایت خدا قرار گیرد، اما واقعیت این است که چنین چیزی هرگز مدنظر نیست. پند

^۱ - به کتاب «منهج الفن الاسلامی» مراجعه کنید.

و اندرز در دین خدا دارای جایگاه خاص و ویژه‌ای است. اگر ادبیات تماماً به پند و اندرز تبدیل شود ضررش از نفعش بیشتر خواهد بود.

از یاران رسول خدا ﷺ روایت است که:

«پیامبر ﷺ گاه‌گاهی ما را نصیحت می‌کرد تا احساس خستگی نکنیم».

وقتی حال یاران پیامبر ﷺ چنین است، یارانی که کلام پیامبر ﷺ را به سرعت می‌گرفتند تا آن را یاد گرفته و عملی سازند و چنین مطمئن بودند که راه بهشت در گرو یاد گرفتن و عملی کردن آن سخنان است، پس حال ما که مردمان عادی هستیم چگونه خواهد بود، آنگاه که بخواهیم تمام سخنان مان را در وعظ و پند و اندرز خلاصه کنیم؟! هنر و فن و تکنیک بیان (فصاحت و بلاغت) هرگز به پند و اندرز و موعظه خلاصه نمی‌شود گرچه پند و اندرز خود نیز تکنیک‌ها و روش‌های خاصی دارد که اگر کلامی بلیغی بیان شود، عواطف و احساسات را بیشتر تحریک خواهد کرد. تکنیک‌ها و روش‌های بیان و ارائه‌ی مطالب، تکنیک‌های غیرمستقیمی هستند که کلام را به دل‌های مردم می‌رسانند و در وجدان و عواطف آنها تاثیر می‌گذارند.

وظیفه‌ی مسلمانی که از نعمت فصاحت و بلاغت کلام برخوردار است، چیست؟

واقعیت این است که دعوت اسلامی همیشه و در هر زمانی نیازمند افرادی است متخصص که از او دفاع کنند.

مبارزه‌ی بین حق و باطل هم همیشگی و جاودانه است، زیرا ابلیس انسان‌ها را به آن وعده داده است:

﴿ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴾ (اعراف: ۱۷-۱۶)

«اهریمن گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم، سپس از پیش رو و از پشت سر و از اطراف راست و چپ به سراغ ایشان می‌روم و بیشتر آنان را سپاسگذار نخواهی یافت».

بنابراین وجود افرادی مجاهد در میان مسلمانان امری لازم و ضروری است تا از این طریق خداوند متعال نیروهای شر را از بین برده و زمین را از فساد نجات دهد:

﴿ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴾ (بقره: ۲۵۱)

«و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد».

امروز در راه مبارزه با دعوت اسلامی تمام شیوه‌های بیانی، خواه با هجوم مستقیم بر علیه اسلام و اصول و مفاهیم و عقیده و شریعت و سنت‌ها و رسم و رسومش، خواه با مشوش کردن اخلاق و اصول آن و سرگرم کردن مردم به مسائل بی ارزش، بکار گرفته شده و می‌شوند. در هر صورت این تلاش‌ها جزئی از فعالیت‌های به کار گرفته شده در جهت فریب دادن مردم و دور کردن آنها از راه خداست.

در چنین موقعیتی بر آنانی که از نعمت بیانی شیوا و فصیح و بلیغ برخوردارند، واجب است وارد میدان مبارزه شده و پاسخ‌های دندان شکنی به این یاوه‌گویی‌ها بدهند. بر آنان است که با بیان حقیقت اسلام یا معرفی واقعی جاهلیت معاصر و

مفاهیم گمراه و موازین ناهمگون و نامتعادلش، یا با آشکار کردن تلاش‌های ویرانگری که شیاطین این جاهلیت برای منحرف کردن دیگران بکار می‌گیرند یا با دعوت مردم به دست کشیدن از مسائل پوچ و بیهوده و بی ارزشی که خود را به آن مشغول کرده‌اند و پناه آوردن به ارزش‌های واقعی، حقیقت را آشکار کنند:

﴿ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴾
(نحل: ۱۰۰-۹۹)

«بی گمان شیطان هیچ تسلطی بر کسانی ندارد که ایمان دارند و بر پروردگارشان تکیه می‌نمایند. او تنها بر کسانی تسلط دارد که او را به دوستی می‌گیرند و به واسطه‌ی او (به خدا) شرک می‌روزند».

وقتی ادیبان به واجب خود عمل می‌کنند، دیگران نیز در این زمینه وظیفه دارند خود را به امور دیگر مشغول کنند و در این زمینه التزام به مقررات و اصول و قوانین اسلامی را هرگز فراموش نکنند.

بر ادیب مسلمان است که افکار و عواطفش چون سایر اعمال و کارهایش از اسلام سرچشمه بگیرد و مطابق قوانین اسلام باشد. ادیب در هر حال بشر است و هیچ انسانی ملائکه نیست و اصلاً واجب نیست که ملائکه باشد (همچون ملائکه باشد) بنابراین او هم مثل سایرین دچار اشتباه می‌شود، زیرا: «كُلُّ ابْنِ آدَمَ خَطَّاءٌ»، «هر بنی آدمی خطارکار است» اما بهترین گناهکار کسی است که توبه کند، آن گونه که پیامبر ﷺ فرموده است.^۱

خداوند می‌فرماید:

﴿ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴾
(آل عمران: ۱۳۶-۱۳۵)

«و کسانی که چون دچار گناه شدند، یا بر خویشان ستم کردند، به یاد خدا می‌افتند و آمرزش گناهان‌شان را خواستار می‌شوند، و به جز خدا کیست که گناهان را ببامرزد؟ و با علم و آگاهی بر چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمی‌کنند. آنچنان پرهیزگاران پاداش‌شان آمرزش خدای‌شان و باغ‌هایی است که در زیر (درختان) آن‌ها جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، و این چه پاداش نیکی است که بهره کسانی می‌گردد که اهل عمل‌اند».

بر ادیب مسلمان واجب نیست که از خصوصیات انسانی خود دست بکشد. آنچه بر او واجب است، این است که جز خیر به مردم نگوید. اگر لحظه‌ای از لحظات زندگی چیزی برخلاف خیر بیان کرد و بر آن اصرار داشت، این را بداند که اصرار مانع بخشش است و خداوند تنها کسانی را می‌بخشد که «با علم و آگاهی بر چیزی (گناهی) که انجام می‌دهند پافشاری نکنند» پس بر این اساس یک ادیب مسلمان متعهد از تمام بیانات بی ارزش و دعوت به سوی آنها خودداری می‌کند. البته اشاره به امور بی ارزش و اشاره به انسان‌های بی‌مایه و پست، امری حرام نیست، زیرا در سوره‌ی یوسف توصیف دقیقی از لحظات سقوط بشری ذکر شده است. قرآن در بیان داستان‌هایش تنها به بیان لحظات سقوط انسان اکتفا

۱- حدیث را «امام احمد، ابوداود، ابن ماجه و ترمذی» روایت کرده‌اند. در ادامه‌ی حدیث چنین آمده است: «وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ». امام ترمذی می‌فرماید: این حدیث غریب است زیرا تنها از طریق علی بن مسعده از قتاده روایت شده است.

نکرده، آن گونه که نویسندگان با شیوه‌های فتنه انگیزی این کار را می‌کنند. علاوه بر این قرآن با هدف متعجب کردن خوانندگان به بیان داستان نمی‌پردازد، آن گونه که داستان سرایان با قهرمانان داستان اینچنین می‌کنند. لحظات پایانی داستان‌های قرآنی لحظات سقوط نیست، بلکه لحظه‌ی برگشتن و پرواز به سوی خداوند است:

﴿ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ * وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ (یوسف: ۵۳-۵۱)

«زن عزیز مصر گفت: حق آشکار می‌شود. این من بودم که او را به خود خواندم و او از راستان است. این (اعتراف من) بدان خاطر است که بدانند من در غیاب (او) بدان خیانت نمی‌کنم، و خداوند بی‌گمان نیرنگ نیرنگبازان را (به سوی هدف) رهنمود نمی‌کند. من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، زیرا نفس به بدی‌ها و نابکاری‌ها می‌خواند، مگر نفس کسی که پروردگارش به او رحمت نماید، بی‌گمان پروردگارش دارای مغفرت و مرحمت فراوانی است.»

ادیب مسلمان همچنین به جهان بینی اسلامی نسبت به هستی و زندگی و انسان ملتزم است. این جهان بینی همچنان که در کتاب «منهج الفن الاسلامی» توضیح داده‌ام، عبارت است از:

تصوری شامل، وسیع و بسیار عمیق، که وجدان و ضمیر بشریت را از حق لبریز می‌کند. تصویری که هرگاه بخواهد از آن تعبیر نماید، تعبیری زیبا می‌کند. هنر و فن حقیقی این است، هنری که شایسته‌ی هنر بودن است. چنین هنری شایسته‌ی این است که هنرهای پوچ و بی‌ارزش را از میدان به در کند، یا آنها را از راه کنار زند.

هرگاه مسلمانان و مؤمنانی که دارای نعمت فصاحت و بلاغت بیان هستند، ملتزم به مقتضیات «لااله الا الله» باشند، صداهای ناهنجاری که امروز جهان را پر کرده است، هرگز ظاهر نخواهد شد. تمام این صداها، صداهای ناهموار و ناشیرینی هستند که شایستگی وجود و ظهور ندارند. امروز، با کمال تأسف، به سبب خالی بودن میدان از ادیبان متعهدی که بتوانند با روش‌های تخصصی و تکنیکی زیبایی، که یک فن خوب آنها را می‌طلبند، مقتضیات «لااله الا الله» را بیان و بدان‌ها ملتزم باشند، این صداها یافت و منتشر شده‌اند. هرچند قصد و هدف ما در این جا پرداختن به جنبه‌ی تخصصی مطلب نیست، اما ذکر مثال‌هایی که راهنمای راه باشند بدون اشکال خواهد بود.

سخنرانان و به اصطلاح ادیبان و هنرمندان جاهلی شعارشان این است که:

فن برای فن (یعنی هنر در خدمت هنر)، و زیر لوای این شعار، فساد را در زمین برانگیخته و ترویج می‌دهند. این ادیبان از سوی صاحبان قدرت و مراکز مختلف نیز پشتیبانی می‌شوند و جمهور مردم نیز میل به سوی فساد و لهو و لعب دارند تا رفعت و بزرگی و به زعم خود در مسیر کمال گام بردارند. دوستان ابلیس از یهود و غیر یهود نیز آنها را فاسد کرده و سقوطشان را به ادعای کسب آزادی برایشان زینت می‌دهند.

اما یک ادیب و هنرمند مسلمان هدفش رفعت مردم به مستوای شایسته‌ی انسانی اوست، موجودی که خداوند او را گرامی داشته و او را بر بسیاری از مخلوقاتش برتری بخشیده است. در جاهلیت معاصر، هنرمندانی متعهد نیز وجود دارند که شعار هنر در خدمت هنر را نمی‌پذیرند، اما به جای آن شعار جاهلی دیگری را سر می‌دهند که عبارت است از:

هنر در خدمت زندگی.

سوال اصلی این است که:

کدام زندگی؟

چه کسی معیارها و اصول این زندگی را مقرر می‌کند؟

یک هنرمند مسلمان نه شعار «هنر برای هنر» با مفاهیم جاهلی معاصر را می‌پذیرد و نه شعار «هنر برای زندگی». از نظر او، هنر همانند تمام فعالیت‌های دیگر است و هدف از آن عبادت خداوند به معنای تمام و کامل آن می‌باشد، معنایی که در برگیرنده‌ی آبادنی زمین بر اساس برنامه و منهج خداوند است.

وجود ظلم در زمین، با تمام اسکال و در تمام زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، مخالف تعالیم پروردگار جهانیان می‌باشد. خداوند متعال در یک حدیث قدسی چنین می‌فرماید:

«يَا عِبَادِي اِنَّي حَرَمْتُ الظُّلْمَ عَلٰى نَفْسِيْ وَ جَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا فَلَا تَظَالُمُوْا» (مسلم رحمته الله)

ای بندگانم! همانا من ظلم را بر خود حرام کردم و آن را در بین شما حرام گردانیدم، پس به یکدیگر ظلم نکنید.

بزرگترین ظلم، شرک به خداست، زیرا مصدر تمام ظلم‌هاست:

﴿وَ اِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ﴾ (لقمان: ۱۳)

«زمانی که لقمان به پسرش، در حالی که او را پند می‌داد گفت: پسر عزیزم! چیزی را انباز خدا مکن، واقعاً شرک ستم بزرگی است.»

یک ادیب و یک هنرمند مسلمان به حکم مسلمان بودنش، در برابر تمام ظلم‌ها موضع انکار و جهاد اتخاذ می‌کند. پس فن و هنری را اختراع می‌کند که ظلم را محکوم کند و آن را به مردم بنمایاند، و به وسیله‌ی آن مردم را به مبارزه علیه آن و جایگزین کردن حق، دعوت می‌کند. گاهی بین یک هنرمند مسلمان و یک هنرمند جاهلی که می‌خواهد با هنرش باظلم مقابله کند و آن را از بین ببرد تشابهاتی دیده می‌شود، اما واقعیت امر این است که این دو در چندین امور تفاوت-های اساسی با هم دارند:

۱- در جایگزینی‌ای است که ارائه می‌دهند. واقعیت این است که جایگزین حقیقی ظلم، نه سرمایه داری است و نه دموکراسی و نه لائیک و نه شکستن تمام قید و بندهای خودسرانه و بی حساب و کتاب و دعوت مردم به سوی هرج و مرج، و نه تفکر وجودی و نه نوگرایی و نه تجدیدی که به سوی نابود کردن سنت‌های قدیمی و میراث گذشته و رها شدن و گسستن ارتباط با آنهاست.

جایگزین واقعی ظلم منهج ربّانی است. ظلم نخست از دنبال کردن منهج‌های بشری به وجود آمده است، و تمام جانشینان مذکور ظلم جزئی از منهج‌های جاهلی بشری هستند، روش‌ها و منهج‌های جاهلی‌ای که خداوند درباره‌ی آنها می‌فرماید:

﴿اَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنْ اللّٰهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُوْنَ﴾ (مائده: ۵۰)

«آیا جویای حکم جاهلیت هستند؟ چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خدا حکم می‌کند؟!»

۲- تفاوت دیگر در تفسیر حوادث به وجود آمده در اثر این ظلم‌هاست.

اگر یک ادیب و هنرمند، طرفدار تفسیر مادی از حوادث باشد، تمام اسباب را به اوضاع اقتصادی و حاکمیت طبقه‌ی ثروتمند و خوار کردن طبقه‌ی زحمت کش بر می‌گرداند. حاکمان و ثروتمندان و فئودالیست‌ها و سرمایه‌داران را محکوم می‌کند، و اشک‌هایی نیز برای زحمت‌کشان می‌ریزد، اما واقعیت این است که این اشک‌ها در واقع اشک‌هایی نه اخلاقی هستند و نه انسانی بلکه این اشک‌ها، اشک‌های سرمایه‌داری هستند که انگیزه‌اش ماتریالیسم و تفسیر مادی از تاریخ و دعوت به سوی نابود کردن فئودال‌ها و جانسین کردن زحمتکشان به جای آنهاست.

اگر یک ادیب و هنرمند، طرفدار تفسیر و تحلیل درونی از حوادث بوجود آمده باشد، تمام اسباب را به اضطراب و مشکلات درونی بر می‌گرداند، و با مجرم با عطفوت برخورد خواهد کرد؛ زیرا او فقیر و طعمه‌ای است که ربوده شده و نسبت به جامعه‌اش بیگانه شده است.

اگر از طرفداران مرجئه باشد، تمام امور را به این مسئله برمی‌گرداند که انسان خودش را نیافته است، زیرا قید و بندهای دین و اخلاق و جامعه و شدیدتر از این‌ها فشارهای دیگران وجود فردی‌اش را نابود کرده است. بر اوست که ذات خود را بیابد و به فکر خود باشد نه دیگران. دیگران به هر سو می‌روند، بروند، حتی اگر به سوی جهنم!

اگر از طرفداران تجدد و نوگرایی باشد، مشکل را در سنت‌های قدیمی و جنایت عدم آزادی می‌داند و تنها راه چاره را رهایی از این سنت‌ها و باورهایی می‌داند که روند را به تعویق انداخته و راه را بر روندگان و انقلابیون بسته است.

اما یک هنرمند مسلمان که با هدایت الهی راه یافته است، حقیقت را برای مردم روشن می‌کند. همانا حقیقتی و رای تمام این نامتعادلات و ناهنجاری‌های موجود در زمین وجود دارد که عبارت است از: عدم ایمان به خدا و روز قیامت، و به دنبال آن عدم پیروی از منهج الهی و اتخاذ حاکمان زمینی به خدایی به جای خدای واحد. سپس پیروی از منهج‌های خدایان زمینی و برنامه‌های آنان. این خدایان زمینی خواه فئودالیسم‌ها باشند یا سرمایه‌داران و یا کمونیست‌ها. نتیجه یک چیز است و آن چیزی نیست جز سرکوبی مستضعفین زیر قدرت این خدایان.

تمام این عوامل در ایجاد فساد موجود دخلی و هردو گروه نیز در این امر شریکند، هم گروه مستکبر که خود را شریک خدا می‌داند و هم گروه مستضعف که از آنها پیروی می‌کنند. اصلاح در زمین صورت نمی‌گیرد و ظلم نابود نمی‌شود مگر این که خدایان پوچ و دروغین از مقام خود تنزل کرده و آن را رها کنند و به تبع آن مستضعفان نیز از عبادت و پیروی آنها دست بکشند. این امر تنها به وسیله‌ی عبادت خداوند واحد و جهاد مقدس در راه اعلای نام و برنامه‌ی او ﷺ و نابودی طواغیت محقق خواهد شد.

آنچه بیان شد اشارات سریع و گذرا بر مسئله‌ی مطرح شده بود. هدف بیان جوانب مختلف مسئله نیست، بلکه هدف بیان خواسته‌ها و مقتضیات بیانی «لااله الا الله» در زمینه‌ی ارائه‌ی بیانی زیبا از درونیات است. اگر به این مسئله، مسئله‌ی «تبلیغات» را نیز اضافه کنیم، با این دید که جزئی از بیان است، در مورد آن می‌گوییم:

«تمام تبلیغات امت اسلامی در پند و اندرز و درس‌های دینی خلاصه نمی‌شود، اگر چه پند و اندرز و درس دینی جزو لاینفک تبلیغات اسلامی با هدف تذکر به مردم نسبت به خدا و روز قیامت می‌باشند».

تبلیغات در امت اسلامی چند هدف را دنبال می‌کند که عبارتند از:

۱- آشنا کردن مردم به حقیقت دین شان، یعنی آشنا کردن مردم با مقتضیات «لااله الا الله». این یک امر جدی و مستمری است که توقف ناپذیر می باشد، به طوری که زندگی پیامبر ﷺ را به مدت سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه در بر گرفت و هرگز در این مدت، آموزش مردم و آگاه کردن آنها با مقتضیات «لااله الا الله» لحظه ای متوقف نشد.

۲- آگاه کردن مسلمانان از مکر و حيله و توطئه های دشمنان دین تا از آنها بر حذر باشند و در دام آنها گرفتار نشوند. در سوره های مدنی بحث های مفصلی از این دشمنان آمده و به عواملی که آنها را وادار به موضع گیری دشمنانه نسبت به «لااله الا الله» و امت اسلامی کرده و روش های مکارانه ای که اتخاذ کرده و می کنند، و نیز وسایل پیشگیری از این مکرها و حيله ها، اشاره شده است.

۳- با دید مؤمنانه به مسائل و اوضاع جهان نگرستن و این که چه نیروهایی در حال کار کردن هستند؟ موضع گیری برخی نسبت به برخی دیگر چیست؟ در جاهلیتی که زندگی مردم را دچار مشکل کرده، چگونه می توان موثر بود؟ در به وجود آمدن بحران های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فکری، که جهان را در بر گرفته، جاهلیت چه تاثیری داشته و چقدر تاثیرگذار خواهد بود؟ سنت های الهی که بر این حوادث مسلط هستند و می توان به وسیله ای آنها این حوادث را تحلیل کرد، کدامند؟ راه خروج مردم از این مشکلات چیست؟

در این مانور تبلیغاتی (تبلیغات امت اسلامی) هیچ ذکر و ستایش و تمجیدی از قدرت های بزرگ نمی شود؛ زیرا این قدرت ها، یا قدرت های جاهلی هستند یا طاغوت هایی هستند که به قدرت خداوند و براساس سنت حاکم او بر زمین قدرت گرفته اند:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ (هود: ۱۵)

«کسانی که تنها خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمال شان را در این جهان بدون هیچ کم و کاستی به تمام و کمال می دهیم».

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (انعام: ۴۴)

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر شده بودند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم».

چنین کسانی سرنوشت شان در دنیا و آخرت چگونه خواهد بود؟

﴿حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِهَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

(انعام: ۴۴-۴۵)

«تا آنگاه که بدآنچه بدیشان داده شده شاد و مسرور گشتند، ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند. نسل ستمکاران ریشه کن شد و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است».

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (هود: ۱۶)

«آنان کسانی هستند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند و آنچه در دنیا انجام می دهند ضایع و هدر می رود و کارهای شان پوچ و بی سود می گردد».

۴- یادآوری برنامه‌ای که خداوند برای مردم فرستاده است، که مهمترین دستورات این برنامه عبارتند از: دستور به امر به معروف و نهی از منکر، ایمان به خدا، گواه و شاهد بودن بر تمام بشریت و... و نیز بیان روش‌هایی که امت با اتخاذ آنها رسالت‌اش را به تحقق می‌رساند و نیز بیان نقش جهاد در زندگی امت و این که در پذیرش دین هیچ اجباری نیست و هدف از جهاد تنها از بین بردن فتنه و آشوب در زمین است:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلِمَةً لِلَّهِ﴾ (انفال: ۳۹)

«و با آنان بیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد».

وقتی چارچوب و اهداف تبلیغات اسلامی چنین است که ذکر شد، پس چنین تبلیغاتی چقدر با ارزش و گران‌بها هستند، و چقدر شایسته است که در مقتضیات بیانی «لااله الا الله» گنجانده شود.

کلام آخر در زمینه‌ی مقتضیات «لااله الا الله» در برنامه و رسالت محمدی (اسلام) این که: مقتضیات ذکر شده بسیار بزرگ و مهم و شامل و در برگیرنده‌ی تمام جوانب زندگی و هستی و وجود بشری می‌باشند، و تمام خواسته‌های امتی را که خداوند مقرر کرده است که هدایت دهنده و پیشوا و شاهد بر کل بشریت، در تمام زمان‌ها تا روز قیامت، باشند را در بر می‌گیرد.

این که تمام افراد امت اسلامی در یک درجه از ایمان و عقیده نیتسند، مسئله‌ای کاملاً صحیح و درست است، اما با این وجود ریشه‌ها و عوامل سه گانه‌ای وجود دارند که اگر امت براساس آنها پایه ریزی نشود و حرکت نکند، خبری از ایمان نخواهد بود. این عوامل سه گانه عبارتند از: **مقتضیات «ایمانی، عبادی و تشریحی»**

زیرا انکار این عوامل سه گانه یا انکار یکی از آنها منجر به از بین رفتن ایمان و بروز شرک در سه زمینه؛ عقیدتی، عبادی و تشریحی می‌شود. شرک در این زمینه‌ها شرک اکبر خواهد بود که خداوند هرگز آن را نمی‌بخشد مگر با توبه و برگشت به سوی او:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (نساء: ۱۱۶)

«بی گمان خداوند شرک و ورزیدن به خود را نمی‌آمرزد و بلکه پایین تر از آن را از هر کسی که بخواهد می‌بخشد. هر کس که برای خدا انباز گیرد، به راستی بسی گمراه گشته است».

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره: ۱۶۰-۱۵۹)

«بی گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب بیان و روشن نمودیم، خدا و نفرین کنندگان، ایشان را نفرین می‌کنند. مگر کسانی که توبه کنند و به اصلاح پردازند و آشکار سازند (آنچه را که از اوصاف پیامبر و اسلام و دیگر حقایق را که پنهان کرده‌اند) چرا که توبه چنین کسانی را می‌پذیرم و من بسی توبه‌پذیر و مهربانم».

اما کوتاهی در مقتضیات دیگر (غیر از سه مورد ذکر شده) یا عدم عمل به آنها، اصل ایمان را نقض نمی کند بلکه با اصل ایمان منافات دارد و کوتاهی در آنها معصیت است.

این از جهت احکام مرتبط به آنها است، اما هدف ما در این فصل بحث در این زمینه نبوده^۱ بلکه هدف ما بیان دو مطلب بود:

۱- تمام مقتضیات ذکر شده مرتبط به «لااله الا الله» می باشند و «لااله الا الله» بدون استثناء شامل تمام آنها می شود و هیچکدام از آنها از چارچوب آن خارج نیستند.

۲- تمام این مقتضیات برای اقامه ی امت ربانی ضروری می باشند و بدون آنها امت ربانی به وجود نمی آید و هر کوتاهی در اجرای آنها، کوتاهی در اجرای «لااله الا الله» و کوتاهی در استفاده کردن از نیروهای امتی خواهد بود که خداوند در روز قیامت درباره ی رسالت شان و چگونگی اجرای آن سوال خواهد کرد:

﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾ (زخرف: ۴۴)

(و قرآن مایه ی بیداری تو و قوم تو است و از شما (درباره ی این برنامه ی الهی) پرسیده خواهد شد).

۱- در فصل های آینده درباره نواقض «لااله الا الله» بحث خواهیم کرد.

انحرافات وارد شده بر مفهوم «لااله الا الله»

شمولیت مفهوم «لااله الا الله» در رسالت و برنامه‌ی محمدی (اسلام) با تمام مقتضیاتش که در فصل گذشته از آن بحث شد، بهترین امت را در میان مردم به وجود آورد. شمولیت این مقتضیات در اسلام نسبت به ادیان دیگر بیشتر و فراگیرتر به نظر می‌رسد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده: ۳)

«امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم».

از این جهت که این دین آخرین دین است این مسئله نیز طبیعی و منطقی است:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ (احزاب: ۴۰)

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و بلکه فرستاده خدا و آخرین پیامبران است».

و چون رسالتی است برای تمام بشریت، باید هم چنین باشد (شمولیتش فراگیرتر باشد):

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ (سبأ: ۲۸)

«ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده رسان و بیم دهنده باشی».

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ (اعراف: ۱۵۸)

«ای پیغمبر! بگو: من فرستاده‌ی خدا به سوی جملگی شما هستم».

وقتی دین خدا با این رسالت (رسالت حضرت محمد ﷺ) کامل شد و تمام بشریت را مخاطب قرارداد، و تا روز قیامت نیز باقی خواهد ماند، و بعد از آن، رسالت و دین دیگری نخواهد آمد، در علم خداوند و تقدیرات او چنین مقدر گردید که مقتضیاتش دارای چنان شمولیتی باشد که مسائل کوچک و بزرگ زندگی را تا روز قیامت در برگیرد. در اشاراتی که به بارزترین مقتضیات این دین شد، چنین مطلبی به روشنی نمایان شد.

اما چرا و چگونه این مقتضیات در نسل‌های متأخر (جز آنان که خدا به آنها رحم کرده است) دچار چنان تغییر و افتی شده که تنها در کلماتی جاری بر زبان خلاصه شدند؟! سوالی است اساسی و نیاز به جواب دارد.

چنین مسئله‌ای، تاریخی طولانی دارد که در کتاب «واقعنا المعاصر» درباره‌ی برخی از نکات برجسته‌ی آن بحث کرده‌ام. در اینجا لازم می‌دانم که به بارزترین آنها اشاره کنم تا به این نکته پی ببریم که چگونه «لااله الا الله» به تدریج از مفاهیم زنده‌اش دور شد و مسلمانان چگونه به اندازه‌ی اعمال‌شان از مقتضیات «لااله الا الله» فاصله گرفتند و کارشان به جایی رسیده که «لااله الا الله» تنها در عبارتی خلاصه شده که بر زبان‌ها جاری می‌شود و در نتیجه‌ی آن امت به آن خس و خاشاکی تبدیل شده که رسول خدا ﷺ از آن خبر داده و درباره‌ی آن فرمودند:

«يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمُ الْأُمَمُ كَمَا تَدَاعَى الْأَكْلَةُ عَلَى قَصْعَتِهَا. قَالَ قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمِنْ قَلَّةٍ بِنَا يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ وَلَكِنْ تَكُونُونَ عُثَاءً كَعُنَاءِ السَّيْلِ» (امام احمد رحمه الله و ابوداود رحمه الله)

«نزدیک است که امت های دیگر بر شما حمله کنند، چون حمله ی گرسنگان بر ظرف های غذا (در اثر گرسنگی)، گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا به خاطر کمی ما در آن روز است؟ فرمود: شما در آن روز زیاد هستید، اما چون خس و خاشاک روی آب می باشد (بی قدرت و بی حرکت)».

بارزترین عاملی که باعث شد «لااله الا الله» از مقتضیاتش فاصله بگیرد، تفکر «مرجئه» بود. صاحبان چنین تفکری می گفتند: ایمان عبارت است از تصدیق قلبی یا تصدیق قلبی و اقرار با زبان، عمل داخل در تعریف ایمان نیست. بسیار تعجب می کنم از نفوذ چنین تفکری در میدان و چارچوب تفکر اسلامی، زیرا اسلام تماماً عمل است. دعوت تنها با عمل و جهاد انجام می گیرد. حکومت اسلامی بدون عمل و جهاد اقامه نمی شود.

شریعت اسلامی بدون عمل و جهاد تحقق پیدا نمی کند و به اجرا در نمی آید. جامعه ای که ملتزم به اوامر خداوند باشد، در عالم واقع، بدون عمل و جهاد نخواهد بود. مجهز شدن به نیروهایی که خداوند امر فرموده، بدون عمل و جهاد صورت نمی گیرد. آبادانی زمین براساس منهج الهی، بدون عمل و جهاد صورت نمی گیرد، و... پس چگونه آن فکر وارداتی (مرجئه) به میدان تفکر اسلامی نفوذ کرده و کسانی در این میدان یافت می شوند که می - گویند: ایمان عبارت است از: تصدیق قلبی و اقرار با زبان و بس، و دیگر عمل در این تعریف جای ندارد. این مصیبت از جانب دو دشمن یعنی فلسفه و منطق وارد شد.

وقتی می خواهیم تعریفی فلسفی یا منطقی از ایمان داشته باشیم، یکی از آن ها می گوید: تعریف باید به گونه ای باشد که قابل تغییر و قابل کم و زیاد نباشد و آن چیزی جز تصدیق و اقرار نیست. قانون های بشری و به ویژه جاهلی ناتوان تراز آن هستند که با مشخص کردن چارچوب دین خدا بر بشریت حکومت کنند، دینی که قرآن و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چارچوب آن را مشخص کرده و کتاب و سنت تعریفی جامع و مانع از آن ارائه داده اند. قرآن نیز بر این امر تاکید دارد که مرجع و مصدر تمام امور خداوند است:

﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ (شوری: ۱۰)

«در هر چیزی که اختلاف داشته باشید، داوری آن به خدا واگذار می گردد».

﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾

(نساء: ۵۹)

«اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید، اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید، این کار برای شما بهتر و خوش فرجام تر است».

چنین تفکری (مرجئه) با وجود این که متأثر از تهاجم فکری یونانی بود، مدت کمی باقی ماند و در دایره ی علم کلام محصور شد، یا به تعریف امروزی تنها در برج های کج باقی ماند و هرگز به میدان واقعیت ها تنزل نکرد، و مسلمانان

همچنان مسائل دین را از کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ دریافت می کردند، و به آنچه عالمان کلام درباره‌ی مسائلی که هیچ ارتباطی با عالم واقع نداشت و آن را مرتب تکرار می کردند، هیچ توجه‌ای نمی کردند. اما آنگاه که مردم در انجام واجبات کوتاهی کردند، مصیبت بزرگ شروع شد. انسان از روزی که خلق شده است سستی و تنبلی در انجام واجبات و تکالیف جزو فطرت و طبیعت اوست:

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيِّءٍ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عِظْمًا﴾ (طه: ۱۱۵)

«در آغاز کار به آدم فرمان دادیم، اما او ترک فرمان کرد و تصمیم درست و اراده استواری از او مشاهده نکردیم». اما خداوند داروی این درد را نازل فرموده که عبارت است از: «تذکر و یادآوری»:

﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (ذاریات: ۵۵)

«پند و اندرز بده، چرا که پند و اندرز به مؤمنان سود می‌رساند».

در نسل‌های برتر گذشته وقتی مردم کسی را می‌یافتند که آنها را بیدار می‌کرد و آنها را نه تنها با گفتار بلکه با الگوی عملی نیکو تذکر می‌داد، به راحتی اوامر او را می‌گرفتند و مشکلات تنها در مسائلی محدود می‌شد که خطر چندانی برای حیات و وجود امت نداشت. اما وقتی سستی اوج گرفت و فاصله با نسل‌های برتر زیاد و زیادتر شد و تذکرات و بیدارگری‌ها با قدوه و الگوی عملی و صالح کم رنگ شد، زمینه برای تفکر مرجئه به وجود آمد و چنین تفکری پا به میدان گذاشت و از برج‌های کج به میدان عمل و واقعیت‌ها تنزل یافت تا میدان عمل به مقتضیات «لااله الا الله» را بپوشاند. عمل به مقتضیات «لااله الا الله» وقتی به صورت کامل یا نزدیک به کامل به وسیله‌ی نسل‌های گذشته انجام می‌گرفت، تفکر مرجئه هیچ جایگاهی در میدان عمل نداشت، اما وقتی عمل به مقتضیات «لااله الا الله» چند درصدی فروکش کرد، تفکر مرجئه تنزل کرد، تا مساحتی از عمل به مقتضیات «لااله الا الله» را بپوشاند و به مردم بگوید: علی‌رغم کوتاهی در عمل به مقتضیات «لااله الا الله» ایمان شما همچنان کامل است.

اما وقتی کوتاهی در عمل به مقتضیات «لااله الا الله» به پنجاه درصد رسید، مساحتی را که فکر مرجئه اشغال کرده بود گسترش و گسترش یافت، تا همچنان به مردم بگوید: ایمان شما علی‌رغم چنین کوتاهی‌ای در عمل بازم کامل است. اما وقتی این کوتاهی در تمام جنبه‌ها صورت گرفت کسانی یافت شدند که می‌گفتند: کسی که با زبان بگوید: «لااله الا الله»، اگرچه به دستورات اسلام هم عمل نکند، بازم مؤمن است.

با تمام انحرافات که در قول اخیر دیده می‌شود، در عصر حاضر بدتر از آن نیز یافت می‌شود و آن این که:

تکلم به «لااله الا الله» مانع تکفیر است، اگرچه در روز متکلم به آن، صدبار نیز با گفتار و عمل «لااله الا الله» را نقض کند.

مشکل اصلی و اساسی در این زمینه کوتاهی مردم در انجام واجبات و عدم تذکر با الگویی عملی و نیز کوتاهی بسیاری از عالمان از وظایف تربیتی و منحصر کردن فعالیت‌هایشان در مسائل آموزشی است، در حالی که وظیفه‌ی اصلی آنها به عنوان وارثان پیامبر ﷺ شامل هر دو قسمت تعلیم و تربیت توأماً می‌شود.

بدون شک تفکر مرجئه مشکل امت اسلامی را دو چندان کرد. وقتی مردم دچار اشتیاع شوند، و چنین امری از بنی آدم طبیعی است، و بدانند که در اشتباه قرار دارند، در این صورت انحراف آنها هرچند دامنه‌اش وسیع باشد، اما در جایی

متوقف می‌شود و به جایی و قسمتی محصور می‌شود؛ زیرا انحراف در رفتار است نه عقیده و اما اگر خطا و اشتباه لباس شرعی به خود بگیرد، در این صورت انحراف هرگز در حدی معین و مشخص متوقف و محصور نخواهد شد؛ زیرا انحراف در این صورت دیگر انحراف در رفتار نیست بلکه انحراف در عقیده است. اگر مردم در انجام وظایف و تکالیف خود دچار کوتاهی شوند و به این امر هم واقف باشند که با این کوتاهی ایمان‌شان دچار مشکل می‌شود، این علم و آگاهی آنها را وادار به برگشت می‌کند، به ویژه آنگاه که متذکر شوند. اما وقتی مردم در انجام وظایف دچار کوتاهی شوند، سپس کسی بیاید و به آنها اطمینان دهد که علی‌رغم کوتاهی همچنان از ایمان کامل برخوردارند، در این صورت چه کسی رغبتی به بازگشت و جبران کوتاهی و انجام فریضی را دارد که به هر دلیلی از انجام آنها کوتاهی کرده است؟ فکر ارجاعی، فکری مخدر است که چنین گمانی را به سرکشان و منحرفان و غافلین تلقین می‌کند که با وجود کوتاهی در انجام واجبات، همچنان در راه خیر گام برمی‌دارند و مادام که در درونشان به وحدانیت خدا معتقد باشند و با زبان جمله‌ی «لااله الا الله» را تکرار کنند، هیچ خطری ایمان آنها را تهدید نمی‌کند.

بعد از تفکر مرچئه، استبداد سیاسی پا به عرصه میدان گذاشت، تا او هم قسمت دیگری از مقتضیات «لااله الا الله» را اشغال کند؛ استبدادی که در حیات امت اسلامی چیز جدیدی بود.^۱ حکمت شمولیت مقتضیات «لااله الا الله» که در رسالت محمدی جلوه گر می‌باشد، در منهج ربّانی بسیار روشن است. این رسالت با مقتضیات منهج ربّانی در تمام زمینه‌ها بر زمین حکومت خواهد کرد تا:

﴿لِيُقَوِّمَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید: ۲۵)

«مردمان برابر آن دادگرانه رفتار کنند».

خداوند به خوبی می‌داند که عدالت سیاسی در زمین تنها از طرف حکام محقق نمی‌شود؛ زیرا قدرت صاحبش را دچار طغیان می‌کند، مگر آن که خدا به او رحم کند. به همین دلیل است که این امر (عدالت سیاسی) را به حاکم واگذار نکرده است که اگر خواست عدالت بورزد و اگر خواست طغیان کند، بلکه ملت را در این امر به طور مستقیم مسئول قرار داده است، در حدیث آمده که:

«لَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَأْطُرَ وَهُمْ عَلَى الْحَقِّ أَطْرًا» (ابوداود رحمته الله و ترمذی رحمته الله)

«نه، سوگند به کسی که جانم در دست اوست (وظیفه شما تمام نمی‌شود) تا این که آنها (حکام) را بر التزام به حق وادار کنید».

این درست است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت نهی کرده است از این که انسان در مقابل حاکمی که براساس شریعت خداوند حکم می‌کند، گرچه از او ستمی دیده شود، مسلحانه قیام کند، اما این نهی به خاطر ترس از ایجاد فتنه است؛ فتنه‌ای که صف مسلمانان را از هم بگسلد و وحدت آنها را از بین ببرد و آنها را از رسالت و دین‌شان و هدایت بشری منصرف کند. پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به سکوت در برابر ظلم امر نکرده است، بلکه به آنها هشدار می‌دهد که اگر در برابر ظلم

^۱ - کتاب «کیف نکتب التاریخ الاسلامی» را مطالعه کنید.

سکوت کنند عذاب خداوند آنها را در بر می‌گیرد. برای قیام در برابر ظلم راه‌های دیگری غیر از قیام مسلحانه وجود دارد که نتایج مفیدی را هم در بردارد؛ یکی از این راه‌ها، ایستادگی علماء به عنوان وارثان پیامبر ﷺ در مقابل ظلم و برگرداندن حاکمان ظالم به سوی حق و ملتزم کردن آنها بر حق است، گرچه در این راه دچار عذاب و شکنجه‌هایی شوند همانند آنچه امام احمد بن حنبل و ابن تیمیه و عز بن عبدالسلام و ... دچار آن شدند.

امویان بر مخالفانشان بسیار سخت می‌گرفتند و آنها را با بهانه‌های مختلف زیر شکنجه و فشار قرار می‌دادند، و از این می‌ترسیدند که مردم در مسائل سیاسی آگاه شوند و به آن پردازند.

بهانه‌های بنی امیه هر چه بود، شکافی را در مقتضیات «لااله الا الله» بوجود آورد که آثار بسیار خطرناکی را در مسیر حرکت امت اسلامی در طول تاریخ برجای گذاشت. وقتی حکومت به استبداد تبدیل شد، وضعیت چنان شد که گویی این استبداد در زندگی حاکمان یک اصل است و باید همیشه بدان پیابند بود.^۱

بعد از امویان، این استبداد در زمان عباسیان نیز دنبال شد، و بعد از آن به حکومت عثمانیان رسید، و هر روز این استبداد بیشتر و بیشتر گردید و امت چنان از مقتضیات «لااله الا الله» فاصله گرفت که مفهوم دین در میان آنها به تدریج از امور عام به امور خاص منحصر شد، و مفهوم شامل و فراگیر عبادت، تنها در شعائر عبادی چون نماز و روزه و ... منحصر شد. درست است که در آموزه‌های دینی تأکید بسیار بر شعائر عبادی شده است اما این را باید دانست که چنین تأکیدی بر این اساس است که این عبادت‌ها پایه و اساس دین و مظهر عملی آن هستند.

تفکر ارجاعی و استبداد سیاسی توأماً متعهد شدند که مساحت حقیقی دین را تصرف و آن را در بسیاری از مسائل زندگی خارج کنند که با چنین کاری تأثیرش در زندگی عملی کم خواهد شد و عوامل فساد که زمین را پوشانده، زندگی مسلمانان را نیز در بر خواهد گرفت.

علی‌رغم تمام این فعالیت‌های منفی دین را در میان امت هم‌چنان باقی و جاوید می‌بینیم و آثار آن هم‌چنان به چشم می‌خورد و این به اجرا در آمدن و عملی شدن کامل آن در زمان نزولش بر می‌گردد.

با وجود تمام انحرافات به وجود آمده در میان امت و با وجود فعالیت‌های منفی که به منظور محو دین و آثار آن در عرصه‌ی زندگی انجام گرفته و می‌گیرد، خواست خداوند این است که این دین تا روز قیامت باقی بماند، و امتی که حامل آن است نیز با وجود سستی و کوتاهی‌هایی که در این راه از خود نشان می‌دهد، همچنان باقی بماند. خداوند در هر قرن افرادی را مبعوث می‌کند که دین او را حفظ کنند، و مردم را به سوی آن دعوت نمایند. آثاری که از دین باقی مانده است، مانع شده است که درصد غالب مسلمانان دچار سستی و کوتاهی ناامیدکننده‌ای شوند.

این آثار بیشتر از این هم نقش داشته است به ویژه در مسائل اجتماعی که تهاجم فکری بعدها آن را استثمار کرد تا به مردم بگوید: این است آن دینی که به اجرا در آمد؟ این چه دینی است که با وجود به اجرا در آمدنش هم‌چنان زمین پر از فساد و ظلم است. به دین توجه نکنید، و امیدی به آن برای اصلاح اوضاع و احوالتان و رسیدن خیری از آن نداشته باشید.

۱- خلافت عمر ابن عبدالعزیز خارج از این چارچوب است.

امتی که خداوند امانت خود را به آنها واگذار کرد و آنها را برای حمل آن برگزید، از همان روز نخست، «لااله الا الله» را به زندگی‌شان مرتبط داد. اما این امت با اهمال در مقتضیات «لااله الا الله» و فاصله گرفتن از مقتضیات آن، دچار کوتاهی شدند، و نتیجه‌ی این کوتاهی آنگاه که به خس و خاشاک تبدیل شدند خسران و زیان بزرگی بود که نه تنها دامن‌گیر زندگی آنها شد، بلکه کل بشریت را نیز در بر گرفت.

سپس و در مرحله‌ی سوم تصوف آمد، تا دایره را تکمیل کند، دایره‌ی افت و کوتاهی نسبت به مقتضیات «لااله الا الله». تفکر تصوف نیز همچون تفکر مرجئه، وارداتی بود. واردات به دین اسلام، دینی که در زندگی، دین عمل و حرکت و دین مبارزه و جهاد درعالم واقع به منظور و باهدف اقامه‌ی آنچه خداوند نازل فرموده است، می‌باشد. اسلام در حقیقت مردم را به «زهد» نسبت به متاع دنیایی دعوت می‌کند، و سید زاهدان خود پیامبر ﷺ بود؛ پیامبری که اگر می‌خواست تمام متاع دنیایی را در خدمت گیرد، می‌توانست، اما تنها به مقداری از آن که قوام دهنده‌ی او در امر عبادت باشد، اکتفا کرد. پیامبری که همسر مهربانش حضرت عایشه رضی الله عنها وقتی می‌بیند همسر مهربانش رضی الله عنها عبايش را فرش خود می‌کند. عبا را برایش دولا کرده تا مقداری از سفتی زمین که بر آن می‌نشیند کم کند. اما حضرت رضی الله عنها ناراحت می‌شود و دستور می‌دهد که عبا را به حالت اول برگرداند.

زاهد نسبت به مسائل دنیایی و اکتفا کردن به کمترین متاع دنیایی از اصیل‌ترین اخلاقیات اسلامی است؛ اما کمتر از این مقدار، هیچ ارتباطی با زهد و تصوف مورد نظر دین ندارد! پیامبر رضی الله عنه زاهد بود، اما آیا از مردم فاصله گرفت، تا در صومعه‌ای دور از مردم و دور از میدان زندگی حیات را به سر ببرد؟!

پیامبر رضی الله عنه زاهد بود، اما آیا به خود گفت که خلق را به خالق واگذار، اگر خواست آنها را هدایت می‌دهد و اگر... وظیفه‌ی تو تنها هدایت خود است؟!

پیامبر رضی الله عنه زاهد بود، اما آیا لحظه‌ای از جهاد و مبارزه برای اعلای کلمه الله و دین او آسود؟!

لحظه‌ای از دعوت و تربیت افراد و لحظه‌ای از مبارزه و حکومت داری و مسائل مربوطه به آن دست کشید؟!

آیا از برنامه‌ریزی و تلاش و کوشش با تمام نیرو و توانایی‌اش دست کشید؟

حتی کتابهای سیره می‌گویند: پیامبر رضی الله عنه چنان با جدیت راه می‌رفت که گویی همیشه در پی انجام کاری می‌رود.

اعمال و روش‌های منفی تصوف و مسئله‌ی عزلت، چقدر از نکات مثبت زهد و کشش و حرکات آن در جهت تغییر واقعیت‌های موجود و رشد مطلوب، فاصله دارد.

تفکر «فناء» که صوفی برای رسیدن به آن تلاش می‌کند، اساساً یک تفکر هندی است و ریشه‌ی اسلامی ندارد.

تفکر رشد جنبه روحی و تسلط آن بر جسم است. اهمال در رسیدن به خواسته‌های جسم نیز، تفکری است که ریشه اسلامی ندارد.

تفکر «رها کردن واقعیت‌های موجود» با این ذهنیت که واقعیت‌های پستی هستند و دوری گرفتن از آنها مایه‌ی نجات از پستی‌ها می‌شود، و تفکر «طهارت روح از پلیدی‌های جسمی با از بین بردن غرایز شهوانی» به منظور رهایی از آنها و رسیدن به سعادت در آخرت، تمرینات راهبان مسیحی است که در اسلام هیچ جایگاهی ندارد.

این افکار وارداتی چگونه وارد زندگی مسلمان شد و با تفکر اسلامی آمیخته شد؟ در تصوف هندی انسان سعی می کند به جاودانگی برسد. این امر هم تنها و تنها با فَنای خود (حلول) در «نیروانا» (نرفانا) یعنی «روح الارواح» و متحد شدن با او صورت می گیرد. به نظر آنان این حلول هم تنها و تنها با شکنجهی جسم و پست کردن آن صورت می پذیرد، تا از این طریق روح از موانع و بازدارنده های رشدش آزاد شده و در جهان نورانی به پرواز درآید. با این کار انگیزه های زندگی تعطیل می شوند. این امر زیان و خسارت و از بین بردن و نابود کردن نیرو و توانایی نیست؛ زیرا زندگی دنیا از طرفی پلید و از طرف دیگر دارای قید و بندهایی است که از رها شدن روح جلوگیری می کنند. اینجاست که باید این پلیدی ها را خنثی کرد یا حتی آن را نابود کرد، تا انسان به جاودانگی برسد و با «نیروانا» متحد گردد.

در دین مسیحی انسان این را می داند که فطرتاً گناهکار است، مادامی که غرایز حیوانی او فعال باشند هیچ امیدی به اصلاح او نیست، پس آن غرایز جایگاه شیطان هستند، و جنبه های روحانی او در زندگی دنیایی امکان ندارد رشد کنند مادامی که انسان بر این طبیعت خطا کار بودنش باقی بماند؛ بنابراین واجب است غرایز جسمی و حیوانی اش را از بین ببرد تا مغلوب شیطان نشود و روحش خالص خدا گردد و در آخرت با جاودانگی با پیامبران و قدیسیں در عالم پاکی که شهوات آن را مکرر نکرده اند، به سر ببرد. چنین تفکراتی در اسلام هیچ جایگاهی ندارند.

جاودانگی در بهشت بزرگترین آرزوی انسان مسلمان است که با «ایمان» و «عمل صالح» و «جهاد» در جهت اعلائی نام خدا و دین او به دست می آید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا﴾

(کهف: ۱۰۷-۱۰۸)

«بی گمان کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، باغ های بهشت جایگاه پذیرایی از آنهاست. جاودانه در آن جا می مانند و تقاضای نقل مکان از آنجا را نمی نمایند.»

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾ (آل عمران: ۱۹۵)

«پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخ شان داد که من عمل هیچ کس از شما را، خواه زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد. پاره ای از شما از پاره دیگر هستید (و همگی ممنوع و همجنس می باشید) آنان که هجرت کردند و از خانه هایشان رانده شدند و در راه من اذیت و آزارشان رساندند و جنگیدند و کشته شدند و هرآینه گناهان شان را می بخشم و به بهشت شان در می آوردم. بهشتی که رودخانه ها در زیر آن روان است. این پاداش از سوی خدا است و پاداش نیکو تنها نزد خداست.»

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمْ يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۲)

«آیا پنداشته‌اید که شما به بهشت در خواهید آمد، بدون آنکه خداوند کسانی از شما را مشخص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند، و بدون آنکه خداوند بردباران را متمایز گرداند».

این که جسم انسان مکان شهوت است و شیطان در خون انسان جاری می‌شود و شهوت مرکبی است که انسان را اغوا کرده و او را دچار گناه و انحراف از راه خدا می‌کند، شکی نیست، اما علاج و درمان این مسائل در اسلام هرگز با کشتن و از بین بردن این شهوت و مصدر آن و تحقیر و تعذیب جسم نخواهد بود. خداوند این غرایز را در انسان خلق کرده است تا مشوق او جهت آبادانی زمین باشد و به تحقق امر خلافت در زمین به او کمک کند. پس اگر انسان آنها را نابود کند، دیگر چه مشوق و چه عاملی وجود خواهد داشت؟ و چه کسی زمین را آباد خواهد کرد؟

درمان چنین مسائلی در اسلام دارای چارچوب مشخصی است که آنها را بدون زندگی کردن کنترل می‌کند:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾

(اعراف: ۳۲)

«بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است. ولی در روز قیامت این‌ها در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد (خاص مؤمنان است)».

این چارچوب عبارتند از: مسائل حلال و حرام و مباح و غیرمباحی که خداوند در کتاب و سنت رسولش ﷺ مقرر فرموده است. هرگاه نفس به اوامر خدا ملتزم می‌گردد، انگیزه‌ها و غرایزش که ملتزم به چارچوب ربّانی هستند، نه تنها مباح نمی‌باشند، بلکه در پاسخگویی به آنها اجر و پاداش نیز موجود است:

﴿قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صل الله عليه و آله): وَ إِنِّ فِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّ أَحَدَنَا لَيَأْتِي زَوْجَهُ شَهْوَةً مِنْهُ ثُمَّ

يَكُونُ لَهُ عَلَيْهَا أَجْرٌ؟ قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِي حَرَامٍ، أَكَانَ عَلَيْهِ فِيهَا وَزْرٌ؟ فَأَذَا وَضَعَهَا فِي حَلَالٍ فَلَهُ عَلَيْهَا أَجْرٌ﴾

(مسلم رحمته الله)

رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا در همبستری شما با همسرانتان اجر و پاداش است گفتند: یا رسول الله! یکی از ما با همسرش همبستر می‌شود و خود را ارضا می‌کند، اجر و پاداش دارد؟! فرمود: اگر شهوت خود را در راه حرام ارضا کند، آیا بر او گناهی نیست؟ پس اگر در راه حلال ارضا کند دارای اجر و پاداش است».

غرایز اصلاً پلید و منفور نیستند، زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿حُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا النِّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ وَ حُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ﴾ (امام احمد رحمته الله و نسائی رحمته الله)

«از دنیا سه چیز محبوب من گردیده‌اند: بوی خوش و زنان و قرارداده شد است روشنی و نور چشم من در نماز است».

آنچه پلید است، اعمال فاحشه یعنی تجاوز از حد و حدود و مقررات است. بر این اساس انسان مسلمان برای راندن شیطان از خود هرگز سعی در از بین بردن غرایزش نمی‌کند. او به اوامر خدا و به آنچه برای اش حلال کرده ملتزم است؛ بنابراین شیطان هرگز نمی‌تواند در امور او نفوذ کند و او را گمراه کند. در این هنگام است که جنبه‌های خدایی انسان رشد می‌کنند.

این که انسان خطا کار است، در این شکی نیست چرا که «هر بنی آدمی خطا کار است»، ولی این مانع نمی شود که انسان برای دستیابی به صفات خدایی یعنی التزام به اوامر خدا، در زندگی دنیایی تلاش نکند. انسان با این که دچار انحراف و اشتباه می شود اما خداوند او را گرامی داشته و او را بر بسیاری از مخلوقاتش برتری بخشیده است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾
(اسراء: ۷۰)

«ما آدمیزادگان را گرامی داشته ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده ایم، و از همه چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده ایم».

با توجه به نعمت هایی که خدا به انسان بخشیده و او را نسبت به علم و دانشش آگاه کرده و آنها را به او آموزش داده، و نیزوهای آسمانی و زمینی را مسخر او نموده، او را مکلف کرده است که در زمین جانشینش باشد یعنی اوامر و منہج او را اجرا کند و مطیع او باشد و تنها او را عبادت کند و بس:

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره: ۳۸)

«گفتیم همگی از آنجا فرود آید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه عمگین خواهند شد».

کسانی که پیروهدایت خداوندی هستند و می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم، همان کسانی هستند که اوامر خدا را در زمین اجرا می کنند، و بهشت به آنان تعلق دارد.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره: ۳۹)

«و کسانی که کافر شوند و آیه های ما را تکذیب کنند، اهل دوزخند و همیشه در آنجا خواهند ماند».

این مؤمنانی که منهج خداوند را در زمین اجرا می کنند. هرگز از بشریت و صفات انسانی خود خارج نشده و هرگز به ملائکه تبدیل نشده و با تمام این اوصاف آنها نیز چون دیگران خطا کارند و دچار اشتباه و معصیت می شوند. تنها فرقی که در اینجا با دیگران دارند این است که بعد از ارتکاب معصیت توبه کرده و به سوی پروردگارشان بر می گردند.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾
(آل عمران: ۱۳۶-۱۳۵)

«و کسانی که چون دچار گناه شدند و یا بر خویشان ستم کردند، به یاد خدا می افتند و آمرزش گناهان شان را خواستار می شوند و بجز خدا کیست که گناهان را ببامرزد؟ و با علم و آگاهی بر چیزی که انجام داده اند پافشاری نمی کنند. آن چنان پرهیزگاران پاداش شان آمرزش خدایشان و باغ هایی است که در زیر درختان آنها جویبارها روان است. و جاودان در آنجا ماندگارند و این چه پاداشی نیکو است که بهره ی کسانی می گردد که اهل عمل اند».

این فضل خدا بر بندگانش است که وقتی گناه می کنند و بعد استغفار و توبه می نمایند آنها را از رحمت خود نمی راند، و هرگز به آنها نمی گوید شما به سبب گناهانتان شایستگی خلافت خداوند در زمین را ندارید بلکه از آنها راضی می شود:

﴿رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَسِبَ رَبَّهُ﴾ (بنیه: ۸)

«خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا راضی و خوشنودند این از آن کسی است که از پروردگارش بترسد».

داستان انسان در زمین براساس منهج ربّانی چیزی است که بیان شد. این منهج به اندازه‌ی وسع و توانایی انسان تلاش برای تحقق خلافت خداوند و جهاد دائم در جهت رفع شرّ را از او می‌طلبد و هرگز از او عزلت و گوشه‌گیری و نابود کردن غرایزش را نمی‌خواهد. پس تصوف با این افکار چگونه و از کجا آمده است؟ و بر چه اساسی گمان می‌کند که اعمال او آنها را به خدا نزدیک می‌کند؟!

تفکر دوری گرفتن از مردم و رها کردن آنها به خالقشان که اگر خواست آنها را هدایت می‌دهد^۱، و مغلوب کردن غرایز جسمانی به منظور رهایی روح از جسم و رها کردن تمام اسباب و توکل محض بر خدا^۲، و قرارداد «ناتوانی» به عنوان فضیلتی که امید به برکت آن می‌رود، همه‌ی این تفکرات از کجا سرچشمه گرفته و وارد تفکر اسلامی شده‌اند؟!

تمام این تفکرات در تعالیم اسلامی تفکرات ناشناخته‌ای هستند و به عنوان تفکرات وارداتی در اسلام شناخته شده‌اند.

وقتی مصیبت و مشکلاتی که امت اسلامی به آن گرفتار شده است و عبارت است از:

انحطاط تدریجی از مقتضیات «لااله الا الله» به ویژه در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی، و نیز وقتی که به جای توجه به تمام مسائل بیشتر به مسائل شخصی و شعائر عبادی اهتمام داده می‌شود، در این حال و وضعیت، تصوف پا به میدان می‌گذارد تا مصیبت را دو چندان کند و این کار را هم کرد. وقتی آمد به دو بخش فردی و شعائر عبادی «لااله الا الله» تأکید بسیار ورزید و نگاهش را به تمام از مقتضیات سیاسی «لااله الا الله» و مسئله‌ی جهاد به طور عام؛ خواه در زمینه‌ی مبارزه با دشمنان اسلام و خواه در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در جامعه‌ی اسلامی، بر تافت.

«تصوف» وقتی آمد که تفکر مخدر دیگری به نام «مرجئه» قبل از او ظهور کرده بود، تفکری که پیروانش چنین گمان می‌کردند که بدون عمل و جهاد و تنها با اوراد و اذکار و توسل به بارگاه صالحین و بهره‌مند شدن از برکات شیوخ و نیز به وسیله‌ی کراماتی که بر اولیاء و صالحان الهام می‌شود، به اهدافشان که همانا رضایت خداست می‌رسند. در پایان این قسمت می‌خواهیم درباره‌ی تهاجم فکری و آثار آن در مقتضیات «لااله الا الله» بحث کنیم. لازم و ضروری است یادآور شویم که تهاجم فکری در زندگی امت اسلامی تأثیراتی را برجای گذاشت.

۱- خداوند به پیامبرش می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (قصص: ۵۶) «تو هر که را دوست داشته باشی نمی‌توانی هدایتش کنی، بلکه این خداست که هر که را بخواهد هدایت می‌دهد».

و نیز می‌فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ مَدَاهِمٌ﴾ (بقره: ۲۷۲) «هدایت آنها بر تو نیست».

اما با این وجود به پیامبر می‌فرماید: تو موظف هستی که تمام تلاشت را در جهت رساندن هدایت به آنها و دعوتشان به سوی این هدایت به کارگیری و هرگز به او نگفته است که تو بنشین، هر کس را که خواستم هدایت می‌دهم.

۲- عدم اعتماد انسان به قدرت خودش و برگرداندن امور به قدرت و فضل و مشیت خداوند و طلب کمک از او، تمام اینها فضیلت هستند، اما صوفیه سعی می‌کند که اخذ اسباب نکند و بدون عمل از خداوند درخواست تحقق مرادش را بکند و تنها دلیلش ناتوانی است، در حالی که خداوند بندگان را دستور به توکل بر او می‌دهد و در همان حال دستور به اخذ اسباب هم می‌دهد: (وَقُلْ أَعْمَلُوا) «بگو کار کنید و فعالیت کنید» (مَ أَعْدُوا) «آماده کنید». البته این را نباید فراموش کرد که زاهدانی هستند که دارای عقیده سالم می‌باشند هر چند در میان مردم به صوفی مشهورند.

تهاجم فکری وقتی بر امت اسلامی وارد شد که امت در اوایل جوانی به سر می برد. علت این امر هم به اشتباهی بر می گردد که گروهی از روشنفکران امت بدان گرفتار شده بودند که فلسفه و منطق یونانی ابزار و وسایلی هستند که می توان آنها را به خدمت اسلام در آورد.

این گمان، مسئله ای بسیار عجیب و شگفت آور بود، اما به هر حال اتفاق افتاد. می گویم عجیب است، زیرا امت در یک وضعیت و بیداری و آگاهی قرار داشت که می توانست تشخیص دهد که کدامیک از سنت های یونانی به نفع اوست و کدام به نفع او نیست و می توانست آنچه را که می خواهد تصفیه کند. دلیل این امر هم به این مسئله برمی گردد که علی - رغم مطالبی که از یونانی ترجمه می کردند، افسانه های مشهورشان را ترجمه نمی کردند، زیرا این افسانه ها که حاوی افکار بت پرستی بود با عقیده ی توحیدی که به آن ایمان داشتند متناسب و سازگار نبود. افسانه های بی هدفی که در آنها خدایانی ذکر می شد که شایسته ی خدایی نبودند و با خداوند بزرگواری که این امت به او ایمان داشت، سازگار نبود. پس به آن افسانه ها هرگز توجه نکردند و تنها به نقل علوم یونانی اکتفا کردند.

گروهی از روشنفکران فریفته و شیفته ی منطق و فلسفه ی یونانی شدند، با این گمان که این ها وسایل و ابزاری نیرومند هستند که تنها در خدمت بت پرستی نیستند و می توانند در خدمت اسلام نیز بکار گرفته شوند. خلفای عباسی یاری دهندگان چنین فکری شدند و با این کار بدعت پستی را پایه گذاری کردند که عبارت بود از: فراخواندن متکلمین یهودی و مسیحی برای مناظره با روشنفکران اسلامی. نتیجه ی این امر این شد که متکلمان مسیحی و یهودی هر آنچه بر علیه اسلام می خواستند بگویند، در این مناظره ها گفتند. سپس خلفای عباسی از مسلمانان خواستند که به آنها پاسخ دهند. وقتی علمایان یهودی و مسیحی از منطق و فلسفه ی یونانی در شرح عقایدشان استفاده می کردند، روشنفکران مسلمان هم دیدند که به ناچار باید آنها نیز منطق و فلسفه را بیاموزند تا در مناظره ها از آن استفاده کنند و موفق شوند.

به نظر ما این فعالیت ها فعالیت هایی بیهوده و باطلی بود که اسلام و مسلمین از آنها بی نیاز بودند و بی نیاز هستند. دین خدا چقدر بی نیاز است از وسایلی که آن را شرح و توضیح دهد، آن هم شرح و توضیحی خلاف قرآن و سنت، قرآن و سنتی که پیامبر ﷺ درباره ی آنها می فرماید:

«تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا، كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ» (امام مالک رحمته الله)

«در میان شما دو چیز را برجای گذاشته ام که اگر به آنها چنگ زنید، گمراه نخواهید شد، این دو چیز عبارتند از: کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبرش.»

به هر صورت مصیبتی که عقیده ی «لااله الا الله» را هدف قرار داد و منشأش از این بیهوده گویی ها سرچشمه می گرفت، عبارت بود از: «علم کلام» همین علم در میان مسلمانان فرقه های مختلفی را به وجود آورد، فرقه ها و گروه هایی که شرح ها و تفسیرهای فلسفی یونانی از «لااله الا الله» کردند، تفسیرهایی که فاقد هر گونه دلیلی از طرف خداوند بود.

این مصیبت در میان گروهی از روشنفکران باقی ماند، اما بقیه ی امت اسلامی همچنان بر فطرت سلیم خود باقی ماند تا این که کم کم فساد در میان امت به وجود آمد، و به تدریج مقتضیات «لااله الا الله» را از میدان به در کرد. این امر باعث شد که

در میان مسلمانان گروه‌هایی رشد کنند که هر کدام سعی در جذب افراد به سوی خود کنند تا از آنها در برابر نقدهای موجهی که از طرف علماهایی که بر دین حق و فطرت سلیم باقی مانده بودند، دفاع کنند. در این زمینه تفکر «مرجئه» از بدترین تفکراتی بود که از آن جدایی و تفرق سرچشمه گرفت و مردمانی را به سوی خود جذب کرد.

اما بدترین حادثه‌ای که در تاریخ امت اسلامی به وقوع پیوست «تهاجم فکری معاصر» است. این تهاجم وقتی متوجه مسلمانان شد که امت چنان فاصله‌ای از دین گرفته بود که قبلاً به خود ندیده بود، و چنان سرگرم زندگی و مسائل دنیایی شده بود که هرگز چنین سرگرم نشده بود.

تهاجم شروع شد، و به تدریج مقتضیات اولیه‌ی «لااله الا الله» را از امت جدا کرد. کار به جایی رسید که جز چیزهای پراکنده‌ای از مقتضیات باقی نماند که آنها هم نه عقیده بودند و نه عبادت صحیح و نه اعمال درست، بلکه بیشتر به سنت‌ها و عرف‌ها یا بقایای سنت‌هایی بی روح شبیه بودند.

حتی اعمال و واجبات دینی همچون نماز و... که دین به صورت مشخصی آنها را بیان کرده است به مجموعه اعمال عرفی تبدیل شدند و علی‌رغم تمسک مردم به این اعمال، فاقد آن روح محرکی بودند که روزی دین حقیقی و زنده و حیات بخش از آن بهره‌مند بود.

با وجود چنین تنزلی در زندگی مسلمانان، دو امر همچنان باقی ماند که عبارتند از: تطبیق شریعت خدا در زندگی و اقامه نماز یا حداقل انجام شعائر عبادی.

برماست که این مسئله را فراموش نکنیم که تهاجم بعد از انحطاط و تنزل از مقتضیات «لااله الا الله» وارد میدان شد. این تهاجم خواه تهاجم نظامی باشد یا سیاسی و اقتصادی یا فکری.

اگرچه این انحطاط بر دشمنان جرأت داد که بر جهان اسلامی بشورند و حمله کنند، اما آنها شکست مقتضحانه‌ای را در نخستین جنگ‌های صلیبی تجربه کردند. ولی بعد از این شکست، همچنان در کمین مسلمانان ماندند تا از فرصت‌های دیگر استفاده کنند و آنها را نابود نمایند.

وقتی دشمنان، امت اسلامی را در اثر تسلط تفکر مرجئه و صوفیه بر آنها، در خواب دیدند و دیدند که از مقتضیات دین-شان غفلت کرده‌اند و در مقابل دشمنان‌شان خود را با نیرو و قدرتی که خداوند آنها را به مجهز شدن به آن دستور داده بود، مهیا نمی‌کنند، و در جهت آبادانی زمین که خداوند به آنها امر فرموده بود، فعالیت نمی‌کنند، و در جهت کسب علم گام بر نمی‌دارد، و به منظور کسب قدرت در زمین مطابق دستورات خداوند اخذ اسباب نمی‌نمایند، و اصل برادری را در بین یکدیگر رعایت نمی‌کنند، و در جهت رشد این برادری گام بر نمی‌دارند، و در جهت برقراری عدالت خداوند در زندگی‌شان مطابق فرمان او عمل نمی‌کنند، فرصت را مناسب و مساعد دیدند و با تمام قدرت به جوامع اسلامی حمله‌ور شده و در سرزمین‌های اسلامی شروع به ایجاد فساد و ترویج آن کردند. تمام آنچه از اسلام باقی مانده بود، همان بقایا و آثار پراکنده‌ای از مقتضیاتی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم. اما دشمنان از این آثار و بقایای پراکنده نیز احساس امنیت و آرامش نمی‌کردند، زیرا آنها این دین را خوب شناخته بودند و خوب می‌دانستند که اگر قسمت بسیار کمی از آن باقی بماند و در زمین فعال باشد، چه اتفاقی خواهد افتاد:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾ (بقره: ۱۴۶)

«آنان که بدیشان کتاب آسمانی دادیم، او را می‌شناسند، بدان گونه که پسران خود را می‌شناسند.»

بیشترین ترس آنها از دین اسلام همان چیزی بود که یکی از مستشرقین آنها به نام «گپ» به آن اشاره می‌کند و به آن اعتراف می‌نماید و می‌گوید:

«توانایی این دین در برانگیختن افراد به طور ناگهانی به گونه‌ای است که کسی آن را گمان نمی‌کند. اگر دین خدا اجرا شود و شعائر عبادی در میان مسلمانان باقی بماند، این باقی ماندن همچون باقی ماندن میکروبی خواهد بود در بدن بیمار که بدون هشدار قبلی ممکن است دوباره شروع به فعالیت کند»

بنابراین باید تمام بقایای این دین را نابود کرد، حتی اگر سایه‌ی دروغینی از این دین هم باشد. دشمنان با تمام مکر و حيله و تلاش، در جهت از بین بردن بقایای این دین از طریق تهاجم فکری در قاهره و استانبول فعالیت خود را شروع کردند. در همان وقت نیز حرص شدیدی نسبت به از بین بردن دولتی که مسلمانان به اعتبار این که دولتی اسلامی است و گرد آن جمع شده بودند، از خود نشان می‌دادند.

هرچند از بین بردن بقایای دین برای دشمنان کار آسانی نبود، اما اگر امت همچون گذشته بیدار می‌بود و چون گذشته شناخت حقیقی از دین‌اش را می‌داشت و به طور صحیح امور دین را در زندگی اجرا می‌کرد، تهاجم فکری دشمنان به آن آسانی هم انجام نمی‌گرفت.

اگر امت همچون سابق بیدار می‌بود، صلیبیان و یهودیان با وجود تمام نقشه‌ها و مکرهایی که انجام دادند تا به هدف مورد نظرشان برسند، محال بود که بدان دست یابند، هرچند که پشتیبان یکدیگر هم بودند؛ زیرا خداوند در کتاب‌اش به این مسئله اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ (آل عمران: ۱۲۰)

«اگر بردباری کنید و بپرهیزید، حيله‌گری آنان به شما هیچ زبانی نمی‌رساند، (چراکه) شکی نیست که خداوند بدانچه انجام می‌دهند احاطه دارد».

اما دشمنان توانستند در مدت تنها یک قرن، تمام آنچه در مدت ۱۲ قرن از انجامش عاجز و ناتوان بودند، بر این امت وارد کنند. سبب چنین امری هم فاصله گرفتن این امت از حقیقت اسلام و از مقتضیات «لااله الا الله» بود.

تهاجم دشمن بسیار کوبنده و سیل آسا در تمام زمینه‌ها بود. موفقیت آنها در این تهاجم نیز به صورت سیل آسا در تمام زمینه‌ها صورت گرفت.

انسان وقتی به قرن گذشته مراجعه می‌کند، بسیار متعجب می‌شود که چگونه این امت در طول یک قرن این چنین تغییر وحشتناکی کرد، چنان تغییری که گویی این امت، امت دیگری است که قبلاً وجود نداشته است، و دیگر آن امت سابق نیست. اما وقتی به وضعیت این امت قبل از مسخ شدنش می‌نگری و مقایسه‌ای انجام می‌دهی، مقداری از این تعجب و شگفتی کاسته خواهد شد. در این مقایسه می‌بینی که این امت آن امت برگزیده و آن امتی که خداوند آن را در میان مردم انتخاب کرده بود نیست. این امت بقایای آن امت است و در حقیقت مثالش همچون مرد بیماری است که اطرفیانش گرد او جمع شده و هر آن منتظر نفس‌های آخرش هستند.

این واقعیت تلخ و دردناک (وضعیت امت) خود سندی است در دست مهاجمان فکری که مردم را به وسیله آن گمراه کنند، به آنها چنین می‌گویند: دین، شما را به این وضعیت و موقعیت نامطلوب کشانده است، پس آنها را رها کنید تا آزاد شوید و در تمام زمینه‌ها پیشرفت نمایید.

اینها دروغ می‌گویند. دین خدا جز عزت، سربلندی، کرامت، دانش، اخلاق، پیشرفت و به دست آوردن قدرت در زمین را به دنبال ندارد.

واقعیت این است که دین موجود در زمین که اسلام نام دارد، دینی است که مردم خود آن را از دین خدا انتزاع کرده‌اند؛ بنابراین جای تعجب نیست که این دین عقب مانده و ضعیف و شکست خورده باشد. با کمال تأسف مردم نمی‌دانند که در اطرافشان چه می‌گذرد، و نمی‌دانند دینی که بر آن حریص هستند و بدان متمسک می‌جویند دین حق و دین خدا نیست. آنها برای این آگاه نیستند که آنچه بدان فراخوانده می‌شوند عبارت است از: نقشه‌های دشمنان برای از میان بردن دینشان، نه دعوت به سوی نجات از مرگ و نابودی و هلاکتی که نزدیک است دچار آن شوند.

نخستین دعوتگران به اتخاذ راه غربیان، خواه مخلص بوده باشند یا غیر مخلص، نتیجه‌ی اقدامات آنها عملاً یکی بوده است^۱ و آن این که به دشمنان دین غیر عمد و از روی غفلت خدماتی کرده‌اند که هیچ خائن اجیری آن را نمی‌کند.

چنین افرادی اگر خطرشان از افراد خائن اجیر شده بیشتر نباشد، کمتر نیست، زیرا مردم فریب ظاهر پاکشان را می‌خورند، و گمان می‌کنند آنچه آنها را به سوی آن دعوت می‌کنند، راه درست و صحیحی است. چنین دعوتگرانی، مردم را به تغییر در تمام مسائل، از جمله: عادات و سنت‌ها و افکار و احکومت‌ها فرا می‌خوانند، حتی به سوی تغییر ظاهر و... این افراد در آغاز جرأت این را نداشتند که به صورت آشکار به اسلام حمله کنند، زیرا جمهور مردم متمسک به بقایای دینی بودند و این امکان وجود داشت که اگر به طور آشکار به دین حمله کنند، مردم دست به ترور آنها بزنند و اما هجوم بر سنت‌های کهن و نیز هجوم بر عقب ماندگی و ارتجاع و جعل و بیماری امری ممکن بود که آنها آن را انجام دادند و آن را به اعمال دینی ربط دادند. نقطه‌ی آغازین هجوم این‌جا بود. اما این تنها نقطه‌ای نبود که به آن بسنده کنند و دست از مسلمانان بردارند، بلکه بعد از این، کار را به هجوم آشکار و در برخی موارد به حمله‌های زشت و ناسزاگویی کشاندند.^۲

دعوت با شعار آزادی زنان به معنی بی بند و باری و کشف حجاب آغاز شد. دعوت به کنار گذاشتن شریعت و محدود کردن آن در دستورات فردی و شخصی، دعوت به لغو آموزش‌های دینی یا محدود کردن آنها در پایین‌ترین سطح ممکن، دعوت به اسقرار «ربا» به عنوان اصل اولیه‌ی بانک‌ها و دعوت به تغییر ظاهر مردان و زنان در پوشیدن و... دعوت به از بین بردن تمام مظاهر زندگی اسلامی و اتخاذ تمام مظاهر زندگی غربی، آغدز شد.

۱- تمام دعوتگران، نوکران اجیر شده نبودند، خواه اجیر مالی یا شهوت یا منصب و یا شهوت بلکه برخی از این دعوتگران افراد مخلصی بودند که گمان می‌کردند با کارهای که انجام می‌دهند به اسلام و سرزمینشان خدمت می‌کنند، اما همگی آنها در برابر برتری مادی غربیها دچار شکست روحی شده بودند و می‌خواستند اسلام را خاضع مفاعیم غربی کنند.

۲- در اوایل دهه ی شصت میلادی، «صلاح جاهین» در روزنامه «الاهوام المصریه» اریکاتوری را چاپ کرد که شامل مردی بود که در جهت عکس بر الاغی سوار بود که رمز رجعت و ارتجاعی بود در پایین این کاریکاتور یک خروس و نه مرغ وجود داشت. نام رسم «محمد افندی و نه همسرش» بود، که کنایه از رسول خدا ﷺ و همسرانش بود. با وجود این توهین زشت، با حمایت حکومت آن روز کار به آسانی پیش رفت و هیچ اعتراضی صورت نگرفت.

اما مظاهر زندگی اسلامی که در اغلب موارد تنها مظهري بی روح و توخالی بود و بی بهره از حقیقتی که بتواند انسان را از سقوط نجات دهد، کار را بر این داعیان برای تغییر آن آسان کرد. از طرف دیگر مظاهر فریبدهی زندگی غربی کار را بر مخاطبان دعوت و تقلید محض از آن مظاهر بدون هیچگونه رنگی از حقیقت، آسان کرد.

آنچه آن‌ها در پی نابودی آن بودند، حقیقت اسلام بود، نه به دست آوردن آنچه در غرب بود. در غرب فساد در بسیاری از زمینه‌های زندگی وجود دارد، اما با این وجود پیشرفت‌های علمی، تکنولوژی، نظم، جدیت در کار و پشتکار برای دست یافتن به اهداف مطلوب نیز وجود دارد.

آیا دعوت‌گران به سوی غرب چیزی از پیشرفت را یاد گرفته‌اند یا توانایی این کار را دارند؟
آیا آنها قادر به یاد دادن آن به دیگران هستند؟

مسلماً خیر. در غرب تنها پیشرفت علمی نیست در آنجا فساد بدون هیچ مانعی و با تمام قدرت، همه جا را در بر گرفته است. هان! لعنت خدا بر بردگان و نوکران. چقدر همشان ضعیف است. نهضت و حرکتی که آنها برپا می‌کنند تا بیماری‌های جهان اسلام را مداوا کند چقدر ناتوان است.

جهان امروز نیازمند بیداری اسلامی است، نیازمند این است که مردم در دین‌شان تجدید نظر کنند، و آن را به مسیری برگردانند که رها کرده و گم کرده‌اند.

مسلمانان امروز جز آن‌هایی که خدا به آنها رحم کند بر این کار توانا نیستند. این‌ها یا مسلمانانی هستند که در زمینه‌ی مقتضیات «لااله الا الله» دچار آن انحرافات شده‌اند که توصیف کردیم، یا کسانی هستند که لباس دین را از تن بیرون آورده و مجذوب جریانات غرب‌گرایی شده و به جهتی سیر می‌کنند که خسران و نابودی، آنها را می‌بلعد و از بین می‌برد:

﴿وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ﴾ (اعراف: ۳۰)

«درحالی که گمان می‌کنند که راه یافتگانند».

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ

كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ (کهف: ۱۰۵-۱۰۳)

«بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه نکنم؟ آنان کسانی‌اند که تلاش و تکاپوشان در زندگی دنیا هدر می‌رود و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند. آنان کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و ملاقات او بی‌باور و کافرند، و نتیجه اعمال‌شان باطل و هدر می‌رود، و در روز رستاخیز ارزشی برای ایشان قایل نمی‌شویم».

در جریان غرب‌گرایی تمام وسایل ممکن بکار گرفته شد، روش‌های آموزشی، وسایل تبلیغاتی و به ویژه روزنامه و مجلات، سپس سینما و تئاتر و زنان آزاد و مدارس تبشیری، بازیگران و خوانندگان و رقاصان و ترجمه آثار غربی، نشر افکار تطور منسوب به داروین، دعوت به سوی خلوت با زنان بیگانه، دعوت به سوی ناسیونالیسم و وطن پرستی به جای تجمع و اتحاد زیر پرچم اسلام.

در طول یک قرن کار به جایی رسید که نمی توانستی بین مسلمان و غیرمسلمان کوچک ترین فرقی قائل شوی، نه در ظاهر و نه در ...، جز در یک چیز آن هم پیشرفت و عدم پیشرفت در تکنولوژی، که مسلمان مقلد و غیرمسلمان مخترع بود. از آنجا که محور بحث ما در این فرصت کم درباره ی «لااله الا الله» و مقتضیات آن است و گفتیم که مقتضیات «لااله الا الله» در دل مسلمانان معاصر تنزل زیادی کرده است و چنان دست خوش دگرگونی شده که به سنت های بی روح تبدیل گشته، اما علی رغم تمام این تنزلات همچنان حفاظی باقی مانده است که امت اسلامی باید به آن توجه کند و آن چیزی نیست جز: «تطبيق شریعت خداوند و اقامه ی نماز»^۱ به نظر ما این همان چیزی است که دشمنان در پی از بین بردن آن و محو کردنش در زندگی مسلمانان هستند، تا دچار شکست شوند و بعد از آن دیگر حکومت اسلامی در زمین اقامه نشود.

دشمنان برای از بین بردن و محو کردن شریعت اسلام در زندگی مسلمانان، وسایل زیادی را بکار گرفته اند. قبل از هر چیز جریاناتی را به وجود آوردند که شریعت عملاً نفوذش را از دست بدهد و از میدان عمل خارج شود. آنها دادگاه هایی را که بر اساس شریعت اسلامی در مسائل مدنی و جنایی عمل می کردند را لغو کردند، و هیچ دادگاهی جز دادگاه های مخصوص مسائل شخصی را باقی نگذاشتند و آنها را دادگاه های شرعی و اسلامی نامگذاری کردند. دادگاه هایی بوجود آوردند که به جای حکم در مسائل مدنی و جنایی، بر اساس شریعت اسلام، بر اساس قوانین بشری حکم کردند. و با قدرت نظامی، این دادگاه ها و حکم آنها را بر مردم تحمیل نمودند. به این هم اکتفا نکردند و از یک طرف صداهای اعتراض آمیز مردم را سرکوب کردند و از طرف دیگر به مردم چنان وانمود کردند که این همان پیشرفتی است که ما را چون اروپا می گرداند.

آیا این شکست خوردگان این را می دانستند که از این که همچون اروپا شوند بسیار فاصله دارند؟ و بعد از این باز هم شریعت اسلامی را به نقض و جمود در پیوستن به پیشرفتهای عصر جدید متهم کردند. چیزهایی را بر مردم حاکم کردند که بیش از پیش از این شعائر فاصله بگیرند. مسخره کردن دائمی این شعائر در داستان ها و نمایشنامه ها و سنما و مسخره کردن دینداران و ملتزمین به این شعائر، و متهم کردن آنها به غافل و ساده بودن و گاهی به تحجر فکری و گاهی هم به منافق بودن و فاسد بودن، یکی از آن کارهایی بود که در این راستا انجام دادند. و با انتشار فسادهای اخلاقی و با استفاده از تمام وسایل و رسانه های گروهی از جمله: روزنامه و مجلات در قالب داستان و سینما و .. و اصرار دائم بر ضرورت و پیشرفت و آزادی و محو کردن سنت های کهن و رها شدن از قید و بندهای آن و تربیت دادن نسل هایی که نماز را از ویژگی ها و خصوصیات اقوان گذشته بدانند، در این مسیر گام هایی برداشتند. وقتی این مسائل در طی یک قرن در میان امت اسلامی به سادگی محقق می شود پس دیگر چه چیزی از مقتضیات «لااله- الا الله» باقی می ماند و چه انتظاری در این زمینه می توان داشت؟!

پیامبر ﷺ راست فرمود، آنگاه که فرمود:

«لَيَنْقُضَنَّ عُرَى هَذَا الدِّينِ عُرْوَةً فَكُلَّمَا نَقَضَتْ عُرْوَةٌ مَسَسَكَ النَّاسُ بِالَّتِي بَعْدَهَا. فَأَوْهَنَّ نَقْضًا الْحُكْمَ وَءَاخِرُهُنَّ نَقْضًا الصَّلَاةِ» (امام احمد رحمته الله عليه)

۱- منظور استاد از تطبيق شریعت، اسلامی بودن قوانین جوامع و کشورهای اسلامی است گرچه در عمل و در بسیاری از موارد اجرا نمی شوند.

«احکام دین اسلام (در میان مردم) به تدریج کم رنگ می شوند پس هرگاه حکمی کم رنگ شد و از بین رفت مردم به حکم دیگری تمسک می کنند، اولین حکمی که نقض می شود حکم براساس دین خداست و آخرین آنها نماز است».

نواقض «لااله الا الله»

نمی دانم چرا در مورد مبطلات وضو بسیار بحث می شود، اما به آن اندازه درباره ی مبطلات «لااله الا الله» بحث نمی شود. علت چنین امری هرچه باشد، برماست که بدانیم عالمانی چون ابن تیمیه رحمته الله و ابن قیم رحمته الله از کسانی بوده اند که به صورت گسترده درباره ی مبطلات «لااله الا الله» بحث هایی داشته اند، خواه در زمینه ی اعمال بیرون یا در زمینه ی مسائل مربوط به دل و درون. به هر حال این بزرگواران هیچ جنبه ای از جوانب مسئله را رها نکرده اند مگر این که آن را شرح داده اند.

عالمان قدیم با مشکلی که نسل امروز با آن مواجه هستند، روبرو نبوده اند؛ زیرا مبطلات «لااله الا الله» در نسل های نخست کمتر اتفاق می افتاد.

از طرف دیگر گذشتگان با مرتدین با مجازات هایی که خداوند درباره ی چنین افرادی مقرر فرموده است، برخورد می کردند.

با کمال تأسف مسئله ی مبطلات و نواقض «لااله الا الله» در قرون اخیر چنان شدت یافته که نیاز مبرم به شرح و بیان دارد. قبلاً در کتاب های «واقعنا المعاصر» و «مفاهیم ینبغی ان تصحح» این را بیان کرده ام که هدف ما از بحث درباره ی نواقض «لااله الا الله» صدور حکم درباره ی کسی نیست؛ زیرا چنین کاری وظیفه ی ما نیست. وظیفه ی ما آگاه کردن مردم نسبت به مقتضیاتی است که درباره ی آن اطلاعات اندک دارند. اگر مردم این مقتضیات را به خوبی نفهمند؛ نمی توانند خود را چنان تغییر دهند که خداوند احوال آنها را به وسیله ی خودشان تغییر دهد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (رعد: ۱۱)

«خداوند وضع هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند».

مردم اگر چنین گمان کنند که به خداوند ایمان دارند و با تکرار عبارت «لااله الا الله» به مقتضیات آن عمل می کنند، هیچ گاه نمی توانند خود را تغییر دهند!!

آنان که از بحث و گفتگو درباره ی نواقض «لااله الا الله» اکراه دارند، گروه واحدی از مردم نیستند.

آنان که در زمینه ی مقتضیات «لااله الا الله» دچار کوتاهی می شوند، و از حقیقت آن سرپیچی می نمایند، از این می ترسند که خود یا مردم تَمَرّد آنها از مقتضیات «لااله الا الله» را درک کنند، پس از بحث در این باره اکراه دارند.

این خاطره را همیشه بازگو کرده ام، و بزرگترین مصیبت نیز آن است که انسان را به خنده وا دارد، روزی که کتاب «هل نحن مسلمون» را برای اولین بار چاپ کردم، جوانی پیش من آمد و گفت: شنیده ام که کتابی را تحت عنوان «هل نحن مسلمون» چاپ کرده ای، دوست دارم آن را مطالعه کنم، ممکن است نسخه ای از آن را به امانت به من بدهی؟ به او گفتم: با کمال میل: نسخه ای از کتاب را به او دادم. بعد از چند روز برگشت و آن را به من داد و گفت: برادر! کتابت را بگیر،

نمی‌خواهم خواندن آن را ادامه دهم. قبل از خواندنش خیال می‌کردم که مسلمانم، اما وقتی چند صفحه‌ای از آن را خواندم، از مسلمان بودن خود شک کردم پس کتابت را بگیرد و بگذار همچنان بر این خیال باشم که مسلمانم. علی‌رغم سادگی و غافل بودن این جوان، و بعد از خودداری او از آگاه شدن و اطلاع بر راه حق، باید گفت این جوان در این راه تنها نیست. صدها و هزاران مسلمان دیگر چنین فکر می‌کنند، و از روبرو شدن با واقعیتی که در آن قرار دارند فرار می‌کنند و از این که کسی آنها را از این گمراهی و غفلت آگاه کند می‌ترسند و سرهایشان را در شن‌ها فرو می‌برند، در شن‌های تفکر مخدر ارجائی!

اما بد تینتان و حیثان، حقیقت موضع و موقف خود را نسبت به «لااله الا الله» می‌دانند. می‌دانند که دشمنان «لااله الا الله» هستند، و از کسانی هستند که در جهت نابودی آن تلاش می‌کنند. اما از این که مردم حقیقت نیت و اعمال آنها را درک کند و به آن پی ببرد، اکراه دارند. از این که مردم بدانند آنها نوکران اجیر شده‌ی دشمنان «لااله الا الله» یعنی یهودیان و مسیحیان هستند، خودداری می‌کنند، بنابراین از نورهایی که حقیقت و واقعیت و ماهیت آنها را آشکار کند متنفرند، و در مقابل کسانی که براساس مقتضیات «لااله الا الله» عمل می‌کنند و حامل آنند، چون سگ‌ها می‌ایستند و آنها را افراطی یا با صفت‌هایی منفور و زشت دیگر متهم می‌کنند، به این امید که با این اتهامات، خود را همچنان در تاریکی گمراهی سرگرم کنند!!

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَالدِّينَ آمَنُوا وَمَا يُحَدِّثُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ * وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ * اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهَدَىٰ فَمَا رَبَّحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ (بقره: ۱۶-۸)

در میان مردم دسته‌ای هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز آخرت باور داریم. در صورتی که باور ندارند و جزو مؤمنان نیستند. (اینان به نظرشان) خدا و کسانی را گول می‌زنند که ایمان آورده‌اند، در صورتی که جز خود را نمی‌فریبند ولی نمی‌فهمند. در دل‌هایشان بیماری است و خداوند بیماری ایشان را فزونی می‌بخشد و عذاب دردناکی به سبب دروغ‌گویی و انکارشان در انتظارشان می‌باشد. هنگامی که به ایشان گفته می‌شود: در زمین فساد نکنید، می‌گویند: ما اصلاحگرانی بیش نیستیم. هان! ایشان بی‌گمان فساد کنندگانند و لیکن پی نمی‌برند. و هنگامی که به آنها گفته می‌شود: ایمان بیاورید همانگونه که توده مردم ایمان آورده‌اند. می‌گویند: آیا همانند بی‌خردان ایمان بیاوریم؟ هان! ایشان بی‌خردند و لیکن نمی‌دانند. وقتی که با مؤمنان روبرو می‌شوند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شمائم و (مؤمنان را) مسخره می‌کنیم. خداوند ایشان را مسخره می‌نماید و آنان را رها ساخته تا کورکورانه به سرکشی خویش ادامه دهند. اینان رهنمودهای (پروردگار) را به (بهای) گمراهی فروخته‌اند و چنین بازرگانی و معامله آنان، سودی در بر ندارد، و راه یافتگان به شمار نمی‌آیند.

بعد از این خبیثان گروه دیگری از عالمان سوء نیز وجود دارند که می‌خواهند زندگی کنند و بخورند و از متاع دنیا بهره ببرند. این گروه از این می‌ترسند که دنیا را از دست بدهند، پس اگر کلامی در مورد حقایق «لااله الا الله» بر زبان آورند، سرورانشان را به خشم خواهند آورد. اینان کسانی هستند که خداوند درباره‌ی آنها چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (بقره: ۱۷۴)

«کسانی که آنچه را خدا از کتاب نازل کرده است پنهان می‌دارند و آن را به بهای کم می‌فروشند آنان جز آتش چیزی نمی‌خورند و روز رستاخیز خدا با ایشان سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نمی‌دارد، و ایشان را عذاب دردناکی است». گروه سومی نیز وجود دارند که دوست ندارند با آگاه کردن مردم از حقایق اوضاع و احوالشان، موجب نارضایتی آنها شوند، پس آنها را در همان تاریکی نگه می‌دارند و چنین گمان می‌کنند که این روش بهترین روش در دعوت به سوی خداست و همان روش حکمت و موعظه حسنه‌ای است که خداوند پیامبرش را به آن امر کرده است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ (نحل: ۱۲۵)

«به سوی پروردگارت با حکمت (تبيين آیات آفاق و انفس) و موعظه‌ی نیکو (ترغیب و ترهیب) (مردم را) فراخوان». این گروه فراموش کرده‌اند که پیامبر ﷺ که داناترین انسان‌ها به مراد خداوند و عابدترین و مطیع‌ترین آنها بود، به مردم قریش چیزهایی می‌فرمود که آنها بر او ایراد می‌گرفتند و می‌گفتند: محمد خدایان ما را عیب می‌گیرد و افکار ما را دیوانه می‌خواند و...

به هر حال ما، همانطور که قبلاً گفتیم، درصدد صدور حکم نسبت به کسی در این زمینه نیستیم. اصلاً هدف ما این نیست. ما چنین معتقدیم که امانت و واجبی بر دوش ماست و خداوند روز قیامت درباره‌ی آن از ما سوال خواهد کرد، پس اگر در راه ادای آن گام برنداریم، درباره‌ی آن مورد بازخواست قرار خواهیم گرفت. این امانت و واجب چیزی نیست جز این که مردم را نسبت به حقایقی که در آن قرار دارند، آگاه کنیم تا بدانند که چقدر با دین خدا فاصله دارند، و تا موضع خود را تصحیح کنند و خداوند هر که را خواست، به راه راست هدایت دهد.

بسیاری از کسانی که تحت تاثیر تفکر مرجئه قرار گرفته‌اند چنین گمان می‌کنند که هرگاه عبارت «لااله الا الله» را با زبان بگویند تا آخر عمر هر چه بگویند و هر چه انجام دهند اگرچه مخالف آن هم باشد بازهم مسلمان و موحد هستند مگر این که نسبت به خدا و پیامبر ﷺ و قرآنی که بر محمد ﷺ نازل شده است، اعلان کفر کنند.

طبیعی است که هیچ انسان عاقلی با وجود کفر و الحادش در عقیده با صراحت اعلان کفر نمی‌کند مگر این که جامعه چنین فضایی را برایش به وجود آورده باشد. پس چنین فردی وقتی کلمه‌ی کفر را بر زبان نمی‌آورد (اعلان کفر نمی‌کند) او مؤمن است و هرگاه معصیتی مرتکب شد، براساس تفکر مرجئه، مغفور در گناه جق است؛ زیرا بر اساس چنین تفکری گناه و معصیت هیچ ضربه و ضرری به ایمان نمی‌زند.

در اینجا درباره‌ی بی‌ارتباط بودن عمل به مسمای ایمان در تفکر مرجئه که صد درصد با اقوال سلف که می‌گویند: ایمان عبارت است از قول و عمل، منافات دارد، بحث نمی‌کنیم. ما می‌خواهیم درباره‌ی چیزی بدتر از این بحث کنیم و آن این که می‌گویند: جز نطق به کفر، «لااله الا الله» را نقض نمی‌کند.

امام حسن البناء رحمته الله در پاراگراف آخر «رساله‌ی تعالیم» چنین آورده است:

«ما هیچ مسلمانی را که اقرار به شهادتین کند و طبق مقتضیات آن عمل نماید و واجبات را انجام دهد، به واسطه داشتن نظر ویژه یا انجام معصیتی تکفیر نمی‌کنیم، مگر این که اقرار به کفر کند، یا آن (شهادتین) را به گونه‌ای تفسیر کند که مطابق هیچ اسلوبی از اسلوب‌های لغت عرب نباشد، یا عملی را انجام دهد که هیچ تدویلی و برداشتی غیر از کفر نداشته باشد».

امام بناء رحمته الله در این رساله به قول سلف در تعریف ایمان ملتزم است. در گفتار ایشان لزوم عمل به مقتضیات «لااله الا الله» ذکر شده است. به این مطلب هم اشاره شده که «لااله الا الله» دارای نواقضی است که ممکن است آن را نقض کنند، اگرچه انسان با زبانش به آن اقرار کند و چنان ادعا کند که مؤمن ترین مردمان است.

ایمان آن گونه که برخی یا اکثر مردم گمان می‌کنند نه تنها برای آخرت بلکه در زندگی دنیا نیز با ادعا به دست نمی‌آید. اما حدیث «أَفَلَا شَقَقْتَ عَن قَلْبِهِ». «تو که قلبش را نشکافتی»^۱ که مرجئه به آن تمسک می‌کنند هیچ گاه دلیل بر آن چیزی نیست که آنان به آن معتقدند، بلکه همانطور که در کتاب «مفاهیم ینیغی أن تصحح» گفته‌ام، اگر کسی آن را بر زبان بیاورد (لفظ «لااله الا الله») کشته نمی‌شود، خواه در گفتارش صادق باشد یا کاذب. کشتن هیچ انسانی که کلمه‌ی شهادتین را بر زبان بیاورد جایز نیست. اگرچه آن را تنها به خاطر پناه بردن از کشته شدن هم بگوید. بعد از گفتن شهادتین جایز نیست چنین فردی کشته شود اگرچه مطمئن باشیم که به شهادتین ایمان ندارد. اما چنین فردی تا زمانی که به مقتضیات شهادتین عمل نکند مسلمان محسوب نمی‌شود. اختلاف با کسی که چنین گمان می‌کند فردی با گفتن شهادتین مؤمن می‌شود اگرچه به مقتضیات آن هم عمل نکند، از اینجا شروع می‌شود.

طرح یک سوال:

اگر فردی شهادتین را بگوید، و از کشته شدن در امان بماند، و مسلمان شناخته شود سپس صدای اذان و وقت نماز فرارسد، و به ادای نماز دعوت شود اما خود داری کند، در این صورت حکم چنین فردی چیست؟
اگر حکم مرتد که حکم خداست بر او اجرا شود^۲، و او در هنگام اجرای حکم بگوید: من شهادتین را قبلاً گفته‌ام آیا گفتن این جمله هیچ سودی به حال او خواهد داشت؟

۱- اشاره به جریانی است که اسامه یکی از مشرکین را کشت در حالی که شهادتین را بر زبان می‌آورد. خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، ایشان به اسامه گفتند: چرا این کار را کردی. جواب داد: اواز ترس، شهادتین را گفت: پیامبر فرمود...

۲- نسبت به تارک نماز یک اختلاف فقهی قدیمی وجود دارد. اختلاف در این است که آیا کشتن تارک نماز به خاطر کفر اوست یا اجرای حد. این تیمه صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هیچ تارک نمازی که ذره‌ای ایمان در قلبش باشد وجود ندارد که بعد از سه روز زندانی و طلب توبه از او، محکوم به اعدام شود اما باز هم بر ترک نماز مصر باشد مگر این که کافر باشد.

آیا بار دیگر از کشتن معاف می شود، جز آنکه به مقتضیات «لااله الا الله» ملتزم شود و نماز را برپای دارد اگرچه از روی نفاق هم باشد؟!

این همان چیزی است که جنگ حضرت ابوبکر رضی الله عنه با مرتدینی که شهادتین را می گفتند و در همان حال نماز و روزه و حج را نیز ادا می کردند، اما نسبت به یکی از مقتضیات «لااله الا الله» که دادن «زکات» بود کوتاهی می کردند، آن را تفسیر می کند. در این جریان وقتی حضرت عمر رضی الله عنه از او پرسید: «چگونه با گروهی جنگ می کنی که شهادتین را بر زبان می آورند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که شهادتین را بگوید خون و مالش در امان است مگر به حق اسلام»؟ حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «زکات حق مال است. به خدا سوگند کسی که بین نماز و زکات فرقی قائل شود با او می جنگم» حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: «سوگند به خدا ندیدم که خدا دل ابوبکر را برای جنگ بگشاید مگر این که دانستم که حق با اوست».

چنین افرادی تنها یکی از مقتضیات «لااله الا الله» را نقض کردند که جزئی از ضروریات دین است، و مسلمان بودن و در روز حداقل پنج بار نماز خواندنشان هیچ سودی به آنها نرساند. به نواقض «لااله الا الله» بر می گردیم.

نطق به کلمه‌ی کفر به عنوان نقض کننده‌ی «لااله الا الله» هیچ نیازی به گفتن ندارد، و هیچ کسی حتی مرجئه نیز در این امر شکی ندارند، اگرچه مرجئه در این زمینه نیز معتقدند که اگر کسی پیدا شود و کلمه‌ی کفر را بر زبان آورد باید (کار او را توجیه کرد و) به او گفت: نه برادر! منظور شما گفتن کلمه‌ی کفر آمیز نیست. شما قصد دیگری دارید که کفر نیست. اما نقض «لااله الا الله» به وسیله‌ی عمل نیز موجب کفر انسان می شود. برخی از عالمان گفته اند: اعمالی که منجر به کفر فاعلش می شود عبارتند از: سجده بر بت، دشنام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهانت به قرآن، حلال کردن محرمات و حرام کردن چیزهای حلال بدون هیچ دلیلی از طرف خدا.

تمام نواقض ذکر شده، در قدیم و جدید، مورد اتفاق همه بوده؛ زیرا بسی روشن تر از آن هستند که جای شک و شبهه و جای بحث و مجادله‌ای داشته باشند، جز مسئله‌ی اخیر یعنی حلال کردن و تحریم امور بدون دلیل و اجازه از طرف خدا. مسئله‌ی حلال کردن محرمات و بالعکس، بدون اخذ اجازه از خدا مسئله‌ای است که بحث و مناقشه درباره‌ی آن آفت عصر حاضر است.

سخن ابن عباس رضی الله عنه را دلیل بر کفر بودن این امر می آورند که فرمود:

«این امر کفر است، اما نه آن کفری که انسان را از دین خارج کند».

در کتاب‌های «واقعنا المعاصر» و «مفاهیم ینبغی أن تصحح» در این خصوص بحث کرده‌ام. در این جا بیان یک نکته لازم است و آن این که: وقتی مردم به ابن عباس رضی الله عنه گفتند: امویان برخلاف امر خدا حکم می کنند، این سخن مشهور را گفت: عمل آنها کفر است اما کفری نیست که شما می پندارید بلکه کفری است که انسان را از دین خارج نمی کند. ابن عباس رضی الله عنه کلام و سخن حقی را گفت. هیچ کس نمی گوید امویان به سبب ظلم و ستمی که می کردند کافر شده‌اند. اما سر این سخن هرچه باشد، مصداق این آیه را نقض نمی کند که می فرماید:

﴿ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴾ (مائده: ۴۴)

«هر کس برابر آن چیزی که خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او بی گمان کافرند».

پناه بر خدا که ابن عباس رضی الله عنه چیزی خلاف آیهی مذکور گفته باشد. این آیه تنها در حق بنی اسرائیل نازل نشد؛ زیرا لفظ آیه عام و شامل است. (وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ) یعنی هر که بر اساس فرمان خدا حکم نکند. حال چه دلیلی باعث شده که این آیه با این معنای واضح تغییر داده شود و نادیده گرفته شود؟!

اصل مطلب این است که بنی امیه عمل به شریعت را ممنوع نکرده بودند و درباره‌ی شریعت خدا هیچ مناقشه‌ای نداشتند، و هرگز آن را نقض نمی کردند و نمی گفتند: «مخالفت‌هایی که نسبت به شریعت خداوند انجام می گیرد همانند شریعت یا بر شریعت خدا مقدم هستند، یا این مخالفت‌ها بیشتر از شریعت خدا با زمان و مکان موجود تناسب دارند».

بنی امیه تنها با اجرای عملی شریعت خداوند مخالفت می کردند. کار آنها همچون کار یک فرد زناکار یا دزد است که با اعمالش دچار مخالفت با اوامر و دستورات خداوند می شود. دزد یا فرد زناکار با این اعمال کافر نشده؛ زیرا دزدی و زنا را مباح نکرده است و نگفته است: دزدی یا زنا مجازاتی ندارد یا مجازاتی غیر از مجازاتی دارد که خداوند مقرر کرده است. اگر فردی چنین چیزی را بگوید، مرتکب کفر شده، اگر چه در طول زندگی اش یک بار هم سرقت یا مرتکب زنا نشود.

بنابراین مسئله مسئله‌ی تکفیر فردی که برخلاف حکم خدا عمل کند یا عملی را انجام دهد که مخالف اوامر خداوند است، نیست؛ زیرا چنین اعمالی گاهی معصیت و گاهی کفر به شمار می آیند. مسئله مربوطه به حلال محرمات و تحریم چیزهای حلالی است که خداوند حلال کرده است، یعنی مربوط به مسائل قانون گذاری و حلال کردن و تحریم امور بدون اذن خداست:

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبْدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ ﴾ (نحل: ۳۵)

«کافران می گویند: اگر خداوند می خواست نه ما و نه پدران ما، چیزی جز خدا را نمی توانستیم بپرستیم، و چیزی را بدون اجازه‌ی او نمی توانستیم حرام کنیم».

همانطور که قبلاً گفتیم، کسی که مشرکان را مشرک می نامد، به خاطر عملی نیست که مرتکب می شوند، بلکه به خاطر تشریح قانونی است که خدا به آن امر نکرده است؛ یعنی آنان چیزی را مباح کرده اند که خداوند آن را حرام کرده، یا چیزی را حرام کرده اند که خداوند آن را حلال کرده است. آنها برای خویش و به گمان خویش شریکانی برای خدا قرار داده اند و با این کار گویی گفته اند: خداوند چنین گفته است، و ما غیر آن را می گوئیم، یا بدون دستور خدا در مسئله‌ای دخالت می کنیم. این همان چیزی است که انجام دهنده‌ی آن کافر می شود؛ خواه در عالم واقع آن را انجام دهد یا انجام ندهد. اصل این است که به آن معتقد باشد.

پس از روشن شدن مطلب، تلاش آنان که می خواهند کلام ابن عباس رضی الله عنه را بر تشریح امری بدون اذن خدا سرایت دهند، باطل است؛ زیرا این امری است محال و غیرممکن که از ابن عباس صادر شده باشد چرا که مخالف با کتاب خدا است:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ (شوری: ۲۱)

«شاید آنان انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است». وقتی انجام برخی از اعمال توسط بنی‌امیه که مخالف اوامر خداوند است بر برخی از مسلمانان مشتبه می‌شود و آن‌ها را دچار نگرانی می‌کند و در نتیجه چنین گمان می‌کنند که این اعمال موجب اخراج بنی‌امیه از دایره و محدوده‌ی اسلام شده است، ابن عباس این مسئله را برایشان توضیح می‌دهد که کار بنی‌امیه به حدی نرسیده که آن‌ها را از اسلام خارج کند؛ زیرا آنها قانونی مخالف قانون خدا را وضع نکرده‌اند تا به وسیله‌ی آن کافر شده و از دین خارج شوند. آنها تنها با تأویلات‌شان یا بدون هیچ تأویلی، با امر خداوند مخالفت کرده‌اند، بنابراین با این کار دچار معصیت شده، اما همچنان مسلمان هستند. به عبارت دیگر آنها با تشریح و تدوین اوامری غیر از اوامر خداوند، «لااله الا الله» را نقض نکرده، بلکه کار آنها تنها گناه و معصیت است که ابن عباس آن را «کفر دون کفر» نامیده است، یعنی کفری غیر از آن کفر اصلی و معروف.

اما اگر زمانی قانونی بدون امر خدا وضع شود^۱، وضعیت به گونه‌ای دیگر خواهد بود. ابن کثیر رحمته الله در مورد این آیه که می‌فرماید:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (مائده: ۵۰)

«آیا فاسقان جویای حکم جاهلیت هستند؟ چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خداوند حکم می‌کند؟». می‌گوید: «خداوند مردم را از این که از دایره‌ی حکم و دستورات او که شامل تمام خیرات است، خارج شوند نهی می‌کند و آنها را از هر شر و بدی باز می‌دارد. و نیز افراد را از میل کردن به سوی آراء و نظراتی که بدون استمداد از کتاب او و شریعت او وضع شده باشند (قوانین جاهلیت) باز می‌دارد. قوانین جاهلیتی که براساس امیال و هوا و هوس جاهلان وضع شده است. جاهلیتی چون تاتار که بعد از تسلط بر «یاسق» براساس قوانینی حکومت کردند که آمیخته‌ای از احکام و دستورات ادیان مختلفی چون یهودی و مسیحی و اسلام و... بود. آنها این قوانین را لازم الاتباع قرار داده بودند، و عمل به آن را بر کتاب خدا و سنت رسولش صلی الله علیه و آله مقدم می‌داشتند. هرکس براساس چنین قانونی حکم کند، کافر و قتلش واجب است، مگر به سوی حکم خدا و رسولش صلی الله علیه و آله بازگردد، و براساس آن بی‌کم و کاست حکم کند»^۲. عمل تاتار و بنی‌امیه یکی بود و هر دو مخالف امر خدا. فرق آنها تنها در نوع مخالفت بود. مخالفت امیه در اجرا بود و مخالفت تاتار در اصل تشریح و وضع قانون.

وقتی وضع قانونی و قانون‌گذاری برخلاف اوامر خداوند، ناقض «لااله الا الله» است، بیان این نکته نیز لازم و ضروری است که رضایت به تشریح قانونی غیرخدا، با علم و آگاهی به مسئله، ناقض «لااله الا الله» است.

۱- یک بار این امر صورت گرفت و آن در زمان تاتار آنگاه که بر «یاسق» حکومت کردند اتفاق افتاد. آنها قوانینی را وضع کردند که قوانین خدا نبود، بلکه مخالف آن بود.

۲- تفسیر ابن کثیر (۶۸/۲)

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴾ (نساء: ۶۰)

«ای پیامبر! آیا تعجب نمی کنی از کسانی که می گویند که آنان بدانچه به تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند، (ولی) می خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند، و حال آنکه به ایشان فرمان داده شده است که به طاغوت ایمان نداشته باشند، و اهریمن می خواهد که ایشان را بسی گمراه کند.»

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾ (نساء: ۶۵)

«اما نه ... به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیری های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته باشند و کاملاً تسلیم تو باشند.»

در حدیثی که مسلم روایت کرده است، پیامبر ﷺ فرمود:

«خداوند هیچ پیامبری را قبل از من برای هیچ قومی و ملتی مبعوث نکرده است مگر این که در میان قوم شان یارانی داشته که راه و روش او را در پیش گرفته و مطیع اوامر او بوده اند. بعد از آنان نسل هایی آمدند که می گفتند آنچه را که عمل نمی کردند، و کارهایی را انجام می دادند که بدان امر نشده بودند. پس هرکس با چنین افرادی با دست (عملاً) مبارزه کند، مؤمن است، و هرکس با زبانش با آنان مبارزه کند، مؤمن است، و هرکس با قلبش با آنان مبارزه کند، او نیز مؤمن است. در غیر این صورت ذره ای از ایمان در قلبش نیست.»

در حدیث دیگری که مسلم روایت کرده آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

﴿ يُسْتَعْمَلُ عَلَيْكُمْ أَمْرٌ أَتَعْرِفُونَ وَ تُنْكِرُونَ. فَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ بَرِيَءٌ وَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِمَ وَ لَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَ تَابَعَ ﴾

«امیرانی بر شما گمارده می شوند، از اعمال برخی راضی و از اعمال برخی دیگر ناراضی هستید. پس هرکس از شما از کار زشت آنها متنفر باشد از گناه آنها مبری شده است و هرکس آنها را از اعمال شان نهی نکند محفوظ مانده است، اما هرکس از آنها پیروی کند و بر اعمال شان راضی باشد...»^۱

مسئله اگرچه دارای دو وجه است، اما صورت اصلی آن یکی است.

هرگاه افرادی برخلاف اوامر نازل شده از طرف خداوند دست به وضع و تشریح قانون بزنند، «لااله الا الله» را نقض کرده اند؛ زیرا بدون دلیل نسبت به خداوند قائل به شریک شده اند. خداوند دستوراتی را داده است اما آنها دستوراتی برخلاف آن تصویب می کنند. خداوند اموری را حلال یا حرام کرده، در حالی که آنها برخلاف آن حکم می دهند. آنان حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می کنند.

وقتی چنین افرادی با این اعمال «لااله الا الله» را نقض می کنند، پس آنان که به آن رضایت می دهند و از آنها پیروی می کنند، به یقین وضع کنندگان و مشرعان قوانین را همتای خداوند قرار داده و در نتیجه آنها نیز با چنین موضع گیری، «لااله الا الله» را نقض می کنند، عبارتی که مقتضی رد هرگونه همتا و شریک برای خداوند است.

۱- پیامبر ﷺ دیگر ادامه نداد، گویی که وضع چنین شخصی مشخص است.

معمولاً تمام افرادی که به قوانین دیگران راضی هستند و از آنها پیروی می کنند، با صراحت اعلان رضایت نمی کنند بلکه در توجیه اطاعت و پیروی از آن می گویند: ما معتقدیم هرگاه ظروف ایجاب کند، حاکم می تواند عمل به شریعت خداوند را باطل کند. برخی دیگر می گویند: ما معتقدیم که حاکم می تواند متناسب با شرایط، احکام خداوند را تغییر دهد؛ زیرا این عمل یک نوع اجتهاد و اجتهاد نیز برای او مباح می باشد.

برخی دیگر می گویند: حاکم مجبور است که در شرایط ضروری احکام خدا را تغییر یا عمل به آنها را لغو کند؛ زیرا او چنان قدرتی در دست ندارد که با دشمنان اسلام مبارزه کند (یعنی در این صورت باید طبق خواست آنها عمل کند)، و...

ما درصدد بررسی و بیان این مسئله و این که در اطاعت از دستورات غیرخدا عذر چه کسی نزد او مقبول و چه کسی مردود است، نیستیم؛ زیرا ما درصدد صدور حکم نیستیم. هدف و وظیفه‌ی ما بیان حقیقت است تا مردم زیر نور حقایق قرار گرفته و خود تکلیف خود را روشن کنند.

حقیقت هم، آن گونه که از کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ بر می آید، این است که تشریح و تدوین قوانین، برخلاف آنچه خداوند نازل فرموده است، نقض کردن «لااله الا الله» به حساب می آید. رضایت به قوانین غیرخدا نیز نقض کننده‌ی «لااله الا الله» است. ضعیف ترین درجه‌ی ایمان در راه مبارزه با این مسئله، مبارزه‌ی قلبی است. هرکس با قلبش با این مسئله مبارزه کند، مؤمن است. چنین فردی اگر توانایی مبارزه‌ی بیشتر را داشته باشد اما آن را انجام ندهد، دچار معصیت می شود. اما علی‌رغم این کوتاهی‌ها، مادامی که با قلبش مبارزه کند، از دایره‌ی ایمان خارج نمی شود. انکار با قلب که ضعیف ترین درجه‌ی ایمان است، به این معنی نیست که انسان دستانش را به سوی آسمان بالا برده و بگوید: خدایا! این کار زشت و این عمل ناپسند است و چون مورد رضایت تو نیست، پس آن را از بین ببر و در مبارزه تنها به این حد اکتفا کند. انکار با قلب آن گونه که امام غزالی رحمته الله علیه می گوید عبارت است از این که: انسان در آن مکان هم حضور نیابد (یعنی مکان انجام معصیت).

امر دیگری که با مسئله‌ی تدوین قوانین بر اساس آن چه خدا نازل نکرده است و نقض کننده‌ی «لااله الا الله» می باشد، مسئله‌ی پیروی کردن از تفکراتی است که در صدد محو کردن دین و آثار آن در زندگی یا محدود کردن آن می باشند؛ افکاری چون: کمونیستی، سوسیالیستی، لائیک یا ناسیونالیستی و... بعد از سقوط مفتضحانه‌ی کمونیست و سوسیالیست، در میدان عمل، امروز دیگر نیازی به شرح و نقد آنها نیست، اما با این وجود هنوز هم از گفته‌ی آن مرد ساده لوح تعجب می کنم که روزی می گفت: کسی که «لااله الا الله» را بر زبان آورد، تکفیر نمی کنم، اگر چه کمونیست هم باشد.^۱

اما تفکر لائیک و ناسیونالیست و خود دمکراسی نیاز به شرح و نقد دارند.

لائیک ادعا می کند که نه با دین مخالف است و نه با آن سر جنگ دارد، بلکه تنها آن را از سیاست جدا می داند. آن‌ها می گویند: «دین از سیاست و از قوانین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جداست». شاید هر دینی این گونه باشد، اما دین

۱- تمام این سخنان باطل را در کتاب «حول تطبیق الشریعه» بیان کرده‌ام.

۲- به تفصیل در کتاب «مذاهب فکریه معاصره» آراء این تفکرات را شرح داده‌ام.

محمد ﷺ از طرف خداوند نازل شده، این گونه نیست. دین محمد ﷺ دینی است که خداوند درباره‌ی آن چنین می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ (انعام: ۱۶۳-۱۶۲)

«بگو: نماز و عبادت و زندگی و مردنم از آن خدا، پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست».

این دین، دینی است که در برگیرنده‌ی ضروریات و مقتضیاتی است که در فصل گذشته آنها را شرح داده‌ایم، و آنها را مقتضیات ایمانی، عبادی یا اخلاقی، فکری، فرهنگی و بیانی نامیدیم. هر مذهبی که بخواهد دین را در چارچوب ایمانی یا عبادی یا اخلاقی و بدون ارتباط با چارچوب‌های دیگر زندگی و به ویژه چارچوب تشریحی و تدوین قوانین (قانون-گذاری) محدود کند، «لااله الا الله» را نقض کرده، و بدون شک چنین دینی، دین خدا نیست. می‌گوییم به ویژه چارچوب قانون‌گذاری؛ زیرا مسئله‌ی وضع قوانین یکی از عوامل و پایه‌های سه گانه‌ی ایمان است؛ پایه‌های سه گانه‌ای که با نقض هر یک از آنها، ایمان فرد دچار مشکل اساسی می‌شود و از بین می‌رود.

بی‌دینان (لائیک‌ها) خود می‌دانند که با جنگ و مبارزه با اجرای قوانین خداوند و تطبیق آن در جامعه، دین را از ریشه هدف قرار می‌دهند و آن را نقض می‌کنند، اگر چه بر روی مردم بخندند و بگویند: ما با دین نمی‌جنگیم. آنها خوب می‌دانند که وقتی ریسمان و اساس شریعت را نقض کردند، بعد از آن به طور خودکار بقیه‌ی پایه‌های دین نقض می‌شود. اولین کار آنها نقض حق قانون‌گذاری و حکومت‌خدایی و آخرین کار آنها نقض نماز است.

اما ناسیونالیست به ویژه ناسیونالیسم عربی (عریسم)...

این نوع تفکر در دید گروهی زرق و برق‌های خاصی دارد. چنین افرادی می‌گویند: کسانی که در راه ملت‌شان تلاش می‌کنند، با کسانی که در راه دین‌شان تلاش می‌کنند، هیچ فرقی با هم ندارند.

عرب‌هایی که ناسیونالیست می‌باشند، دارای ادعاهای به ظاهر حق هستند، اما حقی که می‌خواهند به وسیله‌ی آن باطلی را به اثبات برسانند. عرب همان کسانی بودند که اسلام را پذیرفتند و آن را در چهار گوشه‌ی جهان انتشار دادند، پس چه مشکلی است که انسان هم با دین‌اش و هم با نژادش احساس عزت کند؟!

این که انسان عرب یا ترک یا یک فرد هندی یا اندونزیایی یا متعلق به هر قومی باشد که خداوند برای‌اش اراده کرده است که در میان آن قوم به دنیا بیاید و در زمینی معین سکونت کند، و دارای زبانی مشخص باشد، این‌ها مسائلی هستند که در اراده‌ی فرد نیستند و اسلام نیز در این مسائل هرگز دخالت نمی‌کند، و هرگز از کسی نمی‌خواهد که از یکی از این مسائل دست بردارد. در اسلام به سلمان گفته می‌شود سلمان فارسی، به صهیب گفته می‌شود صهیب رومی و به بلال گفته می‌شود بلال حبشی. این انتسابات به خودی خود دارای ارزش نیستند بلکه به وسیله‌ی اسلام ارزش پیدا می‌کنند. چنین افرادی علی‌رغم اختلاف در رنگ و زبان و فرهنگ، همگی اسلام آورده و با اسلام آوردن‌شان، نسب هرگز مسلمانی را از مسلمانی دیگر جدا نمی‌کند یا چیزی را در دل یکی نسبت به دیگری به وجود نمی‌آورد تا بر او افتخار کند و تکبر ورزد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً﴾ (بقره: ۲۰۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی به اسلام درآیید».

یعنی همگی با تمام وجود وارد اسلام شوید. همگی مسلمان شوید، و زیر لوای اسلام قرار بگیرید. همگی خود را منسوب به آن پرچم واحد کنید:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ (انبیاء: ۹۲)

«این ملت یگانه‌ای بوده و من پروردگار همه‌ی شما هستم، پس تنها مرا پرستید».

وقتی اسلام در میان اوس و خزرج ارتباط برادری ایجاد کرد، و آن مرد خبیث یهودی فتنه ایجاد کرد و می‌خواست آتش کینه و تفرقه را در بین آنها به وجود آورد، پیامبر ﷺ با عصبانیت نزد آنها آمد و فرمود: «آیا با احکام (و تفکرات) جاهلی می‌خواهید حکم کنید. در حالی که من در میان شما هستم؟ این تفکرات را رها کنید؛ زیرا این تفکرات، تفکراتی منفور و مضر هستند».

میزان واقعی سنجش و ارزشیابی این است.

جایگاه اقوام امروزی در این میزان کجاست؟ آیا آنها در مسیر خدا و اسلام گام برمی‌دارند؟ یا در میان‌شان تفرقه به وجود آمده و نسبت به هم کینه ایجاد شده است؟

حکم خداوند نسبت به آن ناسیونالیستی که می‌گوید: مسیحی عرب از مسلمان پاکستانی به من نزدیکتر است، چیست؟ آیا مسلمانان نمی‌بینند که دشمنان‌شان برای ایجاد تفرقه در میان‌شان و گسستن اتحادشان، به منظور بلعیدن یکدیگر تلاش می‌کنند و وقتی از این کار ناتوان شدند، به برافروختن آتش ناسیونالیستی در بین‌شان دامن می‌زنند و از این تفرقه و جدایی سود می‌برند و هرآنچه که نسبت به آنها بخواهند انجام می‌دهند؟ آیا بعد از این توطئه‌ها کسی در این شکی دارد که این ملی‌گرایی با این تفکرات و شعارها، «لااله الا الله» را نقض می‌کند؟

اما دمکراسی، خود فتنه بزرگی است؛ فتنه‌ای که بسیاری از دعوتگران امروز همچون برادران‌شان که به فتنه‌ی ناسیونالیستی گرفتار شدند، بدان گرفتار شده‌اند. اما شکی در اخلاص چنین دعوتگرانی نداریم، اما با این وجود می‌گوییم: آنها در این زمینه فریب خورده‌اند. آنها چنین گمان می‌کنند که از این طریق به اسلام خدمت می‌کنند. چنین امری به سبب تشابه ظاهری که بین دمکراسی و مسئله‌ی شورایی که خداوند امت اسلامی را به التزام به آن دستور داده است، بر آنها چنان مشتبه شده که گمان می‌کنند اسلام و دمکراسی یک چیز واحدی هستند، یا دو چیز هم جنس هستند که ممکن است در کنار هم چیز واحدی را تشکیل دهند.

به نظر من عاملی که آنها را به دمکراسی جذب کرده این است که آنها چنین گمان می‌کنند که دمکراسی شکل اجرایی روح اسلام است، بنابراین تلاش می‌نمایند که حکومت را در یک نظام دمکراسی به دست گیرند. عامل دیگر تضمین‌هایی است که دمکراسی برای افراد در مقابل دولت و حکومت تقبل می‌کند. پس وقتی این دعوتگران خود را در یک

نظام استبدادی که آن‌ها را آواره و تعذیب و حتی به اعدام محکوم می‌کند، می‌بینند، می‌گویند: ای کاش نظامی دمکراسی می‌داشتیم که دعوت و دعوتگران را از ظلم و استبداد حمایت می‌کرد.

این درست، اما چنین مسئله‌ای فریب دمکراسی خوردن را توجیه نمی‌کند.

مسئله‌ی بسیار مهمی در زندگی مؤمن مطرح است؛ مسئله‌ای که از عقیده‌اش سرچشمه گرفته و از همان‌جا آغاز می‌شود و در فکر و رفتار جریان می‌یابد. این مسئله‌ی بزرگ این است: «معبود کیست؟» «خدا، یا خدایان دیگر با او همکارند. یا غیر او معبودی نیست؟» بعد از این مسئله و به دنبال آن، مسئله‌ی دیگری که ارتباط عمیقی با مسئله‌ی ایمان دارد به وجود می‌آید که مسئله‌ی «تشریح» یا تدوین قوانین می‌باشد که «قانون‌گذار کیست؟»

اما مسئله‌ی اول در دمکراسی «الحاد» است که در لفاف شعار «آزادی‌بندگان» پیچیده شده است.

مسئله‌ی قانونگذاری در دمکراسی نیز مشخص است، و آن این که حق حلال و حرام کردن و مصدر تمام مسائل و قدرت‌ها امت و پارلمان نمایندگان امت است، صرف نظر از وجود ثروتمندانی که ثقل واقعی و قدرت اصلی جامعه در دست آنها است و در پشت پرده‌ای زیبا قرار دارند، پرده‌ای که به نیابت از مردم و به نمایندگی از آن‌ها و به نمایندگی از آزادی اختیار و بیان آنها عمل می‌کند. وقتی بخواهیم نظریه‌ای را نقد کنیم (بر آن ایراد وارد کنیم)، در پارلمان یک کمیسیون عالی قانون‌گذار وجود دارد که هیچ معاقبه و سرزنشی متوجه آنها نمی‌شود، اگرچه فساد را نیز مباح کنند که مباح هم کرده‌اند و اگرچه فسادهای نادر را نیز مباح کنند که مباح هم کرده‌اند و اگرچه...

دعوتگران مسلمانی که ادعای دمکراسی می‌کنند، وقتی با چنین نقدهایی مواجه می‌شوند می‌گویند: نه، نه، منظور ما شورای اسلامی است، شورایی که ملتزم به کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ باشد، شورایی که در چارچوب مقاصد شریعت و مصالح امت اجتهاد در آن صورت گیرد.

هیچ شکی نداریم که چنین دعوتگرانی هدفشان از شورا همین است. اما خالصانه و دلسوزانه به آنها می‌گوییم:

آنچه شما ادعایش را می‌کنید، دمکراسی نیست، بلکه اسلام است، و هیچ اسم دیگری جز اسلام ندارد.

از حکومت‌های دمکراسی اصیل سوال کنید که: ما می‌خواهیم دمکراسی را اجرا کنیم، اما می‌خواهیم شراب را حرام کنیم. فوراً خواهند گفت: این دخالت در آزادی‌های فردی است که قانون دمکراسی این اجازه را نمی‌دهد.

از آن‌ها پرسید: ما می‌خواهیم دمکراسی را اجرا کنیم، اما می‌خواهیم زنان محجّب باشند. خواهند گفت: چنین حقی را ندارید. براساس قانون دمکراسی آزادی‌های شخصی محفوظ است.

از آن‌ها پرسید: می‌خواهیم دمکراسی را اجرا کنیم، و ملتزم به مسائل دینی باشیم و ربا و زنا را ممنوع کنیم، و وسائل اعلان جمعی را از نشر فساد و الحاد منع نماییم. خواهند گفت: تفکر تو تفکر دمکراسی نیست. آنچه بر دمکراسی حکومت می‌کند و حاکم است، اراده‌ی مردم است، و شما نمی‌توانید چیزی را بدون رضایت مردم بر آنها تحمیل کنید. این در حالی است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (احزاب: ۳۶)

«هیچ مرد و زن مؤمنی در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند، اختیاری از خود در آن ندارند.»

به داعیان مسلمانی که ادعای دمکراسی می کنند، دلسوزانه و برادرانه می گوئیم:

دمکراسی موجود هیچ ارتباطی با اسلام ندارد؛ زیرا اساساً مخالف هرگونه مصدر التزامی است؛ التزام به هر شکل و از طرف هر کسی که باشد، حتی خدا. اولین چیزی که این دمکراسی با آن مبارزه می کند، التزام به اوامر خداوند است. به آنها می گوئیم: دمکراسی هیچ ارتباطی با اسلام ندارد؛ زیرا سردمداران دمکراسی راه را برای هر فاسد و مفسدی در زمین گشوده اند؛ اما برای اسلام و مسلمین هیچ راه و مسیری را باز نکرده اند. مسئله‌ی الجزایر برای همیشه در یادها خواهد ماند. هرگروهی در انتخابات اکثریت آراء را به دست آورد حق حضور در پارلمان را دارد، جز مسلمین.

با خودمان صادق باشیم و با مردم نیز. آنچه در پی آن هستیم اسلام است و هیچ نام دیگری غیر از اسلام ندارد. این داعیان گمان می کنند که اگر هویت خود را پنهان کنند و لباس دمکراسی بپوشند، به آنها اجازه خواهند داد که فعالیت و رشد کنند، هرگز، هرگز، همانا سنگ شکاری حس بویایی قوی دارد که از فاصله‌های خیلی دور بوها را استشمام و احساس می کند.

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ (حجر: ۹۴)

«آشکارا بیان کن آنچه که بدان دستور داده شدی و به مشرکان اعتنا مکن».

یکی دیگر از نواقض «لااله الا الله» مسئله‌ی حامی و مدافع و یار و یاور و پیروی کردن از دشمنان خداست.

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (مجادله: ۲۳)

«مردمانی نخواهی یافت که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و رسولش دشمنی ورزند. هرچند که آنان پدران یا پسران یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند، چرا که مؤمن هستند و خدا بر دل-هایشان رقم ایمان زده است و با نفخه‌ی ربانی خود یاریشان داده است و تقویت‌شان کرده است، و ایشان را به باغ‌های بهشتی داخل گردانیده که از زیر آنها رودبارها روان است، و جاودانه در آن می‌مانند. خدا از آنان خوشنود و ایشان هم از خدا خوشنود، ایشان حزب خداوند. هان حزب خدا قطعاً پیروز و رستگارند».

علی‌رغم وضوح و روشنی نصّ قرآن و تأکیدش بر این مسئله، جاهلیت معاصر از یک طرف و مکر و حيله‌ی دشمنان اسلام نسبت به امت اسلامی از طرف دیگر، مسلمانان را نسبت به این تاکيدات تا جایی سست کرده که چنین گمان می‌کنند که این تأکید خاص گذشته بوده و امروز وضع و شرایط تغییر کرده است؛ بنابراین در جهان امروز و عصر حاضر هیچ ضرورتی بر عملی ساختن دستورات مذکور در آیه نیست.

جهانی شدن... بشریت ... دهکده‌ی واحد...

هرگاه درباره‌ی دهکده‌ی واحد و یکپارچه چیزهایی را می‌شنوم، مسئله‌ی «بوسنی و هرزگوین» و «فسادها و جنایت‌هایی» که حتی وحشیان از انجام دانش شرم دارند، از یک طرف، و موضع‌گیری جهانیان که فرصت کافی در اختیار

جنایتکاران قرار می‌دادند تا با اعصاب آرام این جنایت‌ها را انجام دهند، و مسلمانان را بیشتر و بیشتر نابود کنند، از طرف دیگر، در ذهنم تداعی می‌شود. تمام این جنایت‌ها در یک دهکده‌ی واحد، تحت نظام نوین جهانی انجام می‌گرفت. تمام ساکنان این روستای واحد مجازند که دارای ویژگی‌های خاص به خود باشند، جز مسلمانان. مسلمانان بهتر است که در جمع ذوب شوند، و نسبت به تمام جهانیان حتی آن‌هایی که شکم‌هایشان را پاره پاره کرده و اجسادشان را تکه تکه و به ناموس‌شان تجاوز کرده‌اند، اظهار محبت و دوستی کنند، زیرا این وحشیان انسان‌های معصومی هستند. فقرا، شکست خوردگان (کسانی که هویت خود را از دست داده‌اند) و ذوب شدگان در ذلت، فریاد بر می‌آورند که: «دیگران را به تعصب نسبت به اعمال و تفکرات و حتی احساسات‌شان آگاه نکنید (دعوت نکنید)، چنین کاری عیب و ناپسند است، زیرا مردم همگی چون ساکنان روستای واحد هستند. مواظب باشید از این روستای واحد فاصله نگیرید، و گرنه متهم به متعصب و خشونت‌گرا خواهید شد، اسلام دین تسامح است، پس به جهانیان تسامح اسلامی عرضه کنید، امید که از اسلام راضی شوند».

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ (بقره: ۱۲۰)

«مشرکان پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از دین تان برگردانند».

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾ (بقره: ۱۱۷)

«مشرکان پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از دین تان برگردانند».

اسلام دین تسامح است، نه دین ذلت.

اسلام تنها دینی است که در تاریخ بشریت پیروان ادیان دیگر را محترم شمرده و به خاطر داشتن دینی دیگر به آنها ظلم و ستم نکرده است. وقتی ابو عبیده رضی الله عنه داخل شام شد، ساکنان‌اش که مسیحی بودند، به او گفتند: شما در حالی که هم کیش ما نیستید از هم کیشان‌مان نسبت به ما مهربان‌تر و رثوف‌ترید. وقتی اروپای مسیحی به یهودیان ظلم کردند و آنها را فراری دادند، هیچ مکانی جز اندلس نیافتند که به آن‌جا پناه ببرند. وقتی اندلس سقوط کرد یهودیان با مسلمانان از دست ظلم و فساد مسیحیان فرار کردند، دولت عثمانی به آنها پناه داد و به منطقه‌ی «سلانیک» انتقال داده شدند. در آنجا زندگی کردند تا زمانی که دولت عثمانی پس از شکست دادن دولت و پیروزی بر آنها، با شکلی زیبا و محترمانه به کشور خود برگرداند.

این که اسلام دین تسامح است، درست است، اما با عزتی که از ایمان سرچشمه می‌گیرد.

مسلمانان افتخار می‌کنند که راه هدایت را شناخته و در چنان مسیری گام برمی‌دارند که پیرو و دنباله‌رو گمراهان نیستند.

اسلام رفتار نیکو و حسنه‌ای را با دیگران در پیش می‌گیرد، اما به شرط این که با او دشمنی نکنند:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾

* ﴿إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ

فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (ممتحنه: ۹-۸)

«خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش کنید به کسانی که به سبب دین با شما جنگیده‌اند و از شهر و دیارتان نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. اما خداوند شما را باز می‌دارد از دوستی ورزیدن با کسانی که به خاطر دین با شما جنگیده‌اند و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانده‌اند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده‌اند و یاری داده‌اند، کسانی که ایشان را به دوستی گیرند، ظالم و ستمگرند».

مسلمانان امروز انسان‌های ضعیفی هستند. در اکناف و اطراف زمین مردمان دیگر به گونه‌ای از آنها باج می‌گیرند که نمی‌توانند خود را بازیانند. خداوند بر آنها مباح کرده است که در حال ضعف با دشمنان اظهار دشمنی نکنند، اما در هیچ حالتی بر آنها مباح نکرده که ولایت دشمن را بپذیرند. عدم اظهار دشمنی مسئله‌ای است و پذیرش ولایت مسئله‌ی دیگر. ولایت عبارت است از: دوستی قلبی، و یاری دادن و محبت ورزیدن نسبت به دیگری. این‌ها مسائلی هستند که مسلمانان تنها باید نسبت به یکدیگر داشته باشند:

﴿ لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴾ (آل عمران: ۲۸)

«مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند و هر که چنین کند (رابطه او با خدا گسسته است و) وی را در چیزی از (رحمت) خدا نیست، مگر آنکه (ناچار شوید و) خویشتن را از (اذیت و آزار) ایشان مصون دارید و خداوند شما را از (نافرمانی) خود بر حذر می‌دارد و بازگشت به سوی اوست».

بله، خداوند شما را از عذاب خود می‌ترساند و او بر دل‌هایتان آگاه است و بر راه‌های نفوذ شیطان به درون دل‌ها نیز آگاه است. شما را می‌ترساند از این که شیطان در حالت ترس و ضعف در دل‌هایتان نفوذ کند و به شما بگوید: تنها راه نجات شما پذیرش ولایت کفار است، پس آن را بپذیرید تا از آن‌ها و اعمال زشت‌شان در امان باشید.

در اسلام هیچ ولایتی پذیرفته نیست، حتی در حالت ضعف. تنها چیزی که مقبول است عدم اظهار دشمنی نسبت به دشمنان، و عدم تحریک آنها به منظور جلوگیری از تجاوز، آن هم در حالتی که مسلمانان توانایی مقابله با آنان را نداشته باشند (در حالت ضعف)

اما ولایت درونی یعنی اظهار محبت قلبی نسبت به غیر، جایز نیست، زیرا «لااله الا الله» را نقض می‌کند. این محبت قلبی موانع درونی که تمییز مؤمن از غیرمؤمن است را از بین می‌برد، در نتیجه مؤمن به تدریج به سوی دشمنان خدا میل و گرایش پیدا می‌کند و نهایتاً دین‌اش را فراموش کرده و مانند آنها می‌گردد:

﴿ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْبَتُوعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً * وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَجُوضُوا فِي حَدِيثِ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً ﴾ (نساء: ۱۴۰-۱۳۹)

«این منافقان کسانی هستند که کافران را به جای مؤمنان به سرپرستی و دوستی می‌گیرند. آیا عزت را در پیش کافران می‌جویند؟ چرا که عزت و شوکت جملگی از آن خداست. خداوند کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید که به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازی گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید تا آنگاه که به سخن

دیگری بپردازید. بی گمان در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود. شکی نیست که خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد می آورد.»

این در زمینه‌ی ولایت و محبت قلبی است. حال همکاری با آنها نه بر اساس تقوا، بلکه با تمام شدن جنگ بر علیه اسلام و مسلمین چگونه خواهد بود؟!

تمام موارد ذکر شده، نواقض «لااله الاالله» بودند که متأسفانه بسیاری از مردم غافلانه دچار آنها شده‌اند. اگر به موارد مذکور، نواقض عقیدتی و عبادتی را اضافه کنیم مثلاً: خداوند در تدوین قوانین اش پیشوایان و صالحانی را شریک خود قرار داده است یا امورات زمینی را به آنها واگذار کرده که با عقل و فکرشان تدبیر امور کنند.

یا مسئله‌ی دعا و استغاثه و نذر و ذبح و... که متوجه مردگانی می‌شود که مالک کوچکترین نفع و ضرری برای خود نیستند، حتی زمانی که زنده بودند. یا اعتقاد به این که جهان تصادفی و بدون هیچ هدف و برنامه‌ای مشخص آفریده شده است. یا طبیعت، خالق همه چیز است و کسی قدرت آفریدن آن را ندارد. یا اینکه تمام امور زندگی، بادها و باران و گرمی و سردی و آتش فشان‌ها و زلزله‌ها براساس قوانین طبیعت اتفاق می‌افتند و اراده خداوند در این امور هیچ دخالتی ندارد و... در این صورت با توده ابر سیاه فشرده‌ای مواجه می‌شویم که «لااله الاالله» را پوشانده است و برای زدودن‌اش تلاش دو چندان می‌طلبد تا «لااله الاالله» نقش مؤثر و زنده‌ی خود را در زندگی ایفا کند و این اولین وظیفه‌ی «بیداری اسلامی» است.

وظایف بیداری اسلامی

بیداری اسلامی، امروز با مسئولیت بسیار بزرگی روبرو است؛ مسئولیتی که قبلاً هیچ حرکت اصلاحی با آن روبرو نبوده است. مشکلاتی که امروز دامن گیر بیداری اسلامی است در هیچ برهه‌ای از زمان به این گستردگی و شمولیت نبوده است.

در گذشته انحرافات بسیاری به وجود آمده و براساس قوانین و سنت‌های لایتغیر الهی که کسی توان مقابله با آن‌ها را ندارد، منجر به اثرات ناگواری در بافت جامعه اسلامی شده‌اند.

یک بار صلیبیان آمدند و در بخش‌هایی از جهان اسلام رخنه کردند. یک بار تاتار آمد و دولت اسلامی را نابود کرد و اندلس سقوط کرد و مسلمانان را از آن سرزمین بیرون راندند. امت اسلامی با تمام این مشکلات روبرو شده است، اما تمام این مشکلات نسبت به حوادث و مشکلات امروز بسیار جزئی و در سطح بسیار پایینی قرار دارند. حوادث گذشته گاهی امت اسلامی را هدف قرار می‌داد و گاهی قسمتی از جهان اسلام را، اما حوادث امروز تمام امت اسلام و جهان اسلام را در بر می‌گیرد.

به نظر ما سبب این امر (مشکلات موجود) موضع‌گیری امت نسبت «لااله الا الله» است.

«لااله الا الله» و «محمد رسول الله» ریشه‌های اصلی امتی هستند که خداوند در زمین قدرت می‌بخشد:

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ (ابراهیم: ۲۷)

«خداوند مؤمنان را به خاطر گفتار استوار (و عقیده پایدارشان) هم در جهان و هم در آخرت ماندگار می‌دارد و کافران را گمراه می‌سازد، و خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد».

قول ثابت در این آیه به معنی شهادت بر وحدانیت خداوند یعنی «لااله الا الله» و شهادت بر پیامبری محمد ﷺ یعنی «محمد رسول الله» است.

به هر اندازه که امت بر مدلولات «لااله الا الله» آگاه باشد، به همان اندازه در اجرا و در میدان عمل به مقتضیات آن ملتزم خواهد بود و در نتیجه به همان اندازه در زمین قدرت می‌گیرد؛ زیرا مقتضیات «لااله الا الله» در بردارنده‌ی تمام وسایل و عواملی است که خداوند به وسیله‌ی آن امتی را که خود بخواهد در زمین قدرت می‌بخشد.

این قدرت بخشیدن، قدرتی مورد رضایت خداوند است. این قدرت قدرت استدراجی نیست که خداوند به کافران، آنگاه که اسباب آن را فراهم کنند، می‌بخشد. چنین قدرت استدراجی در اثر خشم خداوند است که در نهایت سبب نابودی و هلاکت می‌شود:

﴿كُلًّا نُمِدُّهُمُؤَلَاءٍ وَهُؤَلَاءٍ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾ (اسراء: ۲۰)

«ماهریک از اینان (طالبان آخرت) و آنان (دنیاپرستان) را از بخشایش پروردگارت کمک می‌رسانیم و بخشایش پروردگارت هرگز ممنوع نگشته است».

﴿ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ ﴾ (هود: ۱۶-۱۵)

«کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن هستند، اعمالشان را در این جهان به تمام و کمال می‌دهیم. آنان کسانی هستند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند.»

﴿ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ (انعام: ۴۵-۴۴)

«هنگامی که فراموش کردند آنچه که بدان متذکر شده بودند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا آنگاه که بدانچه به آنها داده بودیم شاد شدند، ما به ناگاه آنان را گرفتیم و آنان مأیوس ماندند. نسل ستمکاران ریشه کن شد و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزااست.»

اما وضعیت مسلمانان کاملاً فرق می‌کند:

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ﴾ (نور: ۵۵)

«خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند از شما و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً در زمین جایگزین خواهد کرد همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد حتماً پا بر جا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به آرامش و امنیت مبدل می‌سازد (آن‌چنان که) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند.»

﴿ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَظِيَ رَبَّهُ ﴾ (بینه: ۸)

«خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خوشنودند، این از آن کسی است که از خداوندش بهراسد.»

دلایل ضعف و عقب ماندگی و از دست دادن قدرت و ارزش واقعی در میزان مردم هرچه باشد، در نهایت به یک عامل برمی‌گردد و آن: کوتاهی کردن و عقب نشینی از مقتضیات «لااله الا الله» است؛ زیرا هیچ دلیلی خارج از چارچوب این مقتضیات نیست.

می‌گویند: علت عقب افتادگی و ضعف به عقب افتادگی نیروهای نظامی بر می‌گردد (مشکل مشکل نظامی است)

می‌گویند: علت عقب افتادگی و ضعف به عقب افتادگی اقتصادی بر می‌گردد.

می‌گویند: علت عقب افتادگی و ضعف به عقب افتادگی علمی بر می‌گردد...

به عقب افتادگی فرهنگی یا اخلاقی بر می‌گردد. آیا تمام این مسائل جزو مقتضیات «لااله الا الله» نیستند که قبلاً به آنها اشاره کردیم؟!

آیا مقتضیات «لااله الا الله» تمام این جوانب و زمینه‌ها را شامل نمی‌شود خواه به صورت فرض عین یا به صورت فرض

کفایه؟!

اما فروپاشی و نابودی سالهای اخیر در امت اسلامی به مشکلاتی بر می‌گردد که در خلال قرن‌های متمادی آن را در بر گرفته و همین مشکلات مقتضیات «لااله الا الله» را پوشانده و ریشه‌های سه گانه و اصلی آن یعنی ریشه های ایمانی و بندگی و قانون گذاری را در بر گرفته است. در نتیجه چنین درختی سست شده و اگر لطف خدا نمی بود نزدیک بود که از ریشه کنده شود.

به لطف خداوند در بیداری که آغاز شده است، امت به سوی حقیقت «لااله الا الله» حرکت می‌کند. بیماری اینجاست... شفا و معالجه نیز در همین برگشت و بازگشت است. بیداری اسلامی چنانچه گفتیم با مسئولیت بسیار سنگینی مواجه است که باید قبل از هر چیز سنگینی آن را درک و مقدار تلاش و جدیت لازم برای روبه رو شدن با این مشکلات را بسنجد. یکی از مقتضیات دچار مشکل نشده است که معالجه آسان باشد. تنها گروه کوچک و اندکی از امت اسلامی دچار مشکل نشده‌اند تا امت بدون توقف مشکل را حل کرده و این گروه کوچک نتواند حرکتش را به تعویق بیندازد. مشکل، یک مشکل فراگیر است که تمام مقتضیات را در بر گرفته است؛ مقتضیات فکری، اخلاقی و... بیداری اسلامی در صدد اصلاح قسمتی از زندگی یا قسمت‌هایی از زندگی نیست، بلکه در صدد اعاده‌ی اصل و اساس ازدست رفته است. اقامه‌ی بنا و ساختمان دین، نخست تلاش طاق فرسایی را می‌طلبد که رسول خدا ﷺ و یاران بزرگوارش آن را از خود نشان دادند. اما برگرداندن اصلو اساس از دست رفته شاید کار بسیار سنگینی باشد. پیامبر ﷺ به یارانش فرمود:

«إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ أَيَّامَ الصِّرِّ، لِلْمُتَمَسِّكِ فِيهِنَّ يَوْمٌ بِأَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرٌ خَمْسِينَ مِنْكُمْ قَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! أَوْ مِنْهُمْ؟ قَالَ بَلْ مِكنُمْ» (ابوداود ﷺ و ترمذی ﷺ)

«بعد از شما روزگار محنت خواهد بود، هر کس در آن روزها به دین خدا متمسک باشد، اجر و پاداش پنجاه نفر از شما را دراد. گفتند: ای پیامبر خدا! اجر پنجاه نفر از ما یا از خودشان؟ فرمود: اجر پنجاه نفر از شما». سختی و مشقت هر چه باشد و هر چند هم بزرگ باشد، به فضل خدا بیداری صورت گرفته است و هم‌چنان پیش می‌رود، تا به اذن خداوند به اهدافش دست یابد و وعده‌های خداوند در زمینه‌ی پیروزی و سلطه بخشیدن امت بار دیگر محقق شود.

اما بر امت اسلامی و بیداری اسلامی است که در این حرکت، شتاب‌زده عمل نکند و راه را طولانی نگرداند و با این شتاب پیروزی را به تاخیر نیندازد، و فریب برخی بشارت‌ها را نخورد و چنان گمان کند که زمان چیدن میوه فرارسیده است.

بر اوست که همه‌ی تلاش خود را بکار گیرد و از جسم و اشک و خونس استمداد جوید، و تمام مشکلات راه را تحمل کند به امید خدا و اراده‌ی او، بعد از تلاش‌ها پیروزی خواهد آمد.

اولین وظیفه‌ی بیداری اسلامی بیان و تبیین مقتضیات «لااله الا الله» است که به آنها اشاره کردیم.

بدون شک بیداری اسلامی در این زمینه تلاش‌های قابل توجه‌ای را انجام داده است. نتیجه این تلاش‌ها بیداری است که به ویژه در میان قشر جوان به وجود آمده است. ویژگی این بیداری این است که: «لااله الا الله» تنها کلماتی نیست که با زبان ادا شود، و ایمان عبارت است از قول و عمل؛ عمل به مقتضیات «لااله الا الله».

اما چنین گمانی که وظیفه انجام گرفته و آنچه می‌بایستی ادا شود، اداء شده و اکنون نوبت انتقال به مسئله‌ای دیگر و پرداختن به آن است، تنها گمانی است فریب دهنده که واقعیت‌های موجود آن را تکذیب می‌کنند.

وظیفه به طور کامل و به گونه‌ای که مردم نسبت به نواقض «لااله الا الله» آگاهی کافی داشته باشند انجام نگرفته است:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۵۶)

«کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویزی در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد، و خداوند شنوا و داناست».

حکمت بزرگی در تقدم ذکر «کفر» نسبت به «طاغوت» بر ذکر «ایمان» به «خدا» در آیه‌ی مذکور نهفته است، زیرا وقتی انسان طاغوت را شناسد و ماهیت آن را درک نکند و سپس آگاهانه نسبت به آن کفر نورزد و بدان پشت نکند، همچنان در ایمان‌اش شکاف‌هایی وجود دارند و ایمانش نسبت به خدا خالص نخواهد بود، و در نتیجه بنای سالمی بر آن اقامه نخواهد شد.

طاغوت به سه ریشه مهم و بزرگ مرتبط است: یا به جنبه‌ی اعتقادی یا به جنبه‌ی بندگی (عبادی) و یا به جنبه‌ی شرعی (قانون‌گذاری).

وقتی مردم به خوبی نواقض «لااله الا الله» را در این زمینه‌های سه گانه، آن گونه که خدا بیان کرده، شناسند، به طاغوت کفر نمی‌ورزند، و دین‌شان را برای او خالص نمی‌گردانند.

آیا آگاهی دادن به مردم در این زمینه‌ها به طور کامل صورت گرفته است؟ واقعیت می‌گوید: برخی از دعوت‌گران در بسیاری از این زمینه‌ها و زمینه‌های متعلق و مرتبط با آن هم‌چنان مردد و مشکوک هستند و این مردد بودن یا با تحت تاثیر قرار گرفتن از تفکر ارجائی است یا با تحت تاثیر قرار گرفتن از تفکر تصوف و یا تفکر لائیک.

وقتی تبلیغ این مسائل و بیان و تبیین آن‌ها اولین وظیفه‌ی بیداری اسلامی است، بنابراین بیان آنها به تنهایی کافی نیست. درست است که بدون تبیین یک مسئله هیچ کاری روشن و مشخص نمی‌شود، و اولین وظیفه‌ی تمام پیامبران علیهم‌السلام بیان و تبلیغ بوده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ (ابراهیم: ۴)

«ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش، تا برای آن‌ها (حقایق را) روشن سازد».

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۴۴)

«و قرآن را بر تو نازل کردیم تا چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است و تا آنان بیندیشند».

اما وظیفه‌ی پیامبران علیهم‌السلام تنها در بیان و تبلیغ خلاصه نشد؛ زیرا خداوند خوب می‌داند که شناخت اگر هم‌چنان در اذهان به صورت معلوماتی جمع شود و به دل‌ها راه نیابد و تبدیل به وجدانی زنده نشود که دل‌ها را بیدار کند و سپس از آنجا به اعضاء منتقل نشود و تبدیل به رفتارهای عملی نگردد، به تنهایی هیچ چیزی را در زندگی واقعی مردم اصلاح نمی‌کند. حقیقت ایمان عبارت است از: اعتقاد، وجدان و عمل.

حرکت سازنده؛ حرکتی است که معلومات را از ذهن به قلب منتقل کند و سپس آنها را به رفتارهای واقعی و حقیقی تبدیل کند. اینجاست که نیاز به نوعی دیگر از بیان و تبلیغ می‌رود که انبیاء علیهم‌السلام بدان اقدام کرده‌اند و دعوتگران بعد از آنها هم این کار را انجام داده‌اند و آن «تربیت» است.

در اینجا فرصت بیان برنامه‌ای تربیتی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یارانش رضی‌الله‌عنهم را براساس آن تربیت کرده، نیست، و نیز فرصت بیان منهجی که دعوتگران امروز برای تربیت نیاز دارند نیست؛ زیرا بیان و ارائه‌ی چنین برنامه‌ای مجال و فرصت خاصی را می‌طلبد؛ اما با این وجود در این فرصت کم به نکاتی چند اشاره می‌کنم.

نخست این که: تربیت احتیاج به الگو و اسوه دارد؛ زیرا بدون آن تربیت به طور مثبت و کامل انجام نمی‌گیرد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم برای یارانش و هم برای تمام امت الگو و اسوه بودند:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (احزاب: ۲۱)

«در پیامبر خدا برای شما الگویی نمونه وجود دارد برای هر آن کس که به خدا و روز قیامت امیدوار است و بسیار خدا را یاد می‌کند».

خداوند، او صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را با تمام صفات بشری که بزرگترین مربی تاریخ باید داشته باشد، آراسته کرد، اما الگو بودن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خارج از چارچوب توانایی‌های بشری نبود:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره: ۲۸۶)

«خداوند هیچ نفسی را بیش از اندازه وسعش مکلف نمی‌کند».

پایین‌ترین درجه از توانایی، پایین‌ترین درجه از مقتضیات «لااله الا الله» است.

مسئله‌ی دیگر این که: تربیت در اولین گام‌های سازنده خود ممکن نیست یکباره در یک چارچوب و فضای وسیعی صورت گیرد، بلکه نخست باید از افرادی شروع شود که پایه و اساس دعوت قرار گیرند تا این افراد بتوانند بارسنگین دعوت را تحمل کنند و بعدها برای سایرین الگو شوند. پس باید پایه و اساس چنین حرکتی به گونه‌ای و در سطحی باشد که شایستگی الگو شدن را داشته باشند؛ زیرا اگر در سطحی عادی باشد، کافی نیست؛ چون نمی‌تواند وظایف‌اش را به خوبی انجام دهد، یعنی تنها تربیت افراد معدود کفایت نمی‌کند بلکه باید آنها تربیت شوند تا دیگران را تربیت کنند، پس بر آنان است که دارای صفات و ویژگی‌هایی باشند که شایستگی الگو شدن و تاثیرگذاری بر دیگران را داشته باشند.

این اشاره سریعی بود بر وظیفه‌ی بیداری اسلامی، وظیفه‌ی تبلیغ و تربیت.

بیداری اسلامی باید این را بداند که این دو وظیفه، وظایف ساده و سهلی نیستند، و باید در راه تحقق آنها تعجیل کرد (دچار سهل انگاری نشد).

در زمینه‌ی تبلیغ باید گفت: مردم تحت تاثیر افکار مرجئه و تصوف و حتی لائیک در قرون اخیر، دچار مشکلات فکری شده‌اند و این مشکلات در ذهن و دل آنها رسوب و نفوذ کرده است و به صورت حقایق مسلم و قطعی درآمده است، پس وقتی بیداری اسلامی بخواهد آن مشکلات را از بین ببرد و مردم را به سوی حقایق کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

مطابق آنچه سلف صالح آن را درک کرده دعوت کند، با تعجب بسیاری روبرو می‌شود و به او خواهند گفت: با این فکری که نابودکننده‌ی دین است از کجا آمده‌ای؟!

تنها موانع، این مشکلات و رسوبات نیستند، بلکه رسانه‌های گروهی با تمام پایگاه‌ها و توانائی‌های‌شان مشغول فعالیت هستند؛ پایگاه ایجاد اغتشاش و پارازیت، پایگاه ایجاد تخریب، پایگاه ایجاد فساد و ترویج آن. اما پایگاه ایجاد اغتشاش و تخریب کار خود را براساس پارازیت بر علیه بیداری اسلامی و متهم کردن بیداری گاهی به تندروی و افراطی، زمانی به متعصب و ارتجاعی و زمانی به تفکری ایده‌الیستی (تفکر خیالی و غیرقابل اجرا) پایه گذاری کرده است. و این شگرد و عادت همیشگی جاهلیت در مقابل دعوت «لااله الا الله» بوده است:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ (غافر: ۲۶)

«فرعون گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را به فریاد بخواند. من از این می‌ترسم که آئین شما را تغییر دهد یا در زمین فساد را گسترش دهد».

اما پایگاه ایجاد فساد به گونه‌ای دیگر کار تخریب را انجام می‌دهد و آن سرگرم کردن مردم و منصرف کردن آنها از ذکر خدا و یاد آخرت، و مشغول کردن آنها به آنچه غرایز حیوانی‌شان را تحریک می‌کند. در نتیجه از رشد بیزاری می‌جویند و از ماندن در گل سیاه گندیده لذت می‌برند و در برابر کسانی که بخواهند آنها را از وضع موجودشان رها کنند، مقاومت می‌کنند؛ چون کرمی که از بیرون آمدن از خاک بیزاری می‌جوید و در برابر کسی که بخواهد او را از گل گندیده نجات دهد مقاومت به خرج می‌دهد.

اما در زمینه‌ی تربیت باید گفت: موانعی که در این زمینه وجود دارند عبارتند از: واقعیت موجودی که امت اسلامی قرن‌هاست با آن زندگی می‌کند، واقعیتی که تمام جوانب زندگی را در بر گرفته است. بازگرداندن مردم به سوی رفتار اسلامی و ضرورت رشد حرکت از سطح عادی به سطح عالی، تلاش خستگی ناپذیری را می‌طلبد.

وضعیت موجود تنها مانعی در برابر جریان تربیت نیست، بلکه مانعی در کنار موانع دیگر است. در جهان اسلامی ما، الگو بسیار کم است، به ویژه در پنجاه سال گذشته، اما با وجود این، حرکت اسلامی قبل از این که به تعداد کافی مریانی را برای تربیت مردم آماده کند، با سرعت زیادی متوجه کار تربیت شده است.

امروز ما با پدیده‌ی کمبود مریان از یک طرف و استقبال زیاد قشر جوان از دین از طرف دیگر مواجه هستیم. بر بیداری اسلامی است که جبران مافات کند و با جدیت تمام بر تربیت مریانی که می‌توانند نیازهای جوانانی که به اسلام روی می‌آورند را برآورده کنند، همت گمارد و گرنه در حرکت اسلامی کف‌هایی به وجود خواهند آمد که بر سطح آب آمده، سپس خلوص و پاکی حرکت از بین می‌رود و با جریان آب کف‌ها دور انداخته می‌شوند:

﴿فَأَمَّا الرِّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾ (رعد: ۱۷)

«اما کف‌ها دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌ماند».

با وجود کمبود مربی، خود مفهوم تربیت نیز در ذهن بسیاری از کسانی که کار تربیتی و تبلیغی می‌کنند، آن گونه که باید فهمیده شود، فهمیده نشده است.

برخی از گروه‌های اسلامی متهم به تربیت جهادی افراد و اهتمام به این جنبه و غفلت از سایر زمینه‌ها هستند، زیرا آنچه را به خود مشغول کرده است جنگ‌هایی است که بر علیه حرکت‌های اسلامی راه انداخته می‌شود، در نتیجه مسلح شدن برای دفاع در برابر این اذیت و آزارها را واجب می‌دانند.

صرف نظر از دیدگاهی که در این زمینه در کتاب «واقعنا المعاصر» ذکر کرده‌ام و همچنان هم بر آن معتقدم، اما می‌گویم: این نوع از احزاب در ورود به مسئله مبارزات مسلحانه قبل از رسیدن زمانش بسیار عجله می‌کنند. من درباره‌ی منهج بحث می‌کنم و می‌گویم: کوتاهی کردن در هر زمینه‌ای از زمینه‌های تربیتی، خواه زمینه‌ی جهادی باشد یا هر زمینه‌ی دیگر، به جریان تربیت ضربه می‌زند و آن پایگاه و ستون محکمی که باید ساخته شود، به طور مطلوب ساخته نخواهد شد.

برخی از گروه‌ها و احزاب اسلامی متهم به تربیت روحی افراد و اهتمام دادن به این جنبه از جوانب تربیتی و غفلت از سایر جوانب به ویژه جنبه‌ی سیاسی هستند. بدون شک هر حرکتی بر اساس تربیت روحی افراد بنا نشده باشد، بنایش اگر چه بسیار هم خوب ساخته شده باشد، در نهایت منقرض خواهد شد. اما تربیت روحی هدف اصلی نیست، بلکه وسیله‌ای است برای تحکیم بنا و تقویت ستون حرکت. اگر آن را هدف اصلی قرار دهیم و به مسائل دیگر نپردازیم، حرکتی که آغاز کرده‌ایم حرکتی مطلوب نیست و ناقص می‌باشد.

برخی از احزاب اسلامی متهم به تربیت علمی و اهتمام دادن به مسائل علمی افراد و غفلت از سایر جوانب تربیتی هستند. بدون شک توجه به مسائل علمی یکی از ضروریات هر حرکت اسلامی است. علم اساس و پایه و ستون دین است. خداوند پیامبرش ﷺ را تعلیم می‌دهد که:

﴿ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴾ (علق: ۵-۱)

«بخوان به نام پروردگارت، پروردگاری که آفرید. آفرید انسان را از خون بسته. بخوان، پروردگار تو بزرگوار و بخشنده- تراست. همان خدایی که به وسیله قلم آموخت. به انسان چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست.»

﴿ فَاَعْلَمَنَّ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ﴾ (محمد: ۱۹)

«بدان که جز او فرمانروا و فریادری نیست.»

اما علم به تنهایی و توجه محض به آن، چیزی را در عالم واقع نمی‌سازد، تنها کاری که در مسائل دینی می‌کند فارغ-التحصیل کردن فقیهان و عالمانی است که به مسائل حدیثی از لحاظ سقم و صحت آن، و به مسائل احکام موجود در کتاب و سنت آگاه هستند و بس، و کتاب‌هایی را که در این زمینه خواهند نوشت؛ کتاب‌هایی هستند که در قفسه‌های کتابخانه‌ها گذاشته می‌شود و هیچ حرکتی را در دنیا به وجود نخواهد آورد، اگر هم حرکتی را به وجود آورند، در یک چارچوب محدودی خواهد بود که فساد موجود در زمین را اصلاح نخواهد کرد.

برخی از گروه‌ها و احزاب اسلامی متهم به تربیت سیاسی افراد و غفلت از جوانب دیگر تربیت یا کم توجهی به آن جوانب هستند. بدون شک آگاهی سیاسی یکی از ضروریات و واجبات حرکت اسلامی است، و بسیاری از حرکت‌ها

به سبب ضعف در این جنبه، اهداف و توطئه‌هایی که نسبت به آنها انجام می‌گیرد را درک نمی‌کنند، توطئه‌هایی که می‌خواهند به تدریج نیرو و توانایی‌های حرکت‌های اسلامی را از بین ببرند و آنها را به مسائل جانبی مشغول کنند، تا از مسائل مهم تربیتی غافل شده و در نتیجه به یک حرکت مضطرب تبدیل شده و در نهایت ضربه بخورند و یا در دامی گرفتار شوند که دشمن برایشان چیده است. اما با وجود تمام این مسائل آگاهی سیاسی برای یک حرکت مطلوب، به تنهایی کافی نیست.

هرگاه بیداری سیاسی در یک حرکتی بر جوانب دیگر فایق آید، جوانب دیگر از جمله جنبه‌ی اخلاقی رشد نخواهد کرد یا اخلاصی که باید یک دعوتگر و مربی داشته باشد در آن یافت نمی‌شود، یا افراد چنین حرکت‌هایی بر بلا و مصیبت وارده چندان صابر نیستند، یا دارای چندان قدرتی نیستند که حق مظلومان را از ظالمان بستانند، یا اموراتشان را بدون حکمت انجام خواهند داد. پس چنین آگاهی سیاسی چه فایده‌ای در بر خواهد داشت؟ آیا اساساً سایر ارکان حرکت می‌توانند بر چنین آگاهی سیاسی تکیه کنند؟!

بسیاری از جوانب تربیت در جریان یک تربیت اصیل، اصل و پایه هستند که برخی از حرکت‌ها از آن غفلت کرده‌اند. دلیل این غفلت یا به خاطر اهتمام بیش از حد به جوانب دیگر است یا به علت عدم احساس نیاز به آن می‌باشد. در کتاب «واقعنا المعاصر» به برخی از این جنبه‌ها که توجه کافی به آنها نشده است اشاره کرده‌ام علت این بی‌توجهی عدم احساس نیاز به آنها بوده است. در اینجا به برخی از این جنبه‌ها که به مقتضیات «لااله الا الله» مرتبط هستند، و بر بیداری اسلامی است که به منظور زنده کردن آنها در دل پیروانش به آنها توجه کافی داشته باشد، اشاره می‌کنم. اعتقاد راسخ به این که: تنها خداوند «روزی دهنده» و «صاحب قدرت» است و تنها او می‌تواند «جلب کننده‌ی نفع» و «دفع کننده‌ی هر ضرری» باشد. اعتقاد به این که: «مرگ و حیات تنها در دست اوست»، مسائلی هستند که در امر تربیت بسیار کم به آنها توجه می‌شود. اما اغلب به اعتقاد نظری و یقین ذهنی که در اولین مراحل ایمان حاصل می‌شود اکتفا کرده‌ایم، اما این یقین ذهنی در زمان مشکلات دچار تزلزل می‌شود، در حالی که مصیبت و مشکلات یکی از سنت‌های خداوند است که همیشه متوجه مخلوقاتش می‌شود:

﴿الم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾ (عنکبوت: ۳-۱)

«الم. آیا مردمان گمان می‌کنند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند؟ ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ می‌گویند».

چقدر به رسوخ چنین ایمانی اهمیت داده‌ایم تا از یقین ذهنی به یقین قلبی تبدیل شود، و دل را چنان فراگیرد که به «قَدَر» خداوند مطمئن گردد و با یقین ثابت و گام‌های استواری که حوادث و مشکلات آن را متزلزل نکنند، با آنها مواجه شود؟

وضعیت ناگوار سرزمین هایی که بیشتر مسلمانان در آنها زندگی می کنند چیزی جز هرج و مرج و اضطراب شخصیتی که گاهی شعله ور می شود و بعد از مدتی به سرعت خاموش می شود، نیست. در کتاب «واقعنا المعاصر» به تفصیل به این مطلب اشاره کرده ام. این در حالی است که اسلام مردم را با واقعیت های زندگی روبرو کرده و در میان آنها بهترین امت را به وجود می آورد. هرگاه نور اسلام در دل های مردم رو به ضعف نهاد، مردم به آن وضعیت ناگوار برخوانند گشت.

ما مسلمانان برای علاج چنین مشکلی که به مشکلات فرهنگی مشهورند، چقدر تلاش کرده ایم؟ ما می گوئیم: علاج این مشکلات در توجه به مقتضیات «لااله الا الله» است و با آن مرتبط می باشد؛ زیرا یکی از مقتضیات «لااله الا الله»، مقتضیات فرهنگی است.

بهتر است برخوردهای شدیدی که متوجه حرکت های اسلامی می شود، و نیز مکر و حيله هایی که مسیحیان و صهیونیست های جهانی و نوکران دست پرورده ی آنان در سرزمین های اسلامی با هدف تنگ کردن فضا برای فعالیت حرکت های اسلامی به کار می گیرند را در لیست مشکلات و موانع موجود در مسیر تربیت قرار دهیم. تمام موارد ذکر شده، موانع و مشکلاتی هستند که در مسیر تربیت قرار دارند. با وجود تمام این مشکلات و موانع، آیا باید دست روی دست گذاشت و هیچ کاری انجام نداد؟!

چه کسی از ما مسئولیت این سکوت را در روز قیامت در مقابل خداوند برعهده خواهد گرفت؟! هرگز نباید سکوت کرد. برماست که موانع را شناسایی کرده، تا تلاش و کوشش لازم را جهت مقابله با آنها به کار گیریم، و پیروزی را به تاخیر نیندازیم. برماست که با شتاب گام بر نداریم، و از تلاش و کوشش خسته نشویم، و راه رسیدن به اهدافمان را طولانی نکنیم. این را نیز باید بدانیم و به آن معتقد باشیم که بشارت خداوند بزرگتر از هر مشکل و مانعی است.

با وجود تمام مشکلات و انحرافات که دچار امت اسلامی شده است، و با وجود تمام مکرها و حيله هایی که دشمنان ما نسبت به ما به کار گرفته اند و می گیرند، بیداری اسلامی یکی از نعمت های بزرگ خداوند و نشانه ای از قدرت اوست. اگر فردی به وسعت انحرافات که امت دچار آنها شده است خوب بنگرد بیند که «لااله الا الله» چگونه از محتوای اصلی خود افول کرده و تنها به یک کلام خشک و بی روح تبدیل شده است؛ کلامی که تنها با زبان ادا می شود. و اگر به مکر و حيله هایی که دشمنان امت اسلامی در قرون اخیر و به ویژه در قرن اخیر نسبت به امت اسلامی به کار برده اند، نگاهی بیندازد، یقین پیدا می کند که امت اسلامی و دین اسلام از بین رفته و دیگر برنخواهد گشت. اما آنچه در تقدیر خداوند است چیز دیگری است و بیداری اسلامی دلیلی بر این مطلب است. مسافتی که بیداری اسلامی طی کرده تا از مرگ تدریجی به یک حرکت زنده و پویا رسیده، مسافتی بس طولانی بوده است.

اگر امروز پرسیده شود: آیا تا رسیدن به هدف فاصله ی زیادی داریم؟ در جواب خواهیم گفت: اهدافمان دورتر از حقیقتی نیست که به آن رسیده ایم. تلاش برای بیدار کردن کسی که چرت زده، و راهنمایی او بر قرار گرفتن در مسیر صحیح، با تلاش در جهت راهنمایی فردی که بیدار است و تشویق او در جهت گام برداشتن مطلوب و تحریک او بر فعالیت بیشتر، باهم بسیار تفاوت دارد.

بشارت دیگر که شایسته‌ی توجه است، این که بیداری اسلامی زمانی شروع شده است که جاهلیت غربی در منتهی درجه‌ی خود قرار دارد. و تمام کراهی زمین در حال بیداری است و بیداری اسلامی صدای خود را به تمام جهانیان رسانده و دشمنان‌اش مقهور او شده و در برابر او ذلیل و ناتوان شده‌اند. آنچه مسلم است این که امروز تغییر اوضاع بیشتر از قبل صورت می‌گیرد.

نصف جاهلیت سقوط کرده است. به فضل و قدرت خداوند ریشه‌ی این بیداری به اعتراف «نیکسون» در کتاب «اغتنموا الفرصه»^۱ در جهاد افغانستان^۲ می‌باشد که یکی از عوامل مهم در سقوط این نصف از جاهلیت بوده است، اگرچه رسانه‌های غربی متأسفانه به طور کامل آن را بیان نکرده، بلکه در سانسور کردن جهانی مسئله نیز شرکت کردند؛ اما با این وجود قسمت دیگر این جاهلیت همچنان فعال است و راهی به سوی فروپاشی و سقوط طی می‌کند. علت این سقوط هم عوامل فساد است که با خود حمل می‌کند که براساس سنت خداوند غیرممکن است که زیاد دوام بیاورد.

جاهلیت در مقابل قدرت غالب و چیره‌ی خداوند متعال چیزی نیست و مغلوب است. دشمنان اسلام نمی‌توانند مانع تحقق قدرت خداوند شوند و هرگز نمی‌توانند آثار قدرت خداوند و واقعیت اسلام را محو کنند.

مسلمان شدن صدها هزار نفر در اروپا و آمریکا که اکثریت آنها پزشکان و مهندسان و دانشمندان تحصیل کرده می‌باشند یکی دیگر از بشارت‌ها و مژده‌ها است.

ما نمی‌گوییم اوضاع و احوال امت اسلامی آنها را به اسلام جذب کرده است، زیرا اوضاع کنونی امت اسلامی بیشتر تنفرزا است تا جذب کننده، بلکه آنچه آنها را جذب اسلام کرده است، خود اسلام است؛ و آن هم به پاکی و واقع‌گرایی‌اش بر می‌گردد. امروز که جاهلیت در تاریکی فرو رفته است، پاکی و واقع‌گرایی اسلام بیش از پیش نمایان است. جاهلیت معاصر از این که فرزندان هر روز بیشتر از گذشته به دامن اسلام روی می‌آورند بسیار متعجب است و از این که در بدبین کردن آنها از اسلام موفق نشده بسیار خشمگین است. آنها علی‌رغم فشارهایی که بر فرزندان‌شان و به ویژه بر زنان وارد می‌کنند، نمی‌توانند از روی آوری به اسلام منع‌شان کنند. هرچند که زنان برای هر ادعای جاهلی برضد اسلام مهره‌ای تمام عیار می‌باشند.

ما نباید این بشارت عظیم را فراموش کنیم که تمام مکرهای وحشیانه، از کشتار و آوراده کردن گرفته تا شکنجه و اذیت و آزاری که نسبت به اسلام به کار می‌گیرند، ثمره‌اش چیزی جز گسترش اسلام در تمام زمین نیست و نبوده است:

﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (یوسف: ۲۱)

«خدا بر کار خود چیره و مسلط است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

اسلام در حال پیشروی و رشد است، و ما در این گفته تنها نیستیم، بلکه اروپا نیز به این مسئله اعتراف می‌کند. غربیان این را از ترس می‌گویند اما ما از خوشحالی و دلیلی بر تحقق وعده‌های خداوند.

1- Seize the moment

2- جهاد و تلاش خالصانه‌ی سالیان متمادی مجاهدین افغانی نتیجه‌ای تأسف بار به دنبال داشت. (م)

پیامبر ﷺ در حدیثی که مسلم روایت کرده است چنین می فرماید:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُقَاتِلَ الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودَ فَيَقْتُلُهُمُ الْمُسْلِمُونَ حَتَّى يَخْتَبِيَ الْيَهُودِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْحَجَرِ وَالشَّجَرِ فَيَقُولُ الْحَجَرُ وَالشَّجَرُ: يَا مُسْلِمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ! هَذَا يَهُودِيٌّ خَلْفِي فَتَعَالَ فَاقْتُلْهُ»

قیامت برپا نمی شود مگر این که مسلمانان و یهود با هم جنگ می کنند، پس مسلمانان یهودیان را (به حدی) می کشند که فرد یهودی خود را زیرسنگ و درخت پنهان می کند و سنگ و درخت می گویند: ای مسلمان! ای بندهی خدا! این یهودی است که خودش را پشت من مخفی کرده است، بیا و او را بکش».

و نیز در حدیثی که امام احمد رحمته الله روایت می کند، آمده است که:

«تَكُونُ فِيكُمْ النَّبُوَّةُ، فَتَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَبْقَى ثُمَّ تَرْفَعُ. ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةٌ رَاشِدَةٌ فَتَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَهَا أَنْ تَبْقَى ثُمَّ تَرْفَعُ. ثُمَّ مَلَكًا عَاصِبًا فَيَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَهَا أَنْ يَبْقَى ثُمَّ يَرْفَعُ. ثُمَّ تَكُونُ مُلْكًا جَبْرِيَّةً. فَيَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَبْقَى ثُمَّ يَرْفَعُ. ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةٌ رَاشِدَةٌ عَلَى مِنْهَاجِ النَّبُوَّةِ»

«در میان شما نبوت خواهد ماند تا زمانی که خدا بخواهد، سپس بعد از آن از میان شما می رود (دیگر پیامبر ﷺ میان شما نمی ماند)، و خلفای راشده خواهند آمد. آن ها نیز در میان شما خواهند بود تا زمانی که خداوند بخواهد، بعد آنها نیز می روند (دوران خلافت راشده تمام خواهد شد)، سپس حکومتی که به رعیت ظلم می کند می آید و تا زمانی که خداوند بخواهد در زمین باقی خواهند ماند، و بعد از مدتی می روند و در آخر خلافت راشده براساس منهج پیامبران برسرکار خواهد آمد».

با وجود چنین بشارت هایی بیداری اسلامی دارای مسئولیت سنگینی است. بر اوست که مفهوم زنده‌ی «لااله الا الله» را به دل های مردم برگرداند، مفهومی که روزی در زمین مؤثر بود.

بر بیداری اسلامی است که توده ابرهای سیاهی که «لااله الا الله» را در طول قرن ها در اثر کوتاهی ها و سستی ها و انحرافات پوشانده است، کنار بزند و انوار نورانی آن را مشاهده کند و به مردم بنمایاند.

بر بیداری اسلامی است که امروز خود را چون روزهای آغازین نهضت اسلامی نشان دهند، روزی که با تمام مقتضیاتش در زندگی امت اسلامی تاثیر گذاشت، و برای بشریت نوری شد که آنها را از گمراهی نجات داد، حتی کسانی که بر دین خود باقی مانده بودند، از این نور استفاده ها بردند.

این دین چون روز نزولش از طرف خداوند محفوظ است، و خداوند حفظ آن را خود متعهد شده است.

برماست که دل هایمان را بر روی «لااله الا الله» بگشاییم و به مقتضیات آن عمل نماییم. تنها در این صورت است که دل ها شعله هایی از نور را دریافت خواهند کرد و مشعل های راه مردم و هدایتگر آنها خواهند شد.

واجبات و وظایف بیداری اسلامی همان چیزی است که ذکر و بیان شد.

برخی قادر به طی کردن مسیر درست و صحیح نمی باشند می گویند: آیا زمان انتقال و پرداختن به موضوع دیگر فرانسیده است؟ بحث در مورد «لااله الا الله» تا کی باید ادامه داشته باشد؟

هدف از نگارش این کتاب این بود که با تاکید بگویم: هنوز فرصت پرداختن به موضوع دیگری نیست. هر آنچه مردم آن را موضوع دیگر می دانند، جزو مقتضیات «لااله الا الله» است، اگر چه در آغاز بسیار دور به نظر برسد.

کسانی که روند حرکت بیداری را گُند می بینند می گویند: ما را از بحث درباره‌ی «لااله الا الله» رها کنید، از این بحث‌ها خسته شدیم. به آنها می گوئیم: ما شما را از کار و دعوت باز نمی داریم. هر طور که دوست دارید کار و فعالیت کنید. هر روشی که به نظر تان شما را به اهدافتان زودتر می رساند، به کار گیرید. اما ما یقین داریم که بر خواهید گشت و در نهایت خواهید گفت: تمام تلاش‌ها و فعالیت‌هایمان به هدر رفت. مردم هیچ اخلاق و منهج صحیحی ندارند. آنها دزدی می کنند و به مکر و حيله نسبت به یکدیگر دست می زنند، رشوه‌خواری می کنند، به یکدیگر ظلم می کنند، به یکدیگر تهمت‌های ناروا می زنند، مصالح شخصی را بر مصالح جمعی ترجیح می دهند. تمام تلاش و کوشش ما به هدر رفت. اکنون می-خواهیم به آغاز کار برگردیم یا حتی به عقب و عقب تر از آن.

ای برادرانی که چنین فکر می کنید و چنین معتقدید! ما شما را باز نمی داریم و مانع کارتان نمی شویم. تنها چیزی که به شما می گوئیم این است که: آنچه از کتاب خدا و منهج پیامبر ﷺ یاد گرفته‌ایم، این است که باید کار را با مقتضیات «لااله الا الله» شروع کرد، و مردم را بر اساس این مقتضیات تربیت نمود. سپس باید هدف‌مان را هدفی ایمانی قرار دهیم، هدفی که از «لااله الا الله» سرچشمه گرفته و با خون و پوست مردم عجین شده باشد. بعد از این بنگرید که کار و فعالیتی که در چارچوب «لااله الا الله» انجام می گیرد با غیر آن چه تفاوت‌هایی دارد.

ما هرگز نمی گوئیم: تا زمانی که ریشه‌ی «لااله الا الله» را در دل‌های مردم نکاشته و آن را تحکیم نبخشیده‌اید، زمین را با تمام انحرافاتش رها کنید! ما به شما واقعیت موجود را می گوئیم که عبارت است از این که: دشمنان شما نمی خواهند زمین آباد شود، تا همچنان در برابرشان ذلیل و در برابر امیال و آرزوهایشان مطیع باشید.

شما از این دشمنان نجات نخواهید یافت مگر به «لااله الا الله» برگردید، و خودتان را براساس مقتضیات آن تربیت نمائید و برای جهاد تحت لوای آن آماده شوید. تنها در این صورت است که اوضاع و احوال زمین تغییر خواهد کرد. وقتی زمین آباد می گردد که اتخاذ اسباب کنید و دل‌هایتان به «لااله الا الله» مؤمن گردد و سربازانی زیر پرچم آن گردید.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾
(اعراف: ۹۶)

«اگر مردمان این شهر و آبادی‌ها ایمان می آوردند و پرهیز می کردند، برکات آسمان و زمین را بر روی آنها می گشودیم، ولی آنان به تکذیب پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمال‌شان گرفتار و مجازات نمودیم.»

بر بیداری اسلامی است که وظیفه‌ی خود را بشناسد و به اظهارات کسانی که می خواهند با طرح سوالاتی چون: برنامه‌ی عملی شما برای حل این مشکلات چیست؟... و او را به تدریج از اهدافش غافل کند، توجه نکند. تنها برنامه‌ی عملی این امت برگشت به اسلام است.

این که خداوند مقرر کرده است که اسلام در زمین منتشر شود و آن را در زمین به امانت گذاشته است، بزرگترین نعمت است. اما وقتی مسلمانان نسبت به مقتضیات «لااله الا الله» کوتاه آمدند، این نعمت ضایع شد و از دست رفت و تنها زمانی

می توانند این امانت را بازگردانند و حق آن را اداء نمایند که به سوی «لااله الا الله» و مقتضیات آن برگردند و کار تربیتی خود را از مقتضیات ایمانی آن آغاز و به ترتیب یکی پس از دیگری پیش بروند واز هیچ یک از مقتضیات آن و به ویژه مقتضیات جهادی غفلت نکنند.

ما وقتی به مردم می گوئیم به «لااله الا الله» برگردید، در حقیقت آنها را به یک برنامه‌ی عملی و واقعی که وجود و هویت-شان را به آنها برمی گرداند راهنمایی می کنیم. با این کار مشکلات را از دوش آنها بر می داریم و قدرت واقعی شان را در زمین به آنها باز می گردانیم، به شرط این که به مقتضیات «لااله الا الله» براساس منهج ربانی عمل نمایند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ (نور: ۵۵)

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده می دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد همان گونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آئین (اسلام) ایشان را که برای آنان می پسندد، حتماً پا برجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می سازد، (آنچنان که) من را می پرستند و چیزی را انبازم نمی گردانند.»

﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (طلاق: ۳)

«خداوند فرمان خود را به انجام می رساند و او برای هر چیزی زمان و اندازه ای را قرار داده است.»

می خواهم بگویم: دشمنان یقین دارند که اسلام برخواهد گشت. اما آیا مسلمانان نیز چنین یقینی دارند؟! وظیفه‌ی بیداری اسلامی است که بذر این یقین را در دل مردم (مسلمانان) بکارد تا به حقیقت تبدیل شود و تنها راه مردم این است که بذر را از نو در دل هایشان بکارند، بذر «لااله الا الله» و «محمد رسول الله».

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (ابراهیم: ۲۴-۲۵)

«بنگر که خدا چگونه مثال می زند: سخن خوب به درخت خوبی می ماند که تنه آن استوار و شاخه‌هایش در فضا پراکنده) باشد، که بنا به اراده و خواست خدا هر زمانی میوه خود را بدهد. خداوند برای مردم مثال‌ها می زند تا متذکر شوند.»

و من الله توفيق